

رویدادهای جهان

بولتن شماره ۷

شهریور ۱۳۷۶

شرکت پژوهشی پیام پیروز

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

در این شماره

- ۳..... / آئین مردانگی (به یاد آنها که برای سعادت میهن و بهروزی مردم جان دادند)
- ۴..... / جایگاه بین‌الملل چپ
- ۵..... / نگاهی به سرگذشت «شیر و خورشید»
- ۶..... / سوئد و دولت «رفاه اجتماعی»
- ۷..... / کارل مارکس و برخی مسایل تاریخ و جامعه ایران
- ۹..... / آیا سرنوشت زن را ساختار بدنی او تعیین می‌کند؟ / اولین رید
- ۱۰..... / اتحاد دو چپ مذهبی و غیرمذهبی در سراسر جهان
- ۱۲..... / شکل‌گیری چپ نو در آمریکای لاتین / میشل لوی
- ۱۵..... / طرح پیشنهادی برای تشکیل و برنامه حداقل سازمان علنی «اتحاد دمکراتهای ایران»
- ۱۸..... / رهایی از بن‌بست اقتصادی
- ۲۲..... / برخی تاریخ‌های مهم از دوران فعالیت سوسیال دمکراسی و حزب کمونیست در ایران (۱۲۵۹ - ۱۳۱۸)
- ۲۳..... / حق رأی زنان
- ۲۳..... / حقوق و تلاش‌های حق‌طلبانه زنان / پیروز دوانی
- ۲۷..... / فشرده سه جلد «کاپیتال» اثر: کارل مارکس / ایرج اسکندری

آئین مردانگی

(به یاد آنها که برای سعادت میهن و بهروزی مردم جان دادند)

حیات جامعه، شکستهای سیاسی مبارزات مردم، طولانی بودن دوران رکود، رشد عقاید سخیف و ضایع شدن اخلاقیات و پوسیدگی روحی در جامعه، برخی پدیده‌های منفی در جامعه شکل گرفته است که موجب رشد یأس و دل‌مردگی، سرخوردگی، منفی‌بافی، انفعال و بی‌حرکتی سیاسی در میان قشر وسیعی از مردم و روشنفکران شده است. اما ما امیدواریم.

ما واقع‌بینانه و به دور از پنداربافی و خودفریبی، عصر جدید را عصر بیداری و ارتقاء آگاهی‌ها، عصر غلبه بر تعصب کور، عصر تحقیق را انتخاب آزادانه، عصر اندیشه‌های نو و پویا، عصر گسترش مبارزات توده‌ای آگاهانه، عصر امید می‌دانیم. در این عصر مردمی پیروز می‌شوند که قدرت و جسارت هجوم به دژ رسوم و اندیشه‌های نادرست کهن را دارند، می‌توانند به استقبال مشکلات بشتابند، صریح و آشکارگو هستند، از چاپلوسی و دغلبازی و انگ و تهمت زدن و جوسازی دروغین نفرت دارند، منفی‌باف و مأیوس نیستند، با کنار گذاشتن تعصب کور و انجماد فکری به دنبال ارتقاء آگاهی و فرهنگ سالم سیاسی خود می‌باشند، نه عقیده‌ای را به کسی تحمیل می‌کنند و نه اجازه می‌دهند عقیده‌ای به آنها تحمیل شود، منتظر وقایع نمی‌نشینند بلکه با ابتکار به توده‌های مردم و براساس برنامه واقع‌بینانه و تحقق یافتنی فعالیت می‌کنند، وحدت را می‌طلبند و از تفرقه و پراکنندگی دوری می‌جویند، به نسل آینده و به فردا نظر دارند، صاحب عقیده و نظر هستند، قلبشان از امید به آینده روشن و تابناک آکنده است، استقلال فکری و شخصیتی دارند، به خاطر مصلحت و منفعت جویی و جلب رضایت این و آن بر افکار و عقاید و آرمانهای خود پا نمی‌نهند و حقیقت را کتمان نمی‌کنند.

آنها که برای رهایی مردم از استبداد و استثمار، فقر و جهل و بیماری، جنگ، ترس و نابرابری، ستیز می‌کنند، آگاه هستند که نیل به این اهداف جلیل آسان نیست. تاریخ چنان ساخته شده است که برای پیشرفت آن، قهرمانی ضرور است. برای این کار خلق قهرمان و قهرمانان خلق لازمند تا کوههای مشکلات را از سر راه بردارند، بی دریغ جانبازی کنند، جورانه به فواضع دشمن هجوم برند، و با سوختن هیمة هستی خود شعله نبرد و زندگی را برافروزند. تاریخ عرصه عمل قهرمانان است و قهرمانان، پیشگامان خلق‌اند و خلقها پرورنده قهرمانان. مبارزان واقعی حتی در دوران حاکمیت استبداد خشن، دوران رکود و در فضای مملو از ترس، یأس، سوءظن و بدبینی، تردید و بی‌اعتمادی، بی‌توجهی و انفعال،... لحظه‌ای از مبارزه برای آزادی مردم دست نمی‌کشند. در نزد آنان، آنجا که پای منافع مردم، مصالح میهن، و نیازمندیهای جنبش مردمی در میان باشد، فلسفه‌های شک‌آلود، سفسطه‌های مبهم، طنزها و ریشخندها، انگ‌ها و تهمت‌های حقیرانه، به خودی خود خرد می‌شوند. برای این قهرمانان، مبارزه با همه آنچه که آدمی را از آزاد به اسیر مبدل سازد، یک وظیفه مهم ملی است. و شهیدان قهرمان خلق، در راه انجام چنین وظیفه‌ای بود که خود را فدا کردند. آنان در چنین نبردی، شادی می‌دیدند و افتخار، و در تسلیم، اندوه می‌یافتند و تنگ.

نبرد مقدس و حماسه‌ای این دلاوران فراموش ناشدنی است. از این میان حتی یک نام را نباید فراموش کرد. نام هر یک از آنان که به نام آرمان مقدس آزادی خلق و استقلال میهن به دست ستمگران به خاک و خون غلطیده یا آذین دارها شدند، باید مورد ستایش قرار گیرد. آنها رفتند، اما آن خلتی

طلبیدن رهایی و آزادی مردم، یعنی اعلام جنگ آشکار به دشمنان مردم که با تکیه به ثروت، قدرت حکومتی، نیروی مسلح، جهل و خرافه و ناآگاهی، نیروی عظیم و بی‌رحم و شوم را در اختیار دارند. در نبرد پر افتخار مردم علیه بیدادگران و مستبدان، هزاران قهرمان و رادمرد فداکار و آرمان‌گرا، برای سعادت میهن و بهروزی ملت، با غرور و افتخار جان بر سر آرمان‌های مقدس و انسانی خود گذاشته‌اند. این قهرمانان تجلی آرزوها و آمال‌های خلق خود بودند. رادمردانی سخت‌کوش و تسلیم‌نشدنی، همه مظهر استواری و پایداری و شرف و آزادی، و پرچمداران میدان جانبازی برای درهم شکستن زنجیرهای تیره‌بختی و اسارت مردم. آنان قهرمانانی بودند که سعادت و بی‌مرگی را در خدمت به خلق یافتند، پس خطر کردند و در این راه دور فرجام‌گام نهادند و سر بر سر این کار گذاشتند. عاشقانی بودند که مهر آنها به عدالت و آزادی و بهروزی مردم، سبب شد که خاموش نمانند و آتش آتشگاه زندگی را با شعله وجود خویش برافروزند و خود بسوزند. آزادمردانی بودند که مرگ را به زانو درآوردند و با حماسه خود اجازه ندادند تا امید بهروزی از خانه دلها رخت بریند و انسانیت و پایداری نابود شود. گورهای پاک‌ی بودند که با ترس و شکوه از روزگار بیگانه، از خودبینی و تکبر و خودکامگی دور بودند. منادی وحدت و همبستگی بودند و مشوق به حفظ ارزشهای انسانی. احساسات و عواطفشان با دردها و خوشی‌ها و حرمان و امید مردم در هم آمیخته بود و از آنها الهام می‌گرفتند. از مردم جدا نشدند، با مردم بودند و برای مردم نیز. ستیزه آنها علیه ظلم به سکون تبدیل نگشت. در رزم خود که از میان رنج و خون می‌گذشت، پایدار بودند تا فردا را به نسل پیشرو متعلق سازند.

در هر زمان، صدها و هزاران قهرمان نامدار یا گمنام مانند مشعلهایی که در ظلمت‌کده بدرخشند و نور بیاورند، در تیرگی‌های زندگی اسارت‌بار و پر از رنج مردم درخشیده‌اند، روشنی داده‌اند، سوخته‌اند تا راه را بر دیگر روندگان این طریقت روشن کنند و در پرتو فداکاری آنها، مردم از آنها الهام بگیرند و نیرو کسب کنند و راه شرافتمندانه و عادلانه آنها را دنبال کنند. هر نسلی پرچم پرافتخار این نبرد سهمگین را به دوش گرفته، جنگیده، مجروح و خونین شده، اما هرگز در برابر نیروی ظلم به زانو درنیامده، بلکه افتان و خیزان قدمی به جلو برداشته، اندکی از این راه دشوار را هموار ساخته، و قبل از این که نقش زمین گردد، این پرچم را مانند امانتی مقدس به عنوان یک میراث ارزنده و والا به دست نسل بعدی سپرده است. اگر دشمن توانست سینه آکنده از مهر و صفا و روشن از فروع ایمان آنها را بشکافد، اما هرگز موفق نشد بر روح غلبه ناپذیر آنها دست یابد. آری! دشمن، حقیقت را به بند کشید، به دار آویخت، به جوخه سپرد، قطعه قطعه‌اش کرد و در گور نهاد و بر آن پای کوبید و آنگاه به تاریخ دروغ گفت. به تاریخ می‌توان دروغ گفت، اما تاریخ دروغ نمی‌گوید. در حافظه پهناور تاریخ چه بیدادها و بیدادگرانی که ثبت‌اند، چه بسیار ستمگرانی که با دارو گلوله و تازیانه به جنگ حقیقت رفتند، چه قلبهای سرخی را از تپش بازداشتند و چه سروهایی را که پی نکردند. اما حقیقت از زیر آوار زمان فریاد بلند خود را به انسانیت رساند و تاریخ حکم خود را صادر کرد. آری حقیقت را نمی‌توان کشت.

در دوره کنونی، به دلیل حاکمیت طولانی استبداد در همه عرصه‌های

بزرگ است که سپاسگزار صمیم خدمتگزاران صدیق خود باشد. چه چیز از شهادت و ایثار نفس در اثبات صداقت خود بالاتر؟ چگونه می‌توان این دوستان شایسته خلق را از خاطر زدود؟ هرگز.

پاسداری از نام و خاطره این قهرمانان، در پرتو تقویت خواست ضد استبدادی و حق طلبانه آنها، دفاع از حقوق انسانی، گسترش مبارزه دموکراتیک و عدالت‌جویانه، ایجاد رشد فرهنگ و روحیه دموکراتیک، پای‌بندی به آرمانهای والای انسانی و شرافت و اصول اخلاقی، مقابله با یأس و ترس و انفعال، تأمین اتحاد عمل و پرهیز از تفرقه - میسر می‌باشد.

در سهای تاریخ مهیب و خونین است. خاطره شهیدان ما را به اتحاد فرا می‌خواند. باید از تفرقه پرهیز جست و به وحدت روی آورد. وحدتی که بر اساس احساس مشترک، درد و رنج مشترک، و منافع مشترک شکل می‌گیرد. نیروی ما، مخالفان استبداد، اندک نمی‌باشد. اگر این نیرو به جای آن که صرف ناتوان کردن یکدیگر و انگ و تهمت زدن به دیگران و محدود کردن فعالیت همدیگر شود، قدرت دگرگون‌کننده خود را متوجه تأمین آزادی در میهن سازد، قطعاً روز پیروزی نزدیکتر خواهد شد. و این همان چیزی است که شهیدان ما می‌خواستند.

درد پر شور به خاطره تابناک تمامی شهیدان خلق
نامشان جاوید - راهشان پر رهرو - یادشان گرامی باد.

جایگاه بین‌المللی چپ

من با توجه به تأکیدی که بر مختصات بین‌المللی چپ بویژه در وضعیت امروز دارم از این مبنا آغاز می‌کنم و تصور می‌کنم پیشرفت و ترقی اجتماعی عموماً خصیصتی بین‌المللی دارد.

هیچ جنبش تحول‌بخشی مادام که با سیر تحولات جهان پیرامونی خود همخوانی نداشته باشد قادر به دوام و بقا نخواهد بود. هم از این رو اولین عمر حکومت شوروی را در غیاب خیزش اروپا بسیار کوتاه‌تر از آنچه بود ارزیابی می‌کرد. بعد از نیم قرن اروپا نه فقط نجیبید، بلکه در یک جنگ سرد سخت اقتصادی رقیب را از پای درآورد. باشنه آشیل سوسیالیسم در این نبرد مسئله دموکراسی و حقوق شهروند بود. سرمایه‌داری برای به بند کشیدن بشریت، حقوق افراد را آزاد گذاشته بود و این سوسیالیسم برای آزادی و رهایی انسان، حق فرد را از آن سلب می‌کرد. علی‌رغم این کشش و جذابیت عمومی چپ و غلبان جنبش‌هایی که اهداف سوسیالیستی را فرراه خود داده بود. این انحراف بزرگ را پوشیده می‌داشت. شکست اردوگاه، محتوای واقعی چپ را بر آن آشکار ساخت. چرا که ماوراء همگی اختلافات و نظرات متفاوت، چپ در بیگانگی با دموکراسی مجموعه یک دستی را نمایندگی می‌کرد.

چپ امروز باید تلاش جهانی بی‌نظیری را آغاز کند تا آن جذابیت پیشین را بازیابد، تا به نقطه امید جهانیان بدل شود. اینکار در دوره قدیم بسیار سهل می‌آمد، فقط کافی بود چپ اهداف انسانی خود را اعلام کند تا شبح او بر گسترده جهان به پرواز آید. سیمای عریان نظام سرمایه‌داری و شیوه‌های بغایت ارتجاعی حکومت آن این پرواز را تسهیل می‌کرد. حالی که جهان بعد از شکست اردوگاه سوسیالیستی موقعیت تازه‌ای یافته است. شرایط جهان یک قطبی و پشت سر ماندن همگی آن عقب‌ماندگی‌های ذهنی و عملی که این شکست را ناگزیر ساخت، راه انکشاف جوامع را بسیار سخت‌تر و پیچیده‌تر کرده است. امپریالیسم جهانی امروز دیگر آن «گاو بلندشاخی» که هوشی‌مین

برای بسیج دهقان و پندم تصویر می‌کرد، نیست. آن «نظم جدید جهانی» که جرج بوش در فردای شکست اردوگاه به مسخره‌ترین شکل نویدش را می‌داد، اگر نه برای جهان که برای غول سرمایه برافعی می‌باید نظم جدیدی به حساب بیاید. این حقیقت می‌بایست درک شود که دنیای استعمارگر مادام که با جنبش جهانی قدرتمندی رو به رو نباشد، دیگر به شیوه آیزنهاور و ترومن خرد را حفظ حکومت «دیکناتورها» مفید نخواهد کرد. چندی است می‌بینیم همگی لشکرکشی‌های آمریکا در فاصله کوتاه سالهای بعد از انهدام اردوگاه زیر پوشش «دموکراسی»، حقوق بشر و به نام مقابله با تجاوز صورت می‌گیرد. وقتی سازمان ملل متحد قیومیت جیان را به اتفاق آراء به آمریکا می‌سپارد، هنگامی که تمثال بوش در جریان جنگ خلیج کنار عکس طالبانی قرار می‌گیرد، وقتی کارتر به بهانه دفع زلزله‌ها در هیئت سردار فاتح آمریکا در هائیتی پیاده می‌شود، وقتی کلیتون در میدان بزرگ برلین آقایی جهان را ساکسیفون می‌نوازد، اشتباه بس بزرگی خواهد بود هر آینه چپ این تصور را داشته باشد که می‌تواند با ابزار و آلات قدیم به مصاف این «نظم» برود.

فقط کافی نیست خصوصیات دنیای یک قطبی کنونی را درک کنیم. کافی نیست علل فروپاشی کشورهای سوسیالیستی را برشماریم، این علت و خصوصیات باید در برنامه ما جایگاه خود را پیدا کند. برنامه باید به زبان جهان امروز حرف بزند. ما نمی‌توانیم با تلخیص شده‌های ۱۵۰ سال پیش با مردم صحبت کنیم. چپ تنها زمانی می‌تواند جهان را به سوی آینده‌اش هدایت کند که اهداف و آرمان تعالی بخش بشری را از نو و متناسب با خواست‌ها و معضلات انسان امروز توضیح بدهد. لازمه این کار مقدم بر هر چیز وانهادن استعارات و مفاهیم ایدئولوژیک و جایگزین کردن آنها با طرح مطالبات مشخص و عملی است آن وقت هم اختلافات و اتفاقات بهتر مشخص می‌شود و هم راه رسیدن به یک برنامه عمومی و با چشم‌انداز که مستلزم یک کار تئوریک جدی در عرصه جهان است، روشن‌تر می‌گردد.

وقتی سخن از آینده چپ به میان می‌آید، بی‌اختیار اوضاع بحرانی جامعه و نقشی که این نیرو باید آن را ایفا کند، به ذهن می‌نشیند، چون همانطور که گفتیم آنچه اهداف نهایی را در بر می‌گیرد، موضوع کار جهانی است و راه حل بین‌المللی را می‌طلبد. البته این بدان مفهوم نیست که تا یافتن نسخه جدیدی برای آینده جهان می‌باید دست روی دست بگذاریم و به انتظار این راه حل بشینیم. به عکس هرگونه گشایش در حل مسائل جهانی چپ مستلزم ارائه راه حل‌های عملی برای جنبش‌های مشخص اجتماعی است. آموزش همیشگی ما «نخ راهنمایی بوده است که برای گریز از انحراف باید همواره به دست داشته باشی حتی اگر این خط خود بزرگترین انحراف باشد. در خدمت این هدف حتی فعلیت هم می‌توانست نفی شود و جنبش به پیش‌روی نیارزد. تضاد نیست که بسیاری از چپ‌های ما مقدم بر هر کار عملی در جستجوی اصول و تعاریف می‌گردند. علی‌الخصوص اکنون که آن سوسیالیسم همراه با باورهای خود ناموجود گشته، وظیفه را این می‌دانند که نخست اصول و عقاید ایدئولوژیک‌شان را تحکیم کند.

- اهمیت نقش بین‌المللی چپ در جنبش ملت‌ها و مبارزه طبقاتی درونی‌شان منعکس است. شاید کلید مرز تحول آتی در ایران نیروی چپ باشد. در غیاب چپ، راه فقط برای بدتر از وضع کنونی همراه می‌شود. بدون حضور یک چپ اجتماعی و سازمان یافته، عمدتاً ارتجاع‌ها را قادر به سازماندهی خود خواهند بود. وقتی نیروهای جدی طرفدار دموکراسی و آزادی از رمق افتاده باشند یا نیروهای مدعی آزادبخواهی و چپ انجام هرگونه تحول جدی در کشور را در بند و بست با آمریکا و انگلیس و اسرائیل بدانند و آزادی در جامعه خود را از آنها گدایی کنند و برای جلب نظر رضایت محافل امپریالیستی تا آنها را در محاسبات آینده خود وارد سازد و حتی برای

بخش نظریاتشان از رادیوهای صدای آمریکا و بی بی سی و اسرائیل، خیلی از کارها را مجاز بشمارند. یا زمانی که روشنفکران با هر نیش کوچک حکومت یا سکوت مطلق اختیار کنند یا به خارج از کشور مهاجرت کنند، بدیهی است که یا انفعال و بی تحرکی و بی مسؤولیتی در میان فعالین سیاسی و اجتماعی گذشته رشد می یابد یا گرایش سازش و زد و بند با جناح های گوناگون حکومتی شکل می گیرد یا خودکامه ترین و ضددمکراتیک ترین بخش اپوزیسیون سراب آزادی قلمداد می شود. با وجود این مسایل روشن است که اگر چپ ما بخواهد از صحنه حیات فعال و جدی و مؤثر سیاست در جامعه کنار نرود باید به خود بیاید. آینده چپ تبلور گذشته و امروز آن است. تارمز شکستها و موفقیت های پیشین فاش نشود، آینده را گشایشی نخواهد بود. چپ، گرایشات مشخصی است که هویت اصلی نیروهای اجتماعی طرفدار سوسیالیسم را منعکس می کند و از این رو باید با پایگاه اجتماعی اش انطباق داشته باشد. نیروی چپ باید انتظارات معقول مردم روشنفکران را از خود، برآورده سازد، لذا باید برنامه، شعار و خط مشی منطبق با امکانات و توان و موقعیت و قدرت سازماندهی و ارتباطات مردمی خود را ارائه دهد به گونه ای که در هر شرایط و موقعیتی بتواند مسؤولیت خط مشی و اقدامات خود را به عهده بگیرد. شکل و شیوه مبارزه نیروهای چپ باید با زندگی و مبارزه توده های مردم انطباق داشته باشد تا بتواند مبارزه مردم را به خوبی و با موفقیت سازماندهی کند. در غیر این صورت، در طغیان خطاهای بزرگ، نه فقط زحمتکشان و روشنفکران بلکه حتی از صفوف خود چپ، بر روی خویشتن آتش می گشایند و آنگاه چپ هویت اجتماعی خود را از دست رفته می بیند، بی اعتمادی بار دیگر قدمی می افرازد و توده های اجتماعی هر روز بیشتر کنده می شوند و اتوریته چپ در میان مردم از بین می رود. از این رو چپ نباید همچنان دور خود بچرخد و خود را سرگرم انتزاعیاتی کند که هنوز مسئله جامعه نیست. بلکه باید به نیاز امروز جامعه، در چارچوب اهداف نهایی که راهی واقعی اش را تضمین می کند، پاسخ مشخص، علمی و واقع بینانه بدهد. در شرایط کنونی وجه مشترک همه پاسخ ها، بر روی ضرورت اتحاد چپ دمکرات و به دست گرفتن حلقه دمکراسی متمرکز می باشد. رمز موفقیت در آن است که در اذهان عمومی و افکار آگاه جامعه ما، چپ با نیروی مبارزه جلدی برای دمکراسی تداعی شود. مسئله کلیدی اینجاست که نیروهای چپ مدافع سوسیالیسم و دمکراسی بتوانند همراه با دیگر آزادیخواهان و نیروهای مترقی پرچم دمکراسی را مشترکاً به اهتزاز در آورند و در مبارزه های مشترک برای تحقق آن، مشکل شوند. هر نیروی چپ که بر این نیاز کلیدی جامعه چشم بگذارد، در واقع بر روی خود چشم گذاشته است. از این رو همین امر، یک ضرورت عینی برای اتحاد نیروهای چپ، دمکرات و مترقی به شمار می رود. و حتی اگر هم نیروهای چپ نتوانند به درستی این ضرورت را درک کنند و به آن پاسخ شایسته دهند، در هر صورت، این ضرورت، خود را به مجموعه نیروهای چپ و دمکرات و مستقل مهین تحمیل می کند. آنوقت کمی دیر است و باید زودتر دست به کار شد.

نگاهی به سرگذشت «شیر و خورشید»

آنچه از مجموعه افسانه ها و نوشته های تاریخی برمی آید نخستین پرچم ایرانیان «درفش کاویانی» بوده است. اصل آن، همان چرم گاوی است که کاوه آهنگر بر سر چوب کرد و علیه ظلم ضحاک برخاست.

این درفش در زمان ساسانیان بازسازی شد و به رنگ زرد و سرخ و بنفش درآمد که بر سر چوب آن ماه طلایی به چشم می خورد. فردوسی در شاهنامه می گوید:

یکی زرد خورشید پیکر درفش سرش ماه زرین غلافش بنفش و در جای دیگر:

پس پشت گردان درخشان درفش به گرد اندرون زرد و سرخ و بنفش

سعید نفیسی در تاریخ تمدن ساسانی، می نویسد: «درفش کاویانی در زمان ساسانیان بزرگ شده بود. هفت متر درازا و پنج متر پهنا داشت». چنین که برمی آید ایرانیان از همان قدیم ترین ایام دو نوع درفش یا پرچم داشته اند: یکی پرچم ملی و نظامی و دیگری پرچم شاهی. پس از اسلام نخستین باری که نقش شیر بر روی پرچم ایران آمد در دوران سلطان محمود غزنوی بود. ناصر خسرو درباره شیر پرچم سلطان مسعود می گوید:

چو آن شیر پیکر علامت بیند کند سجده بر آستانش دو پیکر

پس از غزنویان در دوران سلجوقیان نیز نقش شیر باقی ماند. انوری درباره شیر پرچم سلطان سنجر سلجوقی می گوید:

شیرگردون پیش شیر رایست همچنان آهوی دست آسوز باد

در دوران اتابکان فارس و خوارزمشاهیان نقش خورشید بر پشت شیر

اضافه شد که بر روی سکه های آنان باقی است.

چون شیر گذشته از نماد دلاوری و نیرومندی نشانه ماه امرداد نیز بوده و

خورشید در این ماه در اوج توانایی، بلندی و گرمای خود است. در زمان یکی

از فرمانروایان سلجوقی یا خوارزمشاهی، گرده خورشید را بر بالای شیر یا

پشت شیر نگاشتند تا همبستگی میان خانه شیر (برج اسد) و راکه در میانه تابستان

است با خورشید نشان دهند. زیرا در این ماه هم خورشید در ستیغ نیرومندی

در آسمان است و هم شیر نماد توانمندی در زمین.

اندیشه دیگری نیز در میان پژوهندگان در زمینه آمدن نقش خورشید بر

پشت شیر روا است که می گویند: تأثیر کیش میتراسیم و مهرپرستی ایرانیان

کههن انگیزه آن شده است که خورشید بر روی سکه ها و پرچم ایران بیاید و بر

پشت شیر سوار شود. به هر روی تنها پیرامون یکصد و اندی سال پس از

آمدن نقش شیر بر روی پرچم، خورشید نیز در کنار آن جای گرفت.

رنگ پرچم و نقش شیر و خورشید در دورانیهای مختلف تاریخی

تغییراتی کرد. «ژان شاردن» فرانسوی که در سال ۱۰۴۳ تا ۱۰۵۶ خورشیدی

(در دوران صفویه) به ایران آمده است درباره پرچم می نویسد: «بیرق آنها

توک تیز و باریک است و به همه رنگها با پارچه های ساخته شده روی این

بیرق ها یا آیه ای از قرآن می نویسند یا شمشیر دو سر علی و یا شیری است که

خورشید را به پشت دارد.»

با نگرشی ساده به نوشته «ژان شاردن» و با برگه های دیگری که از

سنگ نبشته ها و نگاره های نگارگران در دست است این نکته نیز روشن

می شود که پرچم های ما تا زمان قاجاریان مانند پرچم های تازیان سه گوش

بوده نه چهارگوش. در کتابی که مورس هربرت به نام «فرستاده ایران به دربار

لویی چهاردهم» نوشته است نگاره ای از محمدرضابیک سفیر سلطان حسین

صفوی دیده می شود که وی را سوار بر اسبی نشان می دهد که در پشت سر او،

پرچم ایران که شیری نمبرخ با خورشیدی که در پشت دارد بر روی آن نقش

بسته، نشان داده شده است. با این همه در هیچیک از نگاره ها، سکه ها،

نوشته ها و قالیچه های بافته شده تا زمان صفویان نقشی از «شمشیر» در کنار شیر

دیده نمی شود و هنوز شیر و خورشید را می بینیم. در زمان نادرشاه دگرگونی

در خور نگرشی در پرچم ملی و نظامی ما پدید آمد. «سیر مارتیمز دیوراند»

در کتابی به نام «نادرشاه» نوشته است: تخت نادر چند قدم از زمین بالاتر

است و یک چتر زرین بر آن افراشته اند که آویزدهای زرین دارد و بر هر

سوی تخت یک شیر روی بسته شده است. پشت سر آن درفش بلندی که بیرق سلطنتی نامیده می‌شود قرار گرفته و از ابریشم سرخ و زرد و مطرز به نشان شیر و خورشید ایران است. می‌بینیم که نقش شیر و خورشید بر روی پرچم نادری زده شده است. درفش ملی در دوران نادر از سه رنگ سبز و سفید و سرخ با شیری به گونه‌ای نیمرخ که در حال راه رفتن بود تشکیل شده و خورشیدی نیم برآمده بر پشت داشت و در دوران نادر را مادر پرچم‌های سه رنگ کنونی ایران دانست. زیرا در زمان وی بود که این سه رنگ به روی پرچمهای نظامی و ملی آمد. با این ویژگی که هنوز پرچمهای ایران سه گوش بودند.

در دوران آقا محمدخان قاجار بر روی یک طرف سکه‌ها شیری نیمرخ به حالت نیم خیز (نه نشسته و نه ایستاده) با خورشیدی در پشت دیده می‌شود. در درون نیم دایره خورشید نوشته شده است «یا محمد» و در پایین پای شیر نوشته شده «یا علی». در این دوران پرچم سه گوش دگرگون شده و رنگ زمینه پرچم یکسره سرخ شد که دایره سفید بزرگی در میان آن به چشم می‌خورد و در میان دایره نگاره شیر و خورشید نقش شده بود، درست مانند شیر و خورشیدهای امروزی.

امیرکبیر در زمان ناصرالدینشاه باز همان سه رنگ سبز و سفید و قرمز را به عنوان رنگ پرچم ایران برگزید و شیر و خورشید را در میان رنگ سفید گذاشت و شمشیری به دست شیر داد. پرچم ایران تا زمان مشروطیت به همین صورت بود تا در ابتدای مشروطیت شکل آن بوسیله نمایندگان مردم و در مجلس شورای ملی صورت قانونی به خود گرفت. در زمان مظفّرالدین شاه پرچم ملی ایران همانند دوران قبل از او دارای زمینه‌ای سفید بود که پیرامون آن را حاشیه سبز و سرخ گرفته و نشان شیر و خورشید و شمشیر در میانه رنگ سفید نگاشته شده بود. پس از پیروزی انقلاب مشروطیت و تشکیل مجلس و تلخیص قانون اساسی، جمله زیر بر متمم آن اضافه شد: «الوان رسمی بیرق ایران، سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید است.» در این اصل نه شیوه کنار هم قرار گرفتن رنگها و نه محل قرار گرفتن علامت شیر مشخص نگردیده بود و نه درباره شمشیر سخنی گفته شده و نه این که روی شیر به کدام سوی باید باشد اشاره‌ای رفته است.

و آری بدینسان پرچم ملی ما به گونه‌ای رسمی در قانون اساسی جای گرفت و یکی از نمادهای فرمانروایی و استقلال ما به شمار آمد. باید دانست که نگاشتن تاج بر بالای خورشید نه تنها در قانون اساسی گنجانیده نشده بلکه تنها در دوران دو پادشاه (محمدشاه قاجار و محمدرضاشاه پهلوی) آن را بالای خورشید نگاشتند و هرگز جزو نشان رسمی شیر و خورشید نبوده است و اگر به کار برده می‌شد غیر رسمی بود.

سوئد و دولت «رفاه اجتماعی»

حزب سوسیال دمکرات سوئد که در سال ۱۹۳۲ برای اولین بار قدرت سیاسی را به دست گرفت، تا به امروز نزدیک به ۶۰ سال حزب حاکم در این کشور بوده است. این حزب پس از ۴۴ سال حکومت بلاانقطاع، در سال ۱۹۷۶ برای اولین بار انتخابات را به ائتلافی از سه حزب محافظه کار باخت. بعد از دو دوره انتخاباتی این حزب مجدداً در سال ۱۹۸۲ قدرت را به دست گرفت و تا سال ۱۹۹۱ حزب حاکم در سوئد بود. حزب سوسیال دمکرات سوئد از انتخابات عمومی ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۴ تا به امروز حزب حاکم است.

حزب سوسیال دمکرات سوئد از آغاز جنگ جهانی اول، به تنها سیستم سرمایه‌داری را پذیرفته است، بلکه از آن در برابر هر تهدیدی دفاع نیز کرده است. این حزب همیشه عنتران کرده است که آنچه به نفع سرمایه‌داری سوئد است، برای طبقه کارگر آن کشور نیز مفید است!! باید توجه داشت که صرف وجود علائق مشترک بین نیروهای اجتماعی مختلف، به برآمد دولتهای تأمین اجتماعی نمی‌انجامد. دلیل اصلی برآمد این پدیده را باید در جای دیگر جست. افزایش استمار کارگران کشورهای جهان سوم یکی از عمده‌ترین عوامل رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی و ایجاد دولت تأمین اجتماعی در سوئد و دیگر کشورهای اروپایی است. سوئد از آغاز دهه ۱۹۶۰ یکی از صادرکنندگان عمده سرمایه به کشورهای جهان سوم بوده است. دولت‌های تحت رهبری حزب سوسیال دمکرات سوئد با همه توان از صدور سرمایه سوئدی به خاورمیانه، امریکای لاتین، شرق آسیا حمایت کرده‌اند. این حزب در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، فعالانه در انواع سازمانهای امپریالیستی مانند صندوق بین‌المللی پول و پیمان تجارت جهانی «گات» شرکت کرده و طبقه کارگر سوئد را متقاعد کرده است که چنین فعالیتهایی در جهت گسترش رفاه و صلح جهانی صورت می‌گیرد. دولت‌های تحت کنترل این حزب، سالیان متصادی از شرکت در تحریم اقتصادی دولت نژادپرست افریقای جنوبی خودداری کردند. در نتیجه طی چندین دهه، شرکت‌های مهم سوئدی مانند "COPCO" و "ATLAS" در آفریقای جنوبی تحت سلطه رژیم آپارتاید فعال بودند. همبستگی حزب سوسیال دمکرات سوئد در نهایت همیشه با سرمایه‌داری سوئد و سرمایه جهانی بوده است. در بهار ۱۹۸۳ زمانی که کارگران فولاد در آلمان غربی در اعتصاب بودند، شرکت‌های اتومبیل سازی آن کشور به دولت سوئد مراجعه کردند. دولت تحت کنترل حزب سوسیال دمکرات و اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن تقاضای کارگران اعتصابی در آلمان غربی را رد کرده و فولاد مورد نیاز شرکت‌های اتومبیل‌سازی آلمان را به آن کشور صادر کردند.

سوسیالیست‌های سوئد دست در دست سرمایه‌داران آن کشور، در سرکوب هر جنبشی که به نوعی تهدیدی علیه سلطه سرمایه محبوب شده است، شرکت کرده‌اند. این حزب از ابتدا به همراه مجموعه جنبش سوسیال دمکراسی اروپا، انقلاب اکبر را با صراحت کامل محکوم کردند. طی دهه ۱۹۳۰، حزب سوسیال دمکرات سوئد نه تنها مواضع خصمانه علیه حزب کمونیست سوئد و اتحاد شوروی داشت، بلکه در سراسر اروپا در سرکوب هر تهدیدی بر علیه تقدس مالکیت خصوصی شرکت کرد. به عنوان نمونه، شرکت سوئدی‌ها در «بریکاد بین‌المللی» در جنگ داخلی اسپانیا، غیرقانونی و مستوجب تعقیب قانونی بود. در حالی که افرادی که داوطلب شرکت در ارتش فنلاند به رهبری ژنرال فاشیست «مانرهایم» که علیه اتحاد شوروی می‌جنگید، می‌شدند، به عنوان قهرمان سوئد مورد تشویق قرار می‌گرفتند. در این دوره روابط بین سوئد و آلمان نازی بسیار دوستانه بود و نمایندگان نیروهای نظامی سوئد با تأیید دولت سوسیال دمکرات آن کشور در مراسم پنجاهمین سالگرد تولد هیتلر شرکت کردند. طی جنگ جهانی دوم، دولت سوئد، همکاری مشترک سرمایه‌داران سوئدی و آلمانی را تأیید کرد. ماشین جنگی فاشیسم به میزان قابل توجهی به فولاد، مواد اولیه صنعتی و تسلیحات ساخت سوئد وابسته بود. ناوگان دریایی سوئد این محموله‌ها را در دریای بالتیک حمایت کرده و راه آهن و فرودگاه‌های سوئد در جهت انتقال سرباز و مهمات به نروژ و از آنجا به جیبه شرقی علیه اتحاد شوروی به کار گرفته می‌شد. شمار زیادی از کمونیست‌های سوئدی در دوران جنگ در اردوگاه‌های نظامی زندانی شده و توزیع نشریات کمونیستی از طریق وسائل نقلیه عمری و پست ممنوعه اعلام شده بود. پس از پایان جنگ، حزب

سوسیال دمکرات سوئد فعالانه در جنگ سرد شرکت کرد در دفاع از سرمایه‌داری جهانی، دولت‌های تحت کنترل این حزب، فعالانه در تحریم اقتصادی شوروی که به ابتکار ایالات متحده سازمان یافته بود، شرکت کردند. در این دوران، این حزب واسطه انتقال کمکهای مالی «سیا» به اتحادیه‌های سوسیال دمکرات در فنلاند بود. یکی از بزرگترین مراکز مخابراتی برای حمله اتمی احتمالی به شوروی در سوئد مستقر بود. همچنین خارج از نظارت پارلمانی و تحت رهبری مستقیم رهبری حزب سوسیال دمکرات سوئد، آژانس محرمانه‌ای (IB) ایجاد شده بود که در ارتباط مستقیم و همکاری با سیا، موساد و سازمان جاسوسی آلمان غربی بود. دو روزنامه‌نگاری که وجود آن را برای اولین بار افشا کردند، بلافاصله بازداشت و زندانی شدند. همکاری حزب سوسیال دمکرات سوئد با «سیا» در اواسط دهه هفتاد، در ارتباط با انقلاب پرتغال، یکبار دیگر علنی شد. این حزب علناً انقلاب پرتغال را به عنوان انقلاب کمونیستی محکوم کرد و فعالانه در کنار «ماریوسوارزه» سوسیال دمکرات قرار گرفت. دولت سوئد و این حزب هیچگونه مخالفتی با استقرار ناوگان دریایی آمریکا در بیرون مرزهای آبی پرتغال، از خود نشان ندادند و زمانی که «سوارزه» با همکاری «سیا» موفق شد، تهدید علیه مالکیت خصوصی در پرتغال را از بین ببرد، تیریکات حزب سوسیال دمکرات سوئد، سریعاً مخایره شد. در حال حاضر، اقتصاد سوئد با بی‌سابقه‌ترین بحران تاریخ معاصر آن کشور رو به روست. تولید صنعتی کاهش یافته و نزدیک به یک پنجم مشاغل صنعتی از بین رفته‌اند. نرخ بالای ورشکستگی مؤسسات تولیدی، بحران عمیق سیستم بانکی کشور و ۱۴ درصد بیکاری، از ویژگی این بحران اقتصادی هستند. بنا به گزارشهای آماری دولت سوئد، دو درصد ثروتمندان آن کشور، ۶۲ درصد کل سهام در بازار بورس استکهلم را در اختیار دارند. ۲۵ درصد ثروت کشور متعلق به ۴۵۰ خانواده قدرتمند است که همه اهرمهای اقتصادی کشور را زیر نظر دارند. عدم تمایل دولت‌های سوسیال دمکرات سوئد در افزایش مالیات سرمایه‌داران و ضرورت مقابله با کنترل موازنه اقتصادی در کمترین زمان ممکن، به عنوان یکی از پیش‌شرط‌های عضویت در جامعه اقتصادی اروپا، شرایط غیرقابل تحمیلی را به زحمتکشان سوئد یعنی جامعه نمونه تأمین اجتماعی تحمیل کرده است.

کشور سوئد دوران دشواری را می‌گذراند. بحران اقتصادی که سال‌هاست گریبان سوئد را گرفته، به صورت مزمن درآمد و دولت سوسیال دمکرات سوئد برای مقابله بر آن ناتوان مانده است. وعده‌های انتخاباتی سوسیال دمکرات‌ها این بود که آنها بیکاری را به نصف تقلیل خواهند داد، اما نه تنها به این دست نیافتند، بلکه تعداد بیکاران روز به روز بیشتر شد و این روند همچنان ادامه دارد. سیاست‌های صرفه‌جویی دولت در همه عرصه‌ها، فشار به توده‌های مردم خصوصاً اقشار کم‌درآمد را دوچندان کرده است. در بخش خدمات درمانی، ادارات دولتی، پلیس، آتش‌نشانی و... کارمندان را اخراج می‌کنند، تا بتوانند هزینه‌های دولتی را کاهش دهند. مخالفت با سیاست‌هایی که دولت سوسیال دمکرات سوئد اتخاذ کرده رو به افزایش است و در نظرسنجی‌هایی که صورت می‌گیرد، آراء این حزب بی‌وقفه کاهش می‌یابد. یکی از کسانی که با سیاست‌های فعلی دولت به مقابله برخاسته، استیک مالم، رهبر سابق اتحادیه کارگری «اوال» می‌باشد. وی در مصاحبه‌ای که در ماه مه ۱۹۹۷ با روزنامه «کارگر» انجام داد، در ارتباط با بحرانی که سوئد در آن قرار گرفته است، موضعگیری کرد. وی در این مصاحبه نسخه‌ای که برای غلبه بر بحران تجویز می‌کند، همان نسخه قدیمی و آزمایش شده است. یعنی افزایش تقاضای داخلی، سیاست توزیع عادلانه‌تر، گسترش بخش دولتی و افزایش مالیات. او می‌گوید: «من دولت فعلی سوئد را از یک زاویه مورد

انتقاد قرار می‌دهم و آن هم مشکل بیکاری است که لاینحل مانده است. بیش از ۶۳۰ هزار نفر بدون کار دائم در کشور زندگی می‌کنند. این رقم بزرگ‌تر از آن است که بتوان با عملکردی که حاکم است آن را کاهش داد و یا متوقف ساخت. بودجه اجتماعی شهرداری‌ها و صندوق‌های بیکاری در حال فروپاشی است. در سال ۱۹۸۳ ما یک گروه کاری تشکیل دادیم و برنامه‌ای طرح کردیم به نام «آینده برای سوئد» که پالمه (نخست‌وزیر سابق سوئد) آن را بدین شکل معرفی کرد، که ما می‌خواهیم کارکنیم تا مشکل حل شود نه این که خودمان را جدا از مشکل حفظ کنیم. در آن زمان ما ۹۰ میلیارد کرون کسری بودجه داشتیم و رقم بالایی بیکار و ۴۰ هزار آهاترمان خالی. چهار سال بعد از اجرای طرح ما نیاز به ۴۰ هزار آهاترمان جدید داشتیم و ظرف ۶ تا ۷ سال دیگر مشکل کسری بودجه حل شد و مشکل بیکاری تبدیل شد به مشکل کمبود نیروی کار. همزمان در انگلستان مارگات تاچر سه هدف را دنبال می‌کرد. مبارزه با تورم، توازن بودجه و تضعیف اتحادیه‌های کارگری از طریق تصویب قوانین جدید. اگر در حال حاضر نگاهی به سیاست‌هایی که دولت در سوئد اعمال می‌کند بیاندازیم، می‌بینیم که مبارزه با تورم، توازن در بودجه، کاهش وظایف دولت و تعرض به قوانین کار به زیان کارگران همان سیاست تاچر است و عوارض آن نیز همان رقم بیکاری است که پیش‌رو داریم و بحرانی که در آن گرفتار شده‌ایم.» او در مقابل این سؤال که معمولاً انتقاد ساده‌تر از پیشنهاد است، چه تغییری به نظر شما ضروری است بازگشت به همان سیاستهای «پالمه»؟ پاسخ داد که: «تا حدودی، ولی ما حالا در دنیای دیگری زندگی می‌کنیم، آنچه در سال ۱۹۸۲ مهم بود، این بود که ما یک حس اعتماد به نفس و یک خوش‌بینی نسبت به آینده ایجاد کردیم. در حال حاضر می‌بایست ضمن گسترش بخش دولتی، تقاضا برای مصرف داخلی را نیز افزایش دهیم. همچنین می‌بایست مالیات به کمپانی‌ها را اضافه کنیم و سیاست توزیع عادلانه‌تری را تعقیب کنیم. آن چیزی که ما امروز می‌بایست انجام دهیم افزایش تقاضا برای مصرف داخلی است. شرکت‌های کوچک نمی‌توانند کسی را استخدام کنند، تا زمانی که به نیروی کار احتیاج داشته باشند. آن کاری که ما می‌بایست انجام دهیم این است که قدرت خرید مردم را زیادتر کنیم. به طور مثال کسی که یک یخچال کهنه دارد باید توانایی آن را داشته باشد که یک یخچال نو بخرد. سپس ما می‌بایست منطبق با نیازی که وجود دارد بخش دولتی را گسترش دهیم. در حال حاضر دو بخش دولتی در سوئد وجود دارد، بخش مفید و بخش غیرمفید. بخش مفید آن عبارت است از خدمات درمانی، آموزشی و غیره و بخش غیرمفید آن عبارت است از: بیکاران آن چیزی که اغلب فراموش می‌شود این است که بیکاران از امکانات جامعه استفاده می‌کنند، کاری که ما می‌بایست انجام دهیم این است که مردم را از بخش غیرمفید به بخش مفید منتقل کنیم.

کارل مارکس

و برخی مسائل تاریخ و جامعه ایران

مارکس در یک سلسله آثار خویش به مسایل تاریخ ایران، هند و چین پرداخته است. از آنجا که وی طی سالیان در روزنامه «نیویورک دیلی تریبون» مقالات و تفسیرهایی منتشر می‌کرده لذا به حوادث ایام خود و تحلیل آنها توجه داشته است. در سال ۱۸۵۳ مارکس مقالات جالب خود را تحت عنوان «فرمانروایی بریتانیا در هندوستان» و «نتایج آتی فرمانروایی بریتانیا در

هندوستان» در همین روزنامه نشر داد. در سال ۱۸۵۷ ضمن تحلیل جنبش سپاهی در هند چنان که به موقع خود خواهیم دید به مسائل مربوط به روابط انگلستان و ایران نیز اشاره می‌کند. بعلاوه در آرشو مارکس و انگلس که طی چندین جلد در سال ۱۹۳۸ به روسی منتشر شد پژوهشهای متعددی درباره شرق و ایران وجود دارد مانند «جهان اسلامی» و «ولت» «شاشین» «از پیدایش دولت خوارزم تا ظهور عثمانیان در آسیای میانه» و غیره. مارکس در اثر معروف خود «سرمایه» و برخی مقالات و رسالات دیگر خود (مانند «انقلاب در آسیا»، «دیپلماسی سری قرن ۱۸»، «اشکال تولید ماقبل سرمایه‌داری» و غیره) در مورد «شیوه تولید آسیایی» مختصات استبداد شرقی و ریشه‌های اجتماعی آن و نقش آبیاری و شیوه زندگی چادرنشینی در شرق و از آن جمله ایران نکات گرانمایی را متذکر می‌شود.

لازمه جمع‌آوری آنچه که مارکس به طور اعم درباره جوامع آسیایی به طور اخص درباره ایران گفته تفحص در آثار وسیع و متنوع اوست و این کاری است که هنوز باید انجام گیرد. در این مقاله به برخی از نظرات مارکس در مورد تاریخ جوامع شرقی و از آن جمله ایران اشاره می‌شود.

چنان که گفتیم مارکس در یک سلسله آثار خود شیوه تولید آسیایی و جامعه کهن آسیایی را مورد تحلیل قرار می‌دهد. خواه این مفهوم به معنای یک فرماسیون مستقل و جداگانه درست و دارای محتوی باشد، خواه شکل ویژه بروز یک فرماسیون معین / مثلاً بردگی / و یا شکل ویژه اختلاط چند فرماسیون در شرایط اجتماعات آسیایی باشد، به هر جهت یک مسئله مسلم است و آن این که در تعمیمات عمیق مارکس نکات و مطالب بسیار مهم، دقیق و درستی وجود دارد که باید مورد جدی‌ترین توجه قرار گیرد. مارکس خود آموزش «فرماسیونهای اجتماعی اقتصادی» را به شکل غنی و پر مضمون درک می‌کرد. وی می‌نوشت: «یک زیربنای اقتصادی واحد، که از جهت شرایط عمده همانند است، در پرتو کیفیات بی‌نهایت مختلف آمپیریک: شرایط طبیعی، مناسبات نژادی که از خارج به تأثیرات تاریخی اثر می‌کنند و غیره و غیره، می‌تواند در بروز خود تنوع بی‌پایان و درجه‌بندیهای بی‌نهایتی را نمودار سازد و تنها به کمک تحلیل این کیفیات آمپیریک است که می‌توان آن را درک کرد». این سخن مارکس بسیار مهم است و باید آن را به همه کسانی که می‌خواهند نسج یفرنج تاریخ را در کالبدهای تجربیدی بگنجانند یادآوری کرد. خود مارکس در پیش کشیدن مفهوم «شیوه تولید آسیایی» بر همین اسلوب علمی بررسی آمپیریک مختصات طبیعی، نژادی که از خارج بر شرایط تاریخی اثر می‌کنند متکی بوده است و به همین جهت آموزش مارکس درباره شیوه تولید آسیایی، به هر شکلی که درک شود (و ما در این زمینه نظر قاطعی نمی‌توانیم بدهیم) آموزشی است دارای محتوی جدی علمی.

مارکس می‌گوید: «در شکل آسیایی تولید (لااقل به طور مسلط) مالکیت افراد جداگانه وجود ندارد، بلکه تنها تملک آنها وجود دارد. مالک واقعی و حقیقی واحد دودمانی (کمون) است؛ لذا مالکیت تنها به شکل مالکیت جمعی زمین وجود دارد». ۲ و نیز می‌نویسد: «دولت در اینجا مالک عالی زمین است... هیچگونه مالکیت خصوصی زمین موجود نیست و حال آن که تملک و استفاده، خواه خصوصی و خواه از جانب واحد دودمانی (کمون) وجود دارد». ۳ درباره ترکیب اجتماعی کمون و علت پایداری و جان‌سختی آن در تاریخ جوامع شرق مارکس می‌نویسد که در شرق در چارچوب کمونها ترکیب صنعت و کشاورزی انجام گرفته است و «بدین سبب چنین کمونی کاملاً قادر است مستقلانه زندگی کند و شرایط تولید مجدد و تولید وسیع را با خود همراه دارد». ۴

مارکس با توجه به این امر که از صحاری دزونگاری تا صحرای بزرگ آفریقا یک سلسله صحرا سراسر آسیا و شمال آفریقا را طی می‌کند و مسئله

آب در این نواحی یک مسئله دشوار است، نقش این عامل جغرافیایی را در تحول اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌دهد و می‌نویسد: «شرایط اقلیمی و وضع زمین، فضای عظیم بیابانی که از صحرای آفریقا از طریق عربستان و ایران و هندوستان و تاتارستان تا ارتفاعات فلات آسیا امتداد است، سیستم آبیاری مصنوعی را به کمک ترعه‌ها و تأسیسات آبیاری، پایه زراعت شرقی کرد. است». ۵ و نیز می‌نویسد: «ضرورت بدیهی استفاده صرفه‌جویانه از آب... در شرق ناگزیر مداخله قدرت متمرکز دولت را می‌طلبد. منشأ آن وظیفه اقتصادی یعنی بویژه وظیفه سازمان دادن امور عمومی که دولتهای آسیایی مجبور بودند اجرا کنند، از همین جاست». ۶ همین مالکیت عالی بر زمین، همین وظیفه اقتصادی دولت در سازمان امور عامه و نظارت در تقسیم آب، بر قدرت دولتهای تئوکراتیک شرق باستان می‌افزاید و منشأ دسپوتیسم یا استبداد شرقی است. شخص شاهنشاه و سلطان مظهر تحقق این دسپوتیسم است. ۷

مارکس با این تحلیل خود درباره نقش کمونها، شکل مالکیت و تفاوت آن با تملک و استفاده، نقش آب، نقش دسپوتیسم شرقی، در واقع کلیدهای علمی تحلیل جامعه باستانی ایران را به دست داده است. نمونه جامعه باستانی ایران صحت تعمیم‌های مارکس را در موارد مشخص میرهن می‌سازد. نکته جالب دیگر در تحلیل مارکس درباره جوامع کهن آسیایی تأکید است که وی راجع به تقدم پول در نزد اقوام چادرنشینی و کوچنده نسبت به اقوام ساکن و زراعت پیشه می‌کند. با توجه به آن که در مین ما چادرنشینی و کوچ یکی از اشکال عمده و پایدار زندگی اجتماعی از پارینه تا امروز بوده است، اهمیت این حکم برای ما روشن می‌شود. مارکس می‌نویسد: «اقوام کوچنده اولین اقوامی هستند که در نزد خود شکل پولی را گسترش می‌دهند. زیرا همه اموال آنها در حال تحرک و لذا مستقیماً جدایی‌پذیر است و شیوه زندگی آنها، پیوسته آنها را به تماس با دودمانهای بیگانه وامی‌دارد و لذا آنها را به مبادله محصولات بر می‌انگیزد». ۸ برای جامعه ایران نه فقط در آمیختگی زندگی کوچ و زندگی ساکن بلکه نوعی در آمیختگی ده و شهر که مارکس آن را در مورد اقوام کهن آسیایی ذکر می‌کند نیز نمونه‌وار است. مارکس در این نوع جوامع شهر را «وحدت تفکیک نشده شهر و ده» ۹ می‌داند و در این شهرها وظایف تولید کشاورزی و صنایع پیشه‌وری نه از جهت مکانی و نه از جهت شغلی از هم جدا نشده است. نکته مهم دیگری که هم مارکس و هم انگلس آن را به کرات در آثار خود متذکر شده‌اند و برای تحلیل تاریخ کشور ما مهم است عبارت از نقش مذهب و تصوف است. مارکس و انگلس بارها متذکر شده‌اند که در خاورزمین همه جنبشهای انقلابی شکل مذهبی به خود می‌گیرند و رشته‌ای از مذاهب و الحاد مذهبی و تصوف به صورت شکل ایده ابوزیون انقلابی بروز می‌کند. ۱۰ مارکس علاوه بر این تحلیل‌های عام و اسلوبی، درباره بخشهای مختلف تاریخ کشور ما اظهار نظرهای مشخص می‌کند که برخی از آنها نشانه دقت فوق‌العاده و اصابت نظر شگرف اوست. در مورد هجوم مغولان به کشورهای مختلف آسیا می‌نویسد: «مغولان با پلیدی خونین خویش... نه تنها مردمی را که طعمه آنان می‌شدند درهم می‌کوفتند بلکه روح آنها را خوار می‌ساختند و فرو می‌خشکاندند. تاتارهای مغول رژیم ترور منظم را برقرار کرده بودند و ویران کردن و کشتار جمعی به آیین دائمی آنها مبدل شده بود». ۱۱ مارکس در مطالعه یاساها و توره‌های مغول به نقش «ترخانها» توجه ویژه کرده و در این مورد می‌نویسد: «در یاساهای مغولی از قشر عالی‌رتبه‌ای به نام «ترخان» نامبرده می‌شود که از هر نوع مالیاتی معاف بود و موظف نبود غنائم خویش را با دیگران تقسیم کند و به خان بزرگ دسترسی دائم و آزادانه داشت و از مجازات تا ۹ بار معاف بود». ۱۲ مارکس سپس نتیجه می‌گیرد: «این حقوق فئودالی نزد همه اقوام نیمه متمدن، در نتیجه شیوه نظامی زندگی، پدید می‌شود». ۱۳ تعریف مارکس از ترخانها و حقوق آنها با

سوسیال دمکرات سوئد فعالانه در جنگ سرد شرکت کرد در دفاع از سرمایه‌داری جهانی، دولت‌های تحت کنترل این حزب، فعالانه در تحریم اقتصادی شوروی که به ابتکار ایالات متحده سازمان یافته بود، شرکت کردند. در این دوران، این حزب واسطه انتقال کمک‌های مالی «سیا» به اتحادیه‌های سوسیال دمکرات در فنلاند بود. یکی از بزرگترین مراکز مخابراتی برای حمله اتمی احتمالی به شوروی در سوئد مستقر بود. همچنین خارج از نظارت پارلمانی و تحت رهبری مستقیم رهبری حزب سوسیال دمکرات سوئد، آژانس محرمانه‌ای (IB) ایجاد شده بود که در ارتباط مستقیم و همکاری با سیا، موساد و سازمان جاسوسی آلمان غربی بود. دو روزنامه‌نگاری که وجود آن را برای اولین بار افشا کردند، بلافاصله بازداشت و زندانی شدند. همکاری حزب سوسیال دمکرات سوئد با «سیا» در اواسط دهه هفتاد، در ارتباط با انقلاب پرتغال، یکبار دیگر علنی شد. این حزب علناً انقلاب پرتغال را به عنوان انقلاب کمونیستی محکوم کرد و فعالانه در کنار «ماربوسوارز» سوسیال دمکرات قرار گرفت. دولت سوئد و این حزب هیچگونه مخالفتی با استقرار ناوگان دریایی آمریکا در بیرون مرزهای آبی پرتغال، از خود نشان ندادند و زمانی که «سوارز» با همکاری «سیا» موفق شد، تهدید علیه مالکیت خصوصی در پرتغال را از بین ببرد، تریکات حزب سوسیال دمکرات سوئد، سریعاً مخاپره شد. در حال حاضر، اقتصاد سوئد با بی‌سابقه‌ترین بحران تاریخ معاصر آن کشور رو به روست. تولید صنعتی کاهش یافته و نزدیک به یک پنجم مشاغل صنعتی از بین رفته‌اند. نرخ بالای ورشکستگی مؤسسات تولیدی، بحران عمیق سیستم بانکی کشور و ۱۴ درصد بیکاری، از ویژگی این بحران اقتصادی هستند. بنا به گزارش‌های آماری دولت سوئد، دو درصد ثروتمندان آن کشور، ۶۲ درصد کل سهام در بازار بورس استکهلم را در اختیار دارند. ۲۵ درصد ثروت کشور متعلق به ۴۵۰ خانواده قدرتمند است که همه اهرم‌های اقتصادی کشور را زیر نظر دارند. عدم تمایل دولت‌های سوسیال دمکرات سوئد در افزایش مالیات سرمایه‌داران و ضرورت، مقابله با کنترل موازنه اقتصادی در کمترین زمان ممکن، به عنوان یکی از پیش‌شرط‌های عضویت در جامعه اقتصادی اروپا، شرایط غیرقابل تحمیلی را به زحمتکشان سوئد یعنی جامعه نمونه تأمین اجتماعی تحمیل کرده است.

کشور سوئد دوران دشواری را می‌گذراند. بحران اقتصادی که سال‌هاست گریبان سوئد را گرفته، به صورت مزمن درآمد و دولت سوسیال دمکرات سوئد برای مقابله بر آن ناتوان مانده است. وعده‌های انتخاباتی سوسیال دمکرات‌ها این بود که آنها بیکاری را به نصف تقلیل خواهند داد، اما نه تنها به این دست نیافتند، بلکه تعداد بیکاران روز به روز بیشتر شد و این روند همچنان ادامه دارد. سیاست‌های صرفه‌جویی دولت در همه عرصه‌ها، فشار به توده‌های مردم خصوصاً اقشار کم‌درآمد را دوچندان کرده است. در بخش خدمات درمانی، ادارات دولتی، پلیس، آتش‌نشانی و... کارمندان را اخراج می‌کنند، تا بتوانند هزینه‌های دولتی را کاهش دهند. مخالفت با سیاست‌هایی که دولت سوسیال دمکرات سوئد اتخاذ کرده رو به افزایش است و در نظر سنجی‌هایی که صورت می‌گیرد، آراء این حزب بی‌وقفه کاهش می‌یابد. یکی از کسانی که با سیاست‌های فعلی دولت به مقابله برخاسته، استیک مالم، رهبر سابق اتحادیه کارگری «او-ال» می‌باشد. وی در مصاحبه‌ای که در ماه مه ۱۹۹۷ با روزنامه «کارگر» انجام داد، در ارتباط با بحرانی که سوئد در آن قرار گرفته است، موضعگیری کرد. وی در این مصاحبه نسخه‌ای که برای غلبه بر بحران تجویز می‌کند، همان نسخه قدیمی و آزمایش شده است. یعنی افزایش تقاضای داخلی، سیاست توزیع عادلانه‌تر، گسترش بخش دولتی و افزایش مالیات. او می‌گوید: «من دولت فعلی سوئد را از یک زاویه مورد

انتقاد قرار می‌دهم و آن هم مشکل بیکاری است که لاینحل مانده است. بیش از ۶۳۰ هزار نفر بدون کار دائم در کشور زندگی می‌کنند. این رقم بزرگ‌تر از آن است که بتوان با عملکردی که حاکم است آن را کاهش داد و یا متوقف ساخت. بودجه اجتماعی شهرداری‌ها و صندوق‌های بیکاری در حال فروپاشی است. در سال ۱۹۸۳ ما یک گروه کاری تشکیل دادیم و برنامه‌ای طرح کردیم به نام «آینده برای سوئد» که پالمه (نخست‌وزیر سابق سوئد) آن را بدین شکل معرفی کرد، که ما می‌خواهیم کارکنیم تا مشکل حل شود نه این که خودمان را جدا از مشکل حفظ کنیم. در آن زمان ما ۹۰ میلیارد کرون کسری بودجه داشتیم و رقم بالایی بیکار و ۴۰ هزار آه‌رتمان خالی. چهار سال بعد از اجرای طرح ما نیاز به ۴۰ هزار آه‌رتمان جدید داشتیم و ظرف ۶ تا ۷ سال دیگر مشکل کسری بودجه حل شد و مشکل بیکاری تبدیل شد به مشکل کمبود نیروی کار. همزمان در انگلستان مارگات تاجر سه هدف را دنبال می‌کرد. مبارزه با تورم، توازن بودجه و تضعیف اتحادیه‌های کارگری از طریق تصویب قوانین جدید. اگر در حال حاضر نگاهی به سیاست‌هایی که دولت در سوئد اعمال می‌کند بیاندازیم، می‌بینیم که مبارزه با تورم، توازن در بودجه، کاهش وظایف دولت و تعرض به قوانین کار به زیان کارگران همان سیاست تاجر است و عوارض آن نیز همان رقم بیکاری است که پیش‌رو داریم و بحرانی که در آن گرفتار شده‌ایم. او در مقابل این سؤال که معمولاً انتقاد ساده‌تر از پیشنهاد است، چه تغییری به نظر شما ضروری است بازگشت به همان سیاست‌های «پالمه»؟ پاسخ داد که: «تا حدودی، ولی ما حالا در دنیای دیگری زندگی می‌کنیم، آنچه در سال ۱۹۸۲ مهم بود، این بود که ما یک حس اعتماد به نفس و یک خوش‌بینی نسبت به آینده ایجاد کردیم. در حال حاضر می‌بایست ضمن گسترش بخش دولتی، تقاضا برای مصرف داخلی را نیز افزایش دهیم. همچنین می‌بایست مالیات به کمپانی‌ها را اضافه کنیم و سیاست توزیع عادلانه‌تری را تعقیب کنیم. آن چیزی که ما امروز می‌بایست انجام دهیم افزایش تقاضا برای مصرف داخلی است. شرکت‌های کوچک نمی‌توانند کسی را استخدام کنند، تا زمانی که به نیروی کار احتیاج داشته باشند. آن کاری که ما می‌بایست انجام دهیم این است که قدرت خرید مردم را زیادتر کنیم. به طور مثال کسی که یک یخچال کهنه دارد باید توانایی آن را داشته باشد که یک یخچال نو بخرد. سپس ما می‌بایست منطبق با نیازی که وجود دارد بخش دولتی را گسترش دهیم. در حال حاضر دو بخش دولتی در سوئد وجود دارد، بخش مفید و بخش غیرمفید. بخش مفید آن عبارت است از خدمات درمانی، آموزشی و غیره و بخش غیرمفید آن عبارت است از: بیکاران آن چیزی که اغلب فراموش می‌شود این است که بیکاران از امکانات جامعه استفاده می‌کنند، کاری که ما می‌بایست انجام دهیم این است که مردم را از بخش غیرمفید به بخش مفید منتقل کنیم.

کارل مارکس

و برخی مسائل تاریخ و جامعه ایران

مارکس در یک سلسله آثار خویش به مسایل تاریخ ایران، هند و چین پرداخته است. از آنجا که وی طی سالیان در روزنامه «نیویورک دیلی تریبون» مقالات و تفسیرهایی منتشر می‌کرده لذا به حوادث ایام خود و تحلیل آنها توجه داشته است. در سال ۱۸۵۳ مارکس مقالات جالب خود را تحت عنوان «فرمانروایی بریتانیا در هندوستان» و «نتایج آتی فرمانروایی بریتانیا در

اولین تقسیم کار بین زن و مرد، برخلاف امروز، تقسیم کار بین شوهری که بیرون از خانه کار می‌کند و زنی که در داخل خانه، به کارهای روزمره خانگی مشغول است نبوده، بلکه هر یک از دو جنس در اجتماعات اولیه، کار اجتماعی انجام می‌داده‌اند. این تقسیم کار عملی بود. زیرا سیستم تولید اشتراکی، با موانعت و تربیت و بزرگ‌کردن بچه‌ها به صورت دستجمعی همراه بود. دختران بوسیله زنان بالغ برای وظایفی که باید در آینده به عهده بگیرند، آماده می‌شدند و پسران نیز بعد از سن معینی به مردان بالغ سپرده می‌شدند تا تعلیمات لازم از آنان دریافت دارند. تربیت و بزرگ‌کردن بچه‌ها یک کار اجتماعی به حساب می‌آمد و مردان و زنان هر دو به طور مساوی در آن شرکت داشتند. تنها با افول جوامع مادرسالاری و از میان رفتن تساوی حقوق بین زن و مرد بود که زنان از کارهای اجتماعی کنار گذاشته شده و به بردگی در خانه گمارده شدند. تا بالاخره مردان در این نحوه تقسیم کار، قدرت را به دست گرفتند. تاریخ‌نویسان مشخص کرده‌اند که با کشف جدید اقتصادی بر پایه کشاورزی و دامپروری، تقسیم کار جدید بوجود آمد و جای تقسیم کار قدیم بین دو جنس را گرفت. به طور مثال گله‌داری از مزرعه‌داری جدا شد، استخراج فلزات، خانه‌سازی، کشتی‌سازی، بافندگی و سفال‌سازی و بسیاری از حرف دیگر جنبه تخصصی پیدا کردند. همراه این تقسیم کار در پیشه‌های مختلف، تخصص‌های جدیدی در فضاها و فرهنگی رشد کرد و از کشتی گرفته تا شاعر و از دانشمند گرفته تا هنرمند بوجود آمدند. در این تحول نقش زن و مرد عمیقاً تغییر شکل یافت و با گسترش این نحوه تقسیم کار، اداره کارها بیش از پیش و بالاخره انحصاراً در دست مردان قرار گرفت. زنان در زیر فشار، از فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی دست کشیده و به گوشه خانه رانده شدند و با بالارفتن قدرت دولت و مذهب به زنان آموخته شد که زندگی‌شان به چهار دیواری خانه ختم می‌شود و بهترین زنان آنهایی هستند که بدون شکوه و شکایت به شوهر و خانواده خود خدمت می‌کنند. در این تنزل مقام زن و ارتقاء درجه مرد، زنان به عنوان تاوان، جای خود را در کارهای اجتماعی از دست دادند.

مسلماً زنان طبقات رنجبر، همیشه کار کرده‌اند. در دوره طولانی کشاورزی آنها در مزارع به کار کشت و در کلبه‌ها به کارهای دستی مشغول بودند و از بچه‌ها مواظبت کرده و کارهای خانه را نیز انجام می‌دادند. ولی کار آنها برای شوهر و خانواده بود و به هیچ وجه فعالیتشان شباهتی به کار اجتماعی در جوامع اشتراکی گذشته نداشت. به طور کلی شرکت در تولیدات اجتماعی موجب رشد بدنی و مغزی گشته و گوشه‌گیری و اشتغال به مسؤولیت‌های خانگی، زنان را ضعیف و کوتاه فکر بار می‌آورد. به عبارت دیگر، تقسیم کار بین دو جنس همیشه چنین نبوده است، تقسیم کار تحت سلطه مرد که با اجتماع طبقاتی، مالکیت خصوصی و خانواده پدرسالاری همراه بود، نمایانگر تعرض مرد به حقوق زن است. بخصوص امروزه که کار در مزرعه خانوادگی نیز از بین رفته و نقش خانواده به یک هسته کوچک مصرفی در عصر شهرنشینی بدل شده است. این استدلال مبنی بر این که وضع جسمانی زن موجب تنزل مقام وی در اجتماع امروزی است، وسیله ادامه تسلط مرد بر زن است. اگر بی‌پایگی این ادعاها ثابت شود، موقیت برتر آنان که بر پایه این استدلالها بنا شده فرو خواهد ریخت. جنس ماده در طبیعت هیچ ناتوانی جسمانی در مقایسه با جنس نر ندارد، و زن هرگز به خاطر تولد و تناسل در اجتماعات ماقبل طبقاتی تنزل مقام نداشته است. برعکس، آنها از بالاترین احترامات به خاطر نقش دوگانه‌شان در کار تولیدی و بقاء نسل برخوردار بودند. بنابراین موقیت اجتماعی زن در جامعه، همراه با شرایط تاریخی شکل گرفته و تغییر شکل یافته است. دگرگونی عظیمی که باعث

روال و از بین رفتن اجتماع مادرسالاری شد، به تنزل مقام زن منتهی گردید. همراه با ظهور اجتماع طبقاتی مادرسالاری بود که وضع جسمانی زن به عنوان بهانه ایدئولوژیکی، برای توجیه و ادامه محرومیت زن از زندگی اجتماعی و فرهنگی و نگاهداشتن او در مقام بردگی به کار رفت.

فقط با تشخیص این مسأله است که زنان می‌توانند دلایل مصلحت‌آمیز، تعدی و ظلمی که امروزه بر آنان روا می‌شود را در رابطه با اساس نظام سرمایه‌داری دریابند. تا زمانی که زنان را با این نظریه، که طبیعت نه اجتماع - عامل عقب‌ماندگی زن می‌باشد، اغفال می‌کنند، ما زنان در میدان مبارزه برای آزادی شکست خواهیم خورد. در پیکی از تظاهرات سالیان گذشته زنان در آمریکا، این شعار به چشم می‌خورد «ساختن بدن زن، سرنوشت او را تعیین نمی‌کند».

این باید شعار جنبش آزادی زنان باشد.

اتحاد دو چپ مذهبی و غیر مذهبی در سراسر جهان (نگاهی به جنبش «الهیات رهائی بخش»)

بخشی از سرسخت‌ترین و استوارترین مقاومتها در برابر سیستم سرمایه‌داری، در حال حاضر در کشورهای آمریکای لاتین دیده می‌شود. شرایط غیرقابل تحمل اقتصادی و اجتماعی حاکم بر اکثریت جمعیت این کشورها، به ظهور «الهیات رهائی بخش» در کنار جنبشهای انقلابی مارکسیستی انجامیده است. هدف این نوشته ارزیابی جوانب اصلی این جنبش اجتماعی و نشان دادن اهمیت آن به عنوان نمونه‌ای مثبت و موفق در همکاری چپ مذهبی و غیرمذهبی در مبارزه مشترک آنها علیه ستم سرمایه‌داری است. نتایج فاجعه‌بار سیاستهای نئولیبرالی در آمریکای لاتین به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سرمایه‌داری جهانی ادعا می‌کند، که جهان ما ناظر پایان یافتن و به سرآمدن دوران ایدئولوژی‌هاست. یکی از مشعشع‌ترین نتایج این تئوری بدیع که از طریق محافل نئولیبرال تبلیغ شده و متأسفانه به درون جنبش چپ ایران نیز رسوخ کرده است، این است که سیستم سرمایه‌داری لیبرال بهترین و حتی مطلوب‌ترین راه مقابله با مشکل فقر در جهان است این تئوری فقر را نتیجه عقب‌ماندگی اقتصادی دانسته و ادعا می‌کند که با تسریع روند توسعه از طریق «بازار آزاد سرمایه‌داری» و با استفاده از سرمایه و تکنولوژی وارداتی، پیشرفت حاصل شده و گرسنگی و فقر ناپدید خواهد شد. واقعیات زندگی و داده‌های آماری موجود در رابطه با توزیع ثروت در سطح جهان، نادرستی این ادعا را نشان می‌دهند. به عنوان نمونه برزیل که اقتصاد آن در سال ۱۹۶۴ مقام ۴۶ را در سطح جهان دارا بود، در سال ۱۹۹۶ به ردیف هشتم ارتقاء یافت. در عرض سی سال گذشته پیشرفتهای صنعتی و تکنولوژیک غیرقابل انکاری در این کشور به وقوع پیوسته است. اما از طریق دیگر در همین دوران، شرایط اجتماعی فقرا وخیم‌تر شده و گرسنگی و ستم اقتصادی در حد بی‌سابقه‌ای در این کشور بیداد می‌کند. بنا بر گزارش بانک تجارت خارجی مکزیک، اتحاد سیاستهای نئولیبرالی در آمریکای لاتین، نه تنها معضل فقر را حل نکرده است، بلکه آن را گسترده‌تر کرده است. براساس این گزارش تعداد فقرا و بی‌چیزان در آمریکای لاتین از ۱۷۵ میلیون در سال ۱۹۸۶ به ۲۲۴ میلیون در سال ۱۹۹۵ افزایش یافته و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲ هزار بالغ بر ۲۳۲ میلیون شود. فقر، سیستم اجتماعی و سیاسی موجود در این کشورها که زائیده بی‌عدالتی

تاریخی و ساختاری است، روز به روز شمار بیشتری را به رویارویی منتقیم با سیستم سرمایه‌داری سوق می‌دهد. در نتیجه در کنار جنبش‌های انقلابی مارکسیستی شاهد پاگرفتن جنبش‌های مذهبی ضد سرمایه‌داری در همه این کشورها هستیم. در آمریکای لاتین چپ مذهبی بالغ بر ۲۵ سال است که بطور رسمی در چارچوب جنبش «الهیات رهایی‌بخش» فعالیت می‌کند.

این جنبش «الهیات رهایی‌بخش» در چارچوب شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی آمریکای لاتین شکل گرفته است. اولین کنفرانس الهیات رهایی‌بخش در سال ۱۹۷۰ با شرکت گروهی از روحانیون کاتولیک و پروتستان از سراسر آمریکای لاتین برگزار شد. متعاقباً از طریق استفاده از شبکه مدارس مذهبی که تقریباً در همه این کشورها وجود دارند، این جنبش در سراسر آمریکای لاتین جنوبی اشاعه یافت. «الهیات رهایی‌بخش» تئوری بورژوا-لیبرال در توضیح پدیده فقر را مردود دانسته و در مقابل آن تئوری دیالکتیکی فقر را پایه فعالیتها و سیاستهای خود قرار داده است. براساس این این نظر، فقر نتیجه طبیعی سازمان اقتصادی سیستم سرمایه‌داری است که بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیرشاغل و بیکار جامعه را به حاشیه می‌راند. سرمایه‌داری به توده‌هایی که فاقد منابع مالی هستند، چیزی عرضه نکرده و خود به خود آنها را بیرون از قلمرو بازار قرار داده و به سمت فقر سوق می‌دهد. الهیات رهایی‌بخش راه مقابله با بی‌عدالتی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جوامع آمریکای لاتین را در آموزشهای دین مسیح جستجو و در صدد است از طریق عملکردهای یک جنبش رهایی‌بخش به رهایی ملتهای تحت ستم یاری رساند. به طور خلاصه این جنبش در عمل اولاً مخالف سرمایه‌داری بوده و آن را علت اساسی شرایط غیرانسانی حاکم بر کشورهای آمریکای لاتین می‌داند. ثانیاً از هر جنبش اجتماعی که به سود فقرا و اکثریت بی چیز جامعه فعالیت می‌کند حمایت کرده و ثالثاً در صدد تبدیل اکثریت در حاشیه قرار گرفته جامعه به اکثریتی از نظر اجتماعی و سیاسی فعال است.

الهیات رهایی‌بخش با توسل به آموزشها و اساطیر دین مسیح بر ماهیت «شیطانی» سرمایه‌داری تأکید ورزیده و راه حل را در ایجاد سیستمی می‌داند که در آن اکثریت فقیر جامعه بشری، موضوع اصلی تاریخ خواهد بود. البته نه به این دلیل که آنها فقیرند، بلکه از این رو که آنها اکثریت جامعه بشری را تشکیل می‌دهند. از نظر این جنبش هواداری از فقرا تنها زمانی معنی می‌دهد که ما در کنار و دوشادوش آنها بر علیه فقری که بیدادگرانه ایجاد و به آنها تحمیل شده است شرکت کنیم. در پی‌گیری این هدف، «الهیات رهایی‌بخش» از مارکسیسم و آموزشهای آن بهره گرفته است. این جنبش آن بخش از مارکسیسم را که مکانیسم استثمار سرمایه‌داری را نشان داده و امکان ایجاد سیستم اقتصادی برتر را نشان می‌دهد، پذیرفته و در آموزشهای خود گنجانده است. روحانیون هوادار این جنبش ضمن رد اصول فلسفی مارکسیسم، به اهمیت توجه به عوامل اقتصادی، مبارزه طبقاتی و قدرت ایدئولوژی‌های رهایی‌بخش منجمله ایدئولوژی مارکسیسم آگاه هستند. از نظر فعالین جنبش «الهیات رهایی‌بخش» سوسیالیسم سیستمی است که زمینه‌های لازم برای ایجاد حکومت الهی که آموزشهای مذهبی، بنای آن را به مؤمنین می‌آموزند را فراهم می‌کند. در نتیجه این جنبش مذهبی، صرفاً ضد سرمایه‌داری نبوده، بلکه در عین حال هوادار و خواهان ایجاد و برقرار سوسیالیسم است. از نظر این جنبش اگر در قرن نوزدهم جنبش‌های کارگری، جواب سیاسی توده‌های کارگران به بی‌عدالتی در توزیع ثروت در کشورهای صنعتی بود، در حال حاضر، جنبش‌های انقلابی و ضدامپریالیستی در جهان سوم جواب سیاسی به سیستمی است که بی‌عدالتی و فقر و بی‌چیزی را در کشورهای «حاشیه» ایجاد می‌کند. الهیات رهایی‌بخش در عمل خود را متعهد به حمایت از همه جوانب

مثبت جنبش‌های آزادی و عدالت خواهانه کرده و انتقاد از انواع کاستی‌ها و نکات منفی این جنبش‌ها را در راستای بهبود کلی آنها، وظیفه خود می‌داند. علی‌رغم مخالفت رسمی واتیکان و تبلیغات مسموم روحانیون وابسته به زمینداران و طبقات استثمارگر و امپریالیسم آمریکا، در کشورهای آمریکای لاتین چپ مذهبی به همکاری همه جانبه با جنبش‌های انقلابی مارکسیستی پرداخته‌اند. برجسته‌ترین نمونه این همکاری را می‌توان در نیکاراگوئه دید. همکاری بین «ساندنیستها» و چپ مذهبی که قبل از سرنگونی رژیم ساموزا آغاز شده بود، با به قدرت رسیدن رژیم انقلابی در سال ۱۹۷۹ نیز ادامه یافت. در دوران حکومت «ساندنیستها» شش روحانی مسؤولیتهای کلیدی دولتی در دفاع از انقلاب آن کشور را به عهده داشتند. به عنوان مثال می‌توان دو نمونه برجسته «میکوتل د-اسکو تویراگمن»، وزیر امور خارجه و «ارنستو کاردنال» وزیر فرهنگ حکومت انقلابی را نام برد. همکاری بین چپ مذهبی و چپ غیرمذهبی در نیکاراگوئه حتی پس از دست دادن قدرت بوسیله ساندنیستها همچنان ادامه یافته است.

نمونه دیگر این همکاری تاریخی بین چپ مذهبی و چپ غیرمذهبی را می‌توان در السوادور دید. طی جنگ داخلی این کشور، روحانیون مرفقی در کنار انقلابیون مارکسیست ایستادند و بسیاری از آنها جان خود را در این راه از دست دادند. به عنوان مثال اسقف اعظم «آسکار آرنلفو دومرو» در سال ۱۹۸۰ هنگام برگزاری مراسم مذهبی، بوسیله گروه‌های مرگ دولتی به قتل رسید. نامبرده یکی از مخالفین سرسخت نیروهای ارتجاعی وابسته به آمریکا و از هواداران سرسخت الهیات رهایی‌بخش بود. تحت رهبری او کاتولیک‌های کشور در «انجمن‌های پایه‌ای» سازمان یافتند. انجمن‌هایی که در دوران جنگ داخلی به صورت «هسته‌های سیاسی» فعالانه شرکت داشتند طی جنگ داخلی السوادور هزاران فعال چپ مذهبی به جرم همکاری با چپ غیرمذهبی و مخالفت با الیگارشی حاکم ترور شدند. در این کشور به یاد و به نام یکی از روحانیون هوادار «الهیات رهایی‌بخش» که بوسیله نیروهای دولتی ترور شد، شهرک «سگوندو مونتز» از جانب این جنبش ایجاد شده و اداره می‌شود. اهالی این شهرک ارزشهای الهیات رهایی‌بخش در جهت تحقق عدالت اجتماعی از طریق دموکراسی، تعادل و امکانات برابر برای همه را دنبال می‌کنند.

همکاری ثمربخش چپ مذهبی و چپ غیرمذهبی را در اکثر کشورهای آمریکای لاتین از مکزیک و پرو گرفته تا برزیل و کلمبیا می‌توان دید. چپ مذهبی واقعیتی است تاریخی و آفریده این یا آن حزب و سازمان یا منحصر به ایران و جوامع اسلامی نبوده و نتیجه مستقیم مجموعه‌ای از عوامل تاریخی - ساختاری در

کشورهای جهان سوم است. سازمان اقتصادی سیستم سرمایه‌داری در این کشورها بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیرشاغل و بیکار جامعه را به حاشیه می‌راند. در نتیجه فقر رو به گسترش در این کشورها شمار بیشتری از افراد با سطح تجربه، آگاهی و دانش سیاسی متفاوت به مبارزه علیه ستم سرمایه‌داری پیوسته و بخش قابل توجهی از آنها در سازمانها و جنبش‌های مذهبی متشکل می‌شوند. این واقعیت همکاری بین چپ مذهبی و چپ غیرمذهبی را به ضرورتی تاریخی تبدیل کرده است.

شکل‌گیری چپ نو در آمریکای لاتین

میشل لوی

اگر بپذیریم که هیچ چیز در جهان مصون از دگرگونی و نوزایی نیست و همواره شکلهای و شیوه‌های جدیدی در مبارزات اجتماعی آفریده می‌شود، شگفتی آور و عجیب نخواهد بود که در پاسخ به تحولات کنونی در جهان، جنبش چپ نیز متناسب با اوضاع کنونی به بازبینی و تجدیدنظر در روشهای خود بپردازد و راهها و شیوه‌های جدیدی را جانشین شکلهای فرسوده و کهنه‌ی پیشین کند.

پی‌ریزی حزب زحمتکشان (P.T) در ۱۹۷۹ در برزیل در پی چنین ضرورتی بوجود آمد. پیدایش این حزب در برزیل فصل جدیدی در تاریخ جنبش کارگری برزیل برای بنیان نهادن یک حزب توده‌ای و فراگیر گشود. این حزب که بیانگر استقلال سیاسی زحمتکشان است، خصیصی دمکراتیک، کثرت‌گرا و رزمنده دارد که در هیچ زمینه با طبقه‌های مسلط و دولت آنها پیوند ندارد. از دیگر ویژگیهای این حزب از ابتدای تأسیس، استقلال آن از اتحاد شوروی و چین و غیره بوده است. در واقع، آنچه در عمل در تجربه حزب زحمتکشان برزیل دیده می‌شود، زایش حزب ترازونوی است که مفهوم و سودمندی آن از مرزهای این کشور فراتر می‌رود. این حزب نه حزب سوسیال دمکرات است که توسط اعضای پارلمان رهبری گردد و همچون ماشین انتخاباتی با برنامه رفرمیستی نوکیزی و آتلانتیستی سازمان یافته باشد؛ و نه مانند حزب کمونیست است که دستگاه بوروکراتیک مقتدری داشته باشد؛ و از سیاست و ایدئولوژی مدلهای ناکارآمد «سوسیالیسم واقعا موجود» پیروی کند؛ و نه مانند پرونیسم در آرژانتین یا حزب کارگر برزیل خصیصی پوپولیستی دارد که با یک برنامه مبهم ناسیونالیستی و بوروکراسی سیاسی - سندیکایی فریبنده به میدان آمده باشد. سرانجام این که این حزب فرقه‌ای به ظاهر انقلابی نیست که در حاشیه جنبش واقعی کارگری سازمان یافته و در جزم‌ها و آیین‌های منجمد و تغییرناپذیر زندانی شده باشد. در واقع یافتن معادل و مشابه چنین حزبی در تاریخ جنبش کارگری دشوار است.

حزب زحمتکشان نتیجه یک قرن کوشش زحمتکشان برزیل برای ابراز سیاست خاص خود است. در آغاز قرن، آناشیت - سندیکالیستها با خرات و روح طبقاتی ستاینده‌ای برای سمت‌گیری مستقل پروولتری مبارزه کردند. اما اصول‌گرایی جزئی آنها اندیشه ایجاد یک حزب سیاسی توده‌ای را رد می‌نمود. شاید حزب کمونیست برزیل مهمترین تلاش را برای بنیان نهادن یک حزب واقعی کارگری در برزیل به عمل آورده است. اما علی‌رغم فداکاری و روح ایثار رزمندگان و کادرهای آن، شیوه و منطق استالینی این حزب را به سیاست تبعیت از بورژوازی «ملی» سوق داد. این سمت‌گیری توأم با وابستگی ایدئولوژیک به شوروی سابق و نبود دمکراسی درون حزبی، یک رشته انتعاب‌هایی را سبب گردید که از ۱۹۶۲ تا امروز آن را سخت متفرق و ضعیف کرده است. بدین جهت است که اکثریت رهبران تاریخی آن از حزب بیرون رفته‌اند. حزب کارگر برزیل که ابتدا توسط گولیووارگاس در ۱۹۴۵ پایه‌گذاری و سپس توسط ژواو گولارست رهبری شد و بعد با نام جدید «حزب دمکراتیک کارگری» توسط لئونل بریزولا هدایت گردید، هرگز چیزی جز یک جنبش پوپولیستی فاقد تعهدهای ارگانیک، سیاسی یا برنامه‌ای در برابر طبقه کارگر نبوده است. از سوی دیگر، گروههای کوچک «چپ مسلح» نیز که در دهه ۶۰ و ۷۰ سربرآوردند، هرگز نتوانستند درون طبقه کارگر حضور واقعی پیدا کنند. آنها علی‌رغم قهرمانیها و جانبازیهای

سمنه‌وارشان با فرجام حزبانگیز فعالتهای منفرد و جدا از زحمتکشان شهرها و روستاها رو به رو شدند. تنها با تأسیس حزب زحمتکشان است که برای نخستین بار یک حزب توده‌ای که به طور سازمان یافته در میان طبقه کارگر، دهقانان و روشنفکران ریشه دوانید، به عنوان مظهر واقعی زحمتکشان در مبارزه علیه سرمایه و دولت آن پا به عرصه وجود نهاد.

ابتکار تشکیل حزب زحمتکشان در درون طبقه کارگر جدید که پس از ۱۹۶۴ شکل گرفت، بر پایه تجربه خاص این طبقه در مبارزه طبقاتی و آگاهی به ضرورت سازماندهی سیاسی مستقل بدون رابطه با استالینسم یا پوپولیسم بوجود آمد. بتدریج به جمع رهبران سندیکاهای که چشم‌اندازهای جدید را بنا بر پراگماتیسم خود مجسم می‌کردند. نسلهای متعدد مبارزان مارکسیست، که از گذشته درسهای فراوان آموخته بودند، افزوده شدند. اینان تجربه غنی سیاسی و شناختشان از اندیشه سوسیالیستی را به حزب زحمتکشان آوردند. از این رو، تشکیل حزب زحمتکشان در سالهای ۱۹۸۱ - ۱۹۷۹ مدیون تأثیر جریانهای است که هر یک از آنها حساسیت خود ویژه و سهم خویش را در برپایی این حزب ادا کرده‌اند:

۱- سندیکالیستهای واقعی به عنوان مبتکران و رهبران روند شکل‌گیری حزب زحمتکشان که مظهر سندیکالیسم توده‌ای، رزمنده و طبقه‌گرای اند و پایگاهشان در ABC (حومه صنعتی ساووپولوی بزرگ که «هسته پروولتاریا» در آن متمرکز است) یک قلمرو و نماد محسوب می‌شود.

۲- اپوزیسیون سندیکایی که سالهاست مبارزه دشواری را در کارخانه‌ها و سندیکاهای علیه ساختار سندیکایی وابسته به دولت و بوروکراسی سندیکایی «زرد» از سرگذرانده.

۳- سندیکاهای روستایی و اتحادیه‌های دهقانی که اغلب زیر تأثیر آرمانهای مسیحی‌اند.

۴- کانونهای پایه‌کشی، انجمنهای کارگری مسیحی، اجتماعهای مسیحی روستا و سایر بخشهای مسیحی با گرایش سوسیالیستی.

۵- مبارزان قدیمی حزب کمونیست یا «چپ مسلح» که از سازمانهای خود جدا شده‌اند و به نقد انحرافات گذشته رسیده‌اند.

۶- گروههای چپ انقلابی با گرایشهای مختلف: سائویستها، تروتسکیستها و هواداران کاسترو.

۷- روشنفکران از میان جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، معلمان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و پژوهشگران که به جنبش کارگری و تئوری مارکسیستی (یا گاه به هتجار مسیحی) علاقمندند.

۸- نمایندگان برآمده از جناح چپ جنبش دمکراتیک برزیل، حزب اپوزیسیون رژیم نظامی.

در مقیاس معینی می‌توان تأیید کرد که ایجاد حزب زحمتکشان تلاقی تاریخی طبقه (زحمتکشان) و روشنفکران (آن) بوده است، دو نیروی اجتماعی که تا تشکیل این حزب راههای موازی، گاه همگرا و غالباً بسیار متفاوتی را پیموده‌اند.

روند شکل‌گیری حزب زحمتکشان، برخی مشخصه‌های کاملاً خاص برزیل را نمایش می‌دهد و در لحظه تاریخی حاضر وظیفه مهم همبودهای پایه را نشان می‌دهد. از سوی دیگر، به نمونه برداشتهایی بر می‌خوریم که به نظر می‌رسد، مستقیماً از برخی متون «کلاسیک» مارکس استخراج شده است؛ که طبق آن: جنبش کارگری در مراکز صنعتی متمرکز مدرن بزرگ پدیدار می‌گردد. سندیکالیسم در جریان مبارزات اقتصادی خود و ضرورت حزب سیاسی زحمتکشان، حزبی را کشف می‌کند که گردآورنده متنوع‌ترین قشرهای اجتماعی مردم، تحت هژمونی طبقه کارگر است.

تنوع قشرهایی که حزب زحمتکشان از آن بوجود آمد در تنوع

بنیانگذاران آن نمودار است. از میان آنها می‌توان به این نامداران اشاره کرد: لوییز ایناسیو داسیلوا، ولولا، رئیس سندیکای فلزگدازان ساویرناردو، اولیویو دوترا رئیس سندیکای زحمتکشان بانکهای پورتوآلگره، آپولونیو دو کارواله‌رهبر پیشین حزب کمونیست و مبارز بریگادهای بین‌المللی در اسپانیا و مقاومت فرانسه (و آزادی چندین شهر جنوب فرانسه را در ۱۹۴۴ رهبری کرده است)، مارپودروزا بنیانگذار اپوزیسیون چپ (تروتسکیست) که در آغاز دهه ۳۰ جبهه متحد ضدفاشیستی ۱۹۳۴ را بوجود آورد (این جبهه ساووپولو را از چنگ انتگرالیستها نجات داد. انتگرالیست عنوان فاشیسم برزیلی است). او بنیانگذار چهارمین انترناسیونال (۱۹۳۸) و سپس انترناسیونال سوسیالیستی با الهام از اندیشه‌های روزا لوکزامبورگ نیز بوده است. فرانسیسکو دفورت جامعه‌شناس، استاد دانشگاه ساووپولو، نویسنده آثار برجسته تاریخ جنبش کارگری برزیل، خوزه دیروس ولادیمیر پالمیرا رهبران جنبش دانشجویی ۱۹۶۸ (به ترتیب در ساووپول و ریو) که بعد در جنبش «چپ مسلح» شرکت فعال داشتند.

این تنوع در خصلت کثرت‌گرایی حزب زحمتکشان به روشنی منعکس است که در صف خود گرایشها و جریانهای گوناگون را گرد آورده است به طوری که برخی از آنها با مطبوعات و مجله‌های خاص خود این کثرت‌گرایی را نهادی کرده‌اند. بدیهی است که این گرایشها منجمد باقی نمانده‌اند. آنها طی پانزده سال حیات حزب زحمتکشان در گروه‌بندیهای متعدد شرکت داشته‌اند. از بین آنها جریانهای متعصب و آئین پرست، بردبار و یا بسیار معتدل شده‌اند. گروهی رادیکال شده و به جناح چپ حزب گرویده‌اند. این وضعیت در مقابل با ساختار خشک، یکپارچه‌گرا و بوروکراتیک احزاب نمونه استالینی، برای زندگی درونی حزب نیروی حیاتی مهمی محسوب می‌گردد. البته، این امر در جریان عمل با اصطکاک‌ها و کشمکش‌هایی رو به رو بود، به طوری که برخی جریانها (بیشتر فراکسیونها) خود را یگانه پشاهنگ قلمداد کرده و حزب زحمتکشان را همچون ابزار ساده و چارچوبی می‌دانستند که منظور از آن بی‌افکندن یک حزب «واقعی» انقلابی است. با این همه، اغلب این نوع مسایل هنگام تنظیم فعالیت جریانهای درونی حزب در ۱۹۹۰ به بهای جدایی یک یا دو گروه بسیار متعصب حل و فصل شدند. در مجموع، این کثرت‌گرایی و تنوع، عامل پراکندگی و تضعیف حزب نیست، بلکه بیشتر منبع غنی شدن آن و درس‌آموزیهای مشترک است. یکی از ویژگیهای حزب زحمتکشان رابطه تنگاتنگ آن با رادیکال‌ترین بخشهای «توده مسیحی» است. لازم به یادآوری است که برزیل یک کشور آمریکای لاتین است که در آن الهیات‌رهای بخش نفوذ بسیار زیادی دارد و جنبش انجمنهای پایه کلیسایی در آن چنان گسترده است که میلیونها مسیحی (مخصوصاً از میان تهیدستان) در شهرها و روستاها پیرامون آن گرد آمده‌اند. از این رو، بخش مهمی از مبارزان بسیار فعال و متعهد انجمنهای پایه کلیسایی و کانونهای توده‌ای (کانون کارگری، روستایی، شهری) به طور طبیعی در صفوف حزب زحمتکشان حضور دارند. یکی از انگیزندگان اصلی انجمنهای پایه کلیسایی فرای بتو است که مدت پنج سال در دوره دیکتاتوری نظامی زندانی بود. او در پیوستن بسیاری از مسیحیان رادیکال به حزب زحمتکشان نقش مهمی ایفا کرده است. در واقع، بدون وجود فرهنگ اعتراضی مسیحی که خود سازمانی‌یابی پایه‌ای و خودرهایی از فقر و استثمار را می‌ستاید، احتمال کمی وجود داشت که حزب زحمتکشان بتواند شکل گیرد و مخصوصاً با این سرعت، نفوذ توده‌ای کسب کند. با این همه، حزب زحمتکشان با یک حزب اعتقادی فرق دارد و تابع سمت‌گیری کلیسا نیست و از دکترین اجتماعی کاتولیک پیروی نمی‌کند. تشکیل حزب زحمتکشان طی دو سال با چنان سرعتی صورت گرفت که اغلب گروههای سیاسی سوسیالیست و کمونیست را غافلگیر کرد.

برخی از این گروهها به این حزب پیوسته، اما بخشهای سنی چپ مانند احزاب کمونیست طرفدار شوروی سابق و البانی برای حفظ تشکیلات استالینی خود ترجیح دادند در صفوف «جنبش دمکراتیک برزیل»، حزب لیبرال اپوزیسیون باقی بمانند.

از ۱۹۷۸، سالی که اعتصابهای بزرگ کارگران فلزگداز ساووپولو و حومه آن رخ داد، بخش پیشرفته‌هسته سندیکالیسم (که برخی جامعه‌شناسان شتابزده آن را «صنفت‌گرایی»، «غیرسیاسی» و نمونه «آمریکایی» پروراننده «اشرفیت کارگری» توصیف کرده‌اند) به میدان آمد. رهبران متعدد سندیکاهای «واقعی» با بررسی تجربه اعتصاب، اندیشه ایجاد یک حزب مستقل زحمتکشان را برای رویارویی با دستگاه پلیسی - نظامی برانگیختند. برای برخی‌ها این نخستین ترازنامه مبارزات اجتماعی در تاریخ اخیر کشور (از سال ۱۹۶۴) به شمار می‌رود. مثلاً در دسامبر ۱۹۷۸، هنگام «دیدار برای دمکراسی» که اپوزیسیون لیبرال و چپ ریودوژانیرو از آن حمایت کردند، لوئیس ایناسیو داسیلوا، «لولا» تر حاکم بر این دیدار را رد کرد. دیگر رهبران سندیکایی حاضر در این دیدار از او پشتیبانی کردند این تر خواستار تشکیل «جبهه وسیع دمکراتیک» برای مقابله با رژیم نظامی گردگردد حزب دمکراتیک برزیل بود. او درباره سیاست سنی دنباله‌روی جنبش کارگری، - به عنوان نقطه ضعف آن - به تجربه موجود در سال ۱۹۶۴ اشاره کرد و تأکید نمود: «اگر ما زحمتکشان نسبت به یگانگی نیروهای اپوزیسیون هشیار نباشیم، باز دچار شکستهای چون شکست ۱۹۴۴ خواهیم شد که در جریان آن بورژوازی پیوندش را با زحمتکشان گسست و با پشت کردن به آنها باعث سقوط و فلاکت آنها گردید». «لولا» بدون انکار ضرورت اتحاد همه نیروها در برابر رژیم نظامی بر اهمیت سیاست مستقل کارگری درنگ نمود و افزود: «طبقه کارگر راه بی‌برگشت خود را برای پیروزی هدفهایش دنبال خواهد کرد. او دیر یا زود حزب سیاسی‌اش را بنیان خواهد نهاد... طبقه کارگر و زحمتکشان نباید ابزاری در دست دیگران باشند این نکته جنبه اساسی دارد که زحمتکشان با ابراز نیرویی که آن را نمایندگی می‌کنند، مستقیماً در عرصه سیاسی شرکت داشته باشند. شرکت در عرصه سیاسی ایجاد می‌کند که این طبقه حزب خود را بنیان گذارد» (نشریه ام تمپو شماره ۴۲، ۲۳ دسامبر ۱۹۷۸).

در اکتبر ۱۹۷۹ نخستین دیدار ملی حزب زحمتکشان در ساویرناردو دوکامپو، دژ کارگری سندیکای لولا عملی گردید. در این دیدار بنیان نهادن حزب جدید و انتخاب اولین رهبری موقت انجام گرفت. یک اعلامیه کوتاه سیاسی در این کنفرانس به تصویب رسید که به روشنی هدف حزب زحمتکشان را ترسیم می‌کند. اعلامیه بیان می‌دارد: «حزب زحمتکشان به خاطر این که تمام قدرت اقتصادی و سیاسی مستقیماً توسط زحمتکشان اعمال گردد، مبارزه می‌کند. این یگانه وسیله برای پایان دادن به ستم و استثمار است.» سند همزمان «همه نیروهای دمکراتیک را برای ایجاد جبهه وسیع توده‌ای علیه رژیم دیکتاتوری» فرا می‌خواند «حزب زحمتکشان مبارزه برای تشکیل مرکز واحد زحمتکشان را هدف قرار داده است» و بر این نکته تأکید دارد که «لازمه تشکیل این مرکز در هم ریختن ساختار کنونی سندیکای تابع دولت است». در آوریل - مه ۱۹۸۰ اعتصاب بزرگ ۲۵۰۰۰ زحمتکشان فلزگداز ساویرناردو بوقوع پیوست. در پی مداخله پلیسی و نظامی - توقیف لولا و دیگر رهبران برجسته و مداخله نظامی در سندیکا - جنبش متوقف شد. اما به درازا کشیدن اعتصاب در طی مدت استثنایی ۴۲ روز و ظرفیت سازماندهی توده‌ها (برگزاری میتینگهای دهها هزار نفری روزانه زحمتکشان) قدرت شگفت‌انگیز سندیکالیسم جدید را که پشاهنگ آن جزو تشکیلات حزب زحمتکشان بود، به طرز نمایانی به نمایش گذاشت.

در مه - ژوئن همین سال کنفرانس جدید ملی حزب زحمتکشان با حضور

سایندگان ۲۲ ایالت برزیل نه ساله، یکی از ۳۰ هزار حزب برزیر شد. یک بیانیه و یک برنامه که حزب زحمتکشان را به عنوان «مشرک سیاسی واقعی همه» استعمار شوندهگان سیستم سرمایه‌داری» و نه عنوان حزب توده، وسیع و دمکراتیک معرفی می‌نمود، به تصویب رسید. اعلام گردید که هدف حزب از کار انداختن ماشین سرکوب رژیم موجود و ایجاد «یک قدرت جنبش به سود زحمتکشان و ستمدیدگان در راستای بنیان نهادن جامعه‌ای متراکم از استعمارکنندگان و استعمارزندگان است. بدین است که زحمتکشان در ساختمان این جامعه بدین امر آگاهی دارند که این مبارزه علیه منابع «سرمایه بزرگ ملی و بین‌المللی» هدایت می‌شود. با این همه، حزب زحمتکشان هنوز با داشتن یک «دکترین» مدون فاصله دارد. از این رو، بسیاری از مسائل و تعریف‌های برنامه‌ای برای انجام یک بحث وسیع و «پختگی» تدریجی مجموع مبارزان بازگذاشته شده است. این امر بویژه در قلمرو بین‌المللی بسیار با اهمیت بود. چنان که تصویب برخی موضع‌گیریها آن را به روشنی نمایان می‌سازد: اعلام همبستگی با انقلاب ساندنیستی در نیکاراگوئه و همبستگی با مبارزه زحمتکشان لهستان برای برقراری آزادیهای سندیکایی از آن جمله است. رزمندگان و رهبران حزب زحمتکشان با جدیت از تکرار تراژدی اشتباه چپ استالینی برزیل می‌پرهیزند و از این رو از هر نوع دنباله‌روی از این یا آن دولت «سوسیالیستی موجود» روی برتافته‌اند. اندیشه سیاسی، قضی و عمده‌ای که در تشکیلات حزب زحمتکشان نقش اساسی ایفا می‌کند و برای مستگیری سیاسی آن به مثابه قطب‌نما محسوب می‌گردد، همانا اندیشه مارکس در برنامه گردهم‌آیی بین‌المللی زحمتکشان است که می‌گوید: «رهایی زحمتکشان، به دست خود زحمتکشان است». حزب زحمتکشان به موجب کارزار عظیم عضوگیری، رشدی استثنایی نمود. در پایان ۱۹۸۲ بالغ بر ۲۴۵ هزار نفر در سراسر کشور به عضویت این حزب درآمدند. اما نتایج انتخابات قانونگذاری ۱۹۸۲ تا اندازه‌ای اغفال‌کننده بود، زیرا ۳/۵ درصد آراء و فقط ۸ نماینده نصیب آن گردید. روزنامه‌نگاران شتاب کار تحت تأثیر این واقعه پایان کار حزب زحمتکشان را اعلام کردند. اما در عوض این حزب با تشکیل مرکز واحد زحمتکشان در ۱۹۸۳ نخستین مرکز سندیکایی توده‌ای در تاریخ جدید برزیل، متحد نیرومندی در جنبش کارگری پیدا کرد. در انتخابات نوامبر ۱۹۸۶، حزب زحمتکشان نسبت به آراء موافقتی را به دو برابر افزایش داد و به ۶/۵ درصد رسانید و نفوذش را بسی فزاینده‌تر از دست‌آوردش سائوپولو توسعه داد. اما نخستین نفوذ مهم آن در انتخابات شهرداریها در ۱۹۸۸ تأمین گردید که در جریان آن مدیریت شهرداریهای چندین شهر بزرگ از جمله چند پایتخت منطقه‌ای مانند پورتو آلگروه و سائوپولو و چند شهر بزرگ صنعتی را که در برزیل و آمریکای لاتین نظیر ندارند، به دست آورد. سرانجام هنگام انتخابات مستقیم رئیس جمهوری ۱۹۸۹، لولا از رقیبان چپ خود بری زولا پوپولیست و کواس سوسیال دمکرات، پیشی گرفت و در برابر کاندیدای محافظه کار کولور دولمو (که از حمایت و تبلیغات شبکه تلویزیونی «گلوبو» قدرتمندترین رسانه کشور برخوردار بود) مقام دوم را احراز کرد. هرچند لولا انتخاب نشد، اما پیرامون یک برنامه طبقه‌گرای و رزمنده که سوسیالیسم را آماج خود می‌داند ۴۷٪ آراء را به دست آورد. کسب چنین رأیی نه تنها در برزیل بلکه در تمام آمریکای لاتین پس از پیروزی آلنده در ۱۹۷۰ بی‌سابقه بود.

اما منظور از آماج سوسیالیستی کدام سوسیالیسم است؟ حزب زحمتکشان هنگام هفتمین دیدار ملی خود در ۱۹۹۰ به تصویب سندی پرداخت که پس از بحث طولانی دریافت خود را از جامعه آینده این‌گونه ترازبندی کرد: «سوسیالیستی که ما می‌خواهیم آن را بنا کنیم تنها در صورتی تحقق می‌یابد که دمکراسی واقعی اقتصادی را برقرار کند. پس باید آن را پیرامون شمار

مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید که شکل‌های آن به طور دمکراتیک توسط جامعه انتخاب می‌شوند، سازمان داد». «این دمکراسی اقتصادی باید از منطق فاسد بازار سرمایه‌داری به مثابه منطق فرمان مستبدانه دولت که به بسیاری اقتصادهای موسوم به «سوسیالیستی» آسیب رساند، در گذرد. ویژگیها و هدفهای آن از اداره اجتماعی و نه فرض‌های «منافع استراتژیک» دولت پیروی خواهد کرد». با توجه به این که چپ در برزیل مانند جاهای دیگر به لحاظ تاریخی میان یک جریان ضد سرمایه‌داری اما خودکامه، و یک جریان دمکراتیک اما رفرمیست تقسیم شده، نوآوریهای حزب زحمتکشان مشخصاً فرا رفت از این گونه بدیل‌های نادرست است: «تعهد ما به دمکراسی از ما رزمندگانی ضد سرمایه‌داری می‌سازد. این انتخاب عمیقاً مبارزه ما را در راه دمکراسی به نمایش می‌گذارد. کشف فساد سرمایه‌داری (به طور تجربی)، پیش از به ثوری درآوردن آن برای بسیاری از ما) محرک بسیار نیرومندی برای اغلب رزمندگان حزب زحمتکشان در سازمان دادن یک حزب سیاسی است. ما ناتوانی منطق بربرمنش سرمایه‌داری را در پاسخ به رنج بی‌پایان میلیون‌ها تن از افراد نشان داده و نشان خواهیم داد. تجربه تاریخی مشخص ما - در آن سوی سگه «معجزه برزیلی» و بسیاری از شرایط اسفبار ملی و بین‌المللی - به ما نشان داده است که سرمایه‌داری با همه نیروی مادی‌اش بنا بر سرشت خود ناعادلانه است و میلیون‌ها تن را به حاشیه می‌راند و با توزیع برادرانه ثروت اجتماعی مخالف است و از دمکراسی واقعی شانه خالی می‌کند». این فرمول‌بندی که سرشار از رادیکالیسم اخلاقی به عنوان مهم‌ترین مشخصه فرهنگ سیاسی حزب زحمتکشان است، از درآمیزی خاص ثوری مارکسیستی و حساسیت عاطفی مسیحی سرچشمه می‌گیرد. نخبگان، مطبوعات و رسانه‌های محافظه کار از این رادیکالیسم ناخرسندند. آنها در صورتی مایلند که به عضویت حزب زحمتکشان درآیند که این حزب به حزبی «چون دیگر حزبها» حزب «عادی و متداول» حزب سوسیال دمکرات تبدیل شود. تا امروز حزب زحمتکشان در برابر این فشارها مقاومت کرده است و با پایداری به حفظ و پرورش هویت «متنوع» خود ادامه می‌دهد. در ۱۹۹۳ هنگام هشتمین دیدار ملی، نیروی حزب عمدتاً صرف «گردش به چپ» گردید. گرایش نوین در رهبری جدید، ائتلاف میان جناح چپ موسوم به جریان «انسجام» که رهبری حزب زحمتکشان از دهه ۸۰ را در دست دارد، و جریان «دمکراسی سوسیالیستی» (نزدیک به انترناسیونال چهارم ارنست مندل) است.

کولوردولمو که در ۱۹۸۹ براساس کار پایه مردم‌فریب و پوپولیستی «لرد دولمردان فاسد» انتخاب شده بود، عملاً سیاست اقتصادی لیبرال‌نورا را به اجرا درآورد که به طور منظم، مؤسسه‌های عمومی را به بهای ناچیز در اختیار بخش خصوصی گذاشت. اما سرعت ادعای این قهرمان ضد فساد، با سوءاستفاده‌های کلان مالی در جریان خصوصی‌سازی برملا شد. به ابتکار حزب زحمتکشان که دیگر نیروهای سیاسی با تأخیر زیاد به آن گرویدند یک بسیج عمومی در سراسر کشور سازمان داده شد که خواستار برکناری رئیس جمهور بی‌کفایت شدند. فشار افکار عمومی و بخصوص جوانان که به خیابانها سرازیر شده بودند، اکثریت اعضای پارلمان را واداشت که در ۱۹۹۱ رأی به خیانت کولوردولمو بدهند و ایاتام فرانکو معاون او را به جای او برگزینند. در اکتبر ۱۹۹۴ در آستانه انتخاب رئیس جمهور جدید دو کاندیدای مهم در برابر هم قرار داشتند. از یک سو، لولا کاندیدای ائتلافی که چندین حزب کوچک سوسیالیستی، کمونیستی و زیست محیطی را پیرامون حزب زحمتکشان گردآورده بود و از سوی دیگر فرناندو هنریک کاردوزو، جامعه‌شناس مارکسیست سابق و ثوری‌پرداز امروز وابستگی، که به لیبرالیسم نو و راه و روشهای صندوق بین‌المللی پول تغییر عقیده داده، کاندیدای

ائتلافی است که حزب سوسیال دمکرات برزیل و حزب جنبه لیبرال، حزب بانکداران و اعضای الیگارشی روستایی موجود جناح «میان‌رو» دیکتاتوری نظامی سابق را، گرد می‌آورد. برنامه حکومت دمکراتیک توده‌ای حزب زحمتکشان مجموعه به هم پیوسته‌ای از اصلاحات ساختاری زیر را پیشنهاد می‌کند: اصلاحات ارضی، اصلاحات شهری، اصلاحات مالیاتی، گفتگوی دوباره در باره وام خارجی (با تعلیق پرداخت این وامها)، بازتوزیع درآمدها، ست‌گیری دوباره تولید به سمت بازار داخلی. اما نباید به موافقی که حکومت تحت رهبری لولا با آن رو به رو خواهد بود، کم بها داد. این مانع‌ها عبارتند از خرابکاری اقتصادی نخبگان، فرار سرمایه‌ها، اعمال سیاست محاصره بانکهای نظامی و غیره. باید اعتراف کرد که حزب زحمتکشان هنوز با داشتن یک استراتژی روشن، برای مقابله با این کشمکشهای متعدد و خطرناک بسی فاصله دارد. درست است که با وجود چنین مشکلاتی، حزب زحمتکشان موفق نشده است، سر تا پای زندگی سیاسی کشور را تغییر دهد، اما برای نخستین بار در تاریخ برزیل نخبگان بورژوازی و اولیگارشی را که از دیرباز قدرت کشور را در انحصار دارند، به طور جدی به مبارزه طلبیده است.

رشد چشمگیر حزب زحمتکشان توجه پرشور همگان در آمریکای لاتین و اروپا برانگیخته است. این حزب علاوه بر این از یک سو به مشخصه‌های ویژه برزیل در شرایط تاریخی معین آن مربوط می‌گردد، از سوی دیگر بیانگر کوشش تقریباً بی‌سابقه برای فرارفت از چارچوب سازماندهی توده‌ای بنا بر مدل‌های مرسوم سیاسی در بطن جنبش کارگری، رفرمیسم نئوکینزی، گروه‌بندیهای مسیحی در پارلمان، سانترالیسم بوروکراتیک، فردگرایی آیینی و «بدیل‌سازی» برای دستگاه اداری است. مسئله عبارت از به فرجام رساندن هدفهای دمکراتیک و مردمی بسیار حساس در میان انبوهی از تضادها و خطرهای قابل ملاحظه و عدیده است. این کوششها برای همه کسانی که در برزیل مشتاق و آرزومند دمکراسی سوسیالیستی‌اند، بسیار با اهمیت و گرانبها است.

طرح پیشنهادی برای تشکیل و برنامه حداقل سازمان علنی «اتحاد دمکراتهای ایران»

به اعتقاد ما، در شرایط کنونی، تشکیل یک سازمان سیاسی با ماهیت چپ نو و دمکراتیک مستقل، که به شکل علنی، و متناسب با مقتضیات زمان در شرایط کنونی، فعالیت سیاسی - سازمانی - تبلیغی و ترویجی گسترده و ارتباطات مؤثر و پایدار مردمی داشته باشد، یک ضرورت انکارناپذیر است. از این رو جمعی از فعالان سیاسی چپ در داخل کشور، در این راه گام برداشته و پیشنهاد تشکیل یک سازمان سیاسی چپ به نام «اتحاد دمکراتهای ایران» را ارائه داده و اسنادی را به عنوان «برنامه حداقل» و «اساسنامه» این سازمان پیشنهاد داده‌اند.

ما به منظور سازماندهی یک بحث جمعی دمکراتیک پیرامون این مسئله، برنامه حداقل پیشنهادی چنین سازمانی را جهت نقد و قضاوت دمکراتیک علاقمندان منتشر نموده و از کلیه علاقمندان، صاحب نظران و فعالان سیاسی دعوت می‌نمایم تا نظرات خود پیرامون ضرورت یا عدم ضرورت تشکیل یک

سازمان چپ علنی در داخل کشور در شرایط کنونی، نام و مشخصات چنین سازمان، ماهیت و مضمون برنامه حداقل و اساسنامه و مواضع سیاسی و چگونگی فعالیت این سازمان، و به طور مشخص نظرات پیشنهادی خود برای اصلاح و تکمیل هر یک از مواد برنامه حداقل پیشنهادی زیر و نام و نوع فعالیت سازمان مزبور برای ما ارسال دارند تا با استفاده از نظرات و دیدگاهها و تجربیات آنها، برنامه‌ای هرچه بیشتر واقع‌بینانه‌تر، تحقق‌یافتنی‌تر، علمی‌تر، دمکراتیک‌تر، ترقی‌خواهانه‌تر و عدالت‌جویانه‌تر، تدوین و ارائه شود. علاقمندان می‌توانند نظرات و پیشنهادات خود را حداکثر تا پانزدهم مهرماه ۱۳۷۶، به هر نحو که صلاح و مناسب می‌دانند (با نام و آدرس واقعی یا غیرواقعی) به آدرس تهران - صندوق پستی ۱۱۷ - ۱۳۴۶۵ ارسال دارند. در زیر متن کامل برنامه حداقل سازمان دمکراتهای ایران را برای مطالعه، نقد و بررسی در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم:

۱- سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران»، سازمان سیاسی دمکراتیک مستقلی است که در اول مهر ۱۳۷۶ تشکیل شده است. این سازمان مدافع پیگیر منافع طبقات و اقشار زحمتکش جامعه و خواستار رهایی آنها از بندهای اسارت‌آور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است. در عین حال از منافع دمکراتیک همه اقشار جامعه نیز دفاع می‌کند. سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» برای دگرگونی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بنیادین در کشور، استقرار آزادیها و حقوق دمکراتیک، تأمین عدالت اجتماعی، استقلال، پیشرفت اقتصادی، حفظ صلح و نیز برای دستیابی به رفاه انسانی در جامعه، مبارزه می‌کند.

۲- آزادخواهان، عدالت‌جویان، و دمکراتهای میهن که برای ریشه‌کن ساختن ستم و نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و علیه نظام سرمایه‌داری بویژه در شکل انگلی افسارگسیخته و ناهنجار مبارزه می‌کنند، و تلاشهای خود را بر پایه اندیشه‌ها و روحیات و فرهنگ دمکراتیک تداوم می‌بخشند، صرف‌نظر از اعتقادات فلسفی و ایدئولوژیکی و مذهبی یا غیرمذهبی شخصی خود، می‌توانند در سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» عضو شوند، مشروط به این که برنامه و اساسنامه آن را بپذیرند و برای تحقق برنامه آن مبارزه کنند و کلیه رهنمودهای این سازمان را اجرا نمایند.

۳- موضعگیری‌ها و رهنمودهای سیاسی سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» در چارچوب برنامه آن و با اتکا به اتفاق آراء یا توافق دمکراتیک اعضا تدوین و ارائه می‌گردد. در «اتحاد دمکراتهای ایران» همه اعضا دارای حقوق برابر هستند و هر عضو دارای یک حق رأی می‌باشد.

سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» وجود اختلاف‌نظر در میان اعضای خود را امری طبیعی می‌داند و با تکیه بر اصول دمکراتیک، تحمل نظرات مخالف، احترام متقابل، و استفاده از شیوه‌های علمی و واقع‌بینانه تحقیق و بررسی، برای دستیابی به وحدت نظر و عمل هر چه بیشتر در میان اعضای خود تلاش خواهد کرد. در عین حال با هرگونه تفرقه‌جویی، جو سازی خصمانه، ترور و تخریب شخصیت، دخالت و تعرض در امور خصوصی و خانوادگی افراد، انگ و تهمت زدن، توهین و کاربرد زبان غیرسیاسی و غیرانسانی، اعمال شیوه‌های غیر اخلاقی که از سوی هر فرد و جریانی در درون سازمان خود یا در میان دیگر نیروهای سیاسی کشور صورت پذیرد، قاطعانه مبارزه می‌کند. اعضای سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» اجازه زورگویی و سوءاستفاده از قدرت را به هیچکس نمی‌دهند، بلکه با اعتماد به نیروی استدلال و منطق در جستجوی همفکر و همکار می‌باشند و احساس

علاقه و کار داوطلبانه و آمادگی برای انجام تغییرات ضروری و تلاش برای ارتقاء آگاهی را در صفوف خود تقویت می‌کند. فرهنگ سیاسی حاکم بر سازمان «اتحاد دموکراتهای ایران» دعوت‌کننده و پذیرنده است و نه ردکننده و محدودگر. از اینرو محدود بینی، کوتاه‌نظری، انحصارطلبی، و ترس غیرمنطقی از همکاری با دیگران را محکوم می‌کند. سازمان «اتحاد داخواهان ایران»، نظرات و تفکرات، برنامه و خط‌مشی سیاسی، کارسازمانی - فوده‌ای - تبلیغی - ترویجی خود را در قالب و چارچوب بسته هیچ ایدئولوژی حبس نمی‌کند بلکه از عناصر مثبت کلیه ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌ها که تجربه و بررسی خردمندانه صحت آنها را تأیید کرده باشد، بهره می‌جوید. ۴. اهداف ملی و دموکراتیک سازمان «اتحاد دموکراتهای ایران» عبارتند از:

الف - برقراری حکومت مردم بر مردم با تأکید بر شکل جمهوری آن - تأمین حاکمیت فراگیر مردمی که نمایندگان واقعی کلیه آحاد ملت و نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور، صرف‌نظر از اعتقاد یا عدم اعتقاد به ایدئولوژی و دین خاصی، متناسب با آراء مردمی خود در آن نقش داشته باشند - تأکید بر جدایی دین و هر نوع ایدئولوژی از حکومت و اعمال قدرت حکومتی - تکیه بر نظام پارلمانی دموکراتیک - با تأکید بر نقش مجلس به عنوان عالی‌ترین مرجع قدرت حکومتی - استقرار ساختار سیاسی دموکراتیک و تأمین حق مردم در تعیین سرنوشت خویش از طریق برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک با شرط وجود آزادی و دموکراسی کامل در کشور - انتخابی بودن کلیه ارگانهای حکومتی از پایین تا بالا از سوی مردم (یا نمایندگان آنان) - استقلال سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه و نیز رسانه‌های گروهی از یکدیگر.

ب - دموکراتیزه کردن همه جانبه کشور - رعایت آزادیهای حقوق انسانی تصریح شده در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» (مانند آزادی عقیده، دین، بیان، قلم، آزادی مطبوعات و حق تشکیل احزاب و سازمانهای سیاسی و اتحادیه‌ها و سندیکاهای صنفی، و آزادی پژوهش و تحقیق و حق دسترسی به وسایل ارتباط جمعی و اخبار و اطلاعات) - تأمین حق انتخاب کردن (برای افراد حداقل ۱۶ سال) و انتخاب شدن (برای افراد حداقل ۲۵ سال) صرف‌نظر از جنس، نژاد، مذهب، عقیده، ملیت، سواد و شغل - تأمین امنیت کامل سیاسی و اجتماعی فرهنگی و قضایی برای همه مردم - حفظ حقوق اقلیت در جامعه - نفی هرگونه تبعیض از نظر عقیده، مذهب، جنس، نژاد، رنگ، اصل و نسب، موقعیت اجتماعی، ملیت، قومی و قبیله‌ای در همه عرصه‌ها و از جمله در اداره امور کشور تا عالی‌ترین سطوح حکومت - تضمین وجود محاکم دادگستری مستقل و عادلانه برای رسیدگی به کلیه جرایم و اتهامات به شکل علنی، با وجود هیأت متصفه، با حضور وکیل مدافع - انحلال کلیه نهادها و ارگانهای سرکوبگر مردم اعم از اطلاعاتی و امنیتی، انتظامی، قضایی و ممنوعیت تشکیل چنین ارگانهایی.

ج - ایجاد سیستم اقتصادی دموکراتیک براساس مالکیت سه‌گانه دولتی، تعاونی، خصوصی، به طریقی که هیچ یک از این بخشها به قدرت انحصاری و مطلق تبدیل نشود - دستگیری به سوی تسلط مالکیت اجتماعی (و نه مالکیت دولتی) بر مجموعه اقتصاد کشور - ایجاد مکانیسم قانونی برای کنترل جدی و محدودکننده بخش خصوصی در انحصاری شدن فعالیت یک واحد اقتصادی - ممنوعیت فروش و واگذاری منابع ملی و صنایع کلیدی و مادر - نظارت مستقیم دولت بر بازرگانی خارجی و داخلی و توزیع عادلانه کالاهای عمده و قطع دست انگلی واسطه‌های غیرضرور - اجرای اصلاحات ارضی دموکراتیک برای آن که دققانان صاحب زمین شوند و داوطلبانه در تعاونی‌های مستقل گرد هم آیند و حمایت همه جانبه دولت از این تعاونی‌ها.

د - تأمین عدالت اجتماعی در کشور - ترقی بی وقفه سطح زندگی مادی و

معنوی طبقات زحمتکش جامعه - تأمین رفاه اجتماعی - افزایش دستمزد و حقوق متناسب با افزایش هزینه زندگی و نیازهای ضروری مادی و معنوی زحمتکشان (از جمله احتساب حق مسکن، حق خواربار، حق اولاد، حق بهداشت و استراحت در میزان دستمزد ثابت کارگران) - کاهش ساعات کار به میزان حداقل ۴۰ ساعت در هفته بدون هیچ‌گونه کسری دستمزد - افزایش سهم زحمتکشان از درآمد ملی در مصارف اجتماعی و خصوصی - اصلاح عمیق سیستم مالیاتی به سود زحمتکشان - تأمین و تضمین حق کار، رفع بیکاری پنهان و آشکار - حل مشکل مسکن و احداث و تأمین مسکن مناسب برای زحمتکشان و تقلیل اجاره بهای مسکن - تقلیل و تثبیت قیمت‌ها در همه اقلام اساسی تولید و بیش از همه در کالاهای غذایی و مصرفی - جلوگیری از احتکار و گرانیفروشی - پرداخت کمک معاش به محرومان و زحمتکشان - گسترش خدمات اجتماعی همگانی، تدوین و اجرای قوانین بیمه‌های اجتماعی به سود زحمتکشان - تأمین حقوق بازنشستگی - ایجاد امکانات رفاهی و آسایشی برای پیران و از کارافتادگان - ممنوع شدن کار شبانه و کارهای سخت برای زنان و کودکان کمتر از ۱۸ سال - گسترش بیمه بیکاری برای کلیه کارگران بیکار - اجباری بودن سوادآموزی در کارخانه‌ها و احتساب ساعات سوادآموزی جزء ساعات کار - توسعه شبکه شرکتهای تعاونی (مصرف - مسکن - اعتبار) کارگری و کارمندی زیر نظر سندیکاهای صنفی مربوطه - تأمین حق همگانی در برخورداری از استراحت و تفریح و ورزش و مسافرت - تأمین خدمات بهداشتی و درمانی رایگان برای عموم مردم - گسترش پوشش و تأسیس بیمارستانها و مراکز درمانی پزشکی کافی و مناسب و قابل دسترسی برای عموم - تدوین قانون کار مترقی بر پایه منافع کارگران و زحمتکشان و با مشارکت سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری مستقل - تقویت اصل مشارکت کارکنان در تصمیم‌گیری بخشهای تولیدی و توزیعی و خدمات و اداره امور واحدهای اقتصادی - تعیین طبقه‌بندی مشاغل با دخالت مستقیم اتحادیه‌های کارگری و شوراهای کارخانه‌ها و با توجه به میزان تخصص و مهارت آنان - تأمین حق اعتصاب برای کلیه زحمتکشان - کمک به تعاونی‌های روستایی و پرداخت وام‌های درازمدت و تأمین ماشین‌آلات، بذر، کود، سموم شیمیایی و بهبود شرایط کار و زندگی کشاورزان و شمول قانون کار و بیمه‌های اجتماعی در مورد آنان - تأمین ارتقاء سطح بهداشت و آموزش و فرهنگ در روستاها - توجه به مسائل ویژه دامداری و از جمله زندگی عشایری، تأمین مراتع برای تغذیه دام، ایجاد مراکز پزشکی برای مبارزه با بیماریهای دامی، ایجاد سیلو و سردخانه‌های مجهز و اعطای وام و دیگر کمکهای دولتی به عشایر فقیر و تهی‌دست - حذف هزینه‌های نامتناسب و سنگین نظامی و تعدیل هزینه‌های اداری - ایجاد یک سیستم اداری دموکراتیک براساس ضوابط دقیق تقسیم کار و صحیح اداری، ترفیع براساس آزمون و سوابق خدمت و کیفیت کار - کاهش تفاوت عظیم میان روستاها و شهرها با برنامه‌های نوسازی آنها به منظور تأمین رفاه زندگی، نیازمندیهای مادی و معنوی و فرهنگی آنها.

ه - حل مسئله ملی و ریشه‌کن ساختن ستم ملی از طریق تأمین حق تعیین سرنوشت آنها و رعایت حقوق کامل (ملی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی) خلقهای ساکن ایران با تکیه بر حفظ تمامیت ارضی و وحدت کشور و اتحاد داوطلبانه خلقها بر اساس برابری و دوستی.

و - توسعه همه جانبه اقتصاد ملی کشور - استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی در جهت هرچه بیشتر صنعتی‌کردن کشور - گسترش و توسعه صنایع سنگین و سبک و صنایع کلیدی و مادر، مدرنیزه کردن و افزایش تولید کشاورزی، رشد همه جانبه نیروهای مولده، استنداده بخردانه از ثروت‌های طبیعی کشور.

ز - حفظ محیط زیست و طبیعت سالم - استفاده صحیح از منابع طبیعی - جلوگیری از تخریب طبیعت و سوءاستفاده از آن .

ح - تأمین و تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی - دفاع از حاکمیت ملی - تأمین منافع ملی - پاسداری از وحدت کشور و تمامیت ارضی - دفاع از حیثیت و علائق ملی - اتخاذ سیاست همزیستی مسالمت آمیز و رابطه برابر حقوق با کلیه کشورهای جهان با تکیه بر اصل عدم دخالت در امور داخلی آنها و احترام به حق حاکمیت ملل دیگر - دفاع از صاحب جهانی، مبارزه با تروریسم در هر شکل آن - تلاش برای رفع تشنج و جنگ در هر منطقه - عدم شرکت در پیمانهای نظامی - انحلال پیمانهای نظامی در منطقه و پایان دادن به حضور نظامی نیروهای امپریالیستی در منطقه خلیج فارس و تبدیل این منطقه به منطقه صلح و عاری از سلاحهای کشتار جمعی - دمکراتیزه کردن روابط بین المللی و نهادها و ارگانهای بین المللی از جمله سازمان ملل متحد - شناسایی حقوق برابر برای کلیه کشورها در سازمان ملل متحد با پایان دادن به حق «وتو» برای تعداد معدودی از کشورهای جهان - الغای قراردادهای نابرابر اقتصادی و سیاسی نظامی عسلی یا سزّی با سایر کشورها که با منافع و مصالح ملی کشور مغایر می باشد - تأمین نظارت کامل نمایندگان مردم بر انعقاد هر قراردادی با دولتهای خارجی - تلاش برای جلب سرمایه گذاری خارجی در بخش های مختلف اقتصادی با حفظ منافع مردم و مصالح میهن .

ط - انحلال کلیه نهادهای نظامی و انتظامی سرکوبگر مردم - سازمان دادن ارتش ملی به منظور دفاع از میهن در مقابل تعرضات خارجی - به رسیت شناختن حقوق برابر نظامیان با سایر شهروندان برای شرکت در فعالیتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی .

ی - دگرگونسازی علمی و فنی ضرور برای توسعه همه جانبه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور - دگرگونی بنیادین نظام آموزش غیر علمی در همه سطوح سلوخته فرهنگ ملی و مبارزه با فرهنگ خرافی و واپسگرا - لغو کلیه قوانینی که مانع پیشرفت هنر در همه رشته ها، شکوفایی ادبیات و ارتقاء فرهنگی کشور می شود - کمک به تشکیل ساختارها و انجمن های فرهنگی، ادبی، هنری در رشته های گوناگون - دفاع از ارزشهای مثبت و مترقی تاریخی کشور - افزایش قدرت آفرینش و خلاقیت هنری - احیای نیروی بالقوه علمی کشور و ایجاد شرایط مناسب برای کار خلاق و دانشمندان - ممنوعیت اجباری بودن آموزش و تعلیمات هر نوع ایدئولوژی و دین در امر آموزش و تعلیمات و تبلیغات دولتی - رایگان ساختن آموزش و پرورش در کلیه مراحل آن از ابتدایی تا عالی در سراسر کشور - اجرای آموزش ابتدایی همگانی و اجباری - ریشه کن ساختن بی سوادی - ایجاد ساختار وسیع و سراسری آموزش کودکان برای آمادگی ورود به مدارس - گسترش شبکه آموزشی کشور و تأسیس مدارس و دبیرستانها و آموزشگاههای حرفه ای در حد کافی و مناسب و قابل دسترسی برای عموم - تأمین اعتبار و وسایل لازم برای رشد و تکامل فرهنگ ملی خلقهای ایران - ایجاد سیستم فرهنگی ملی برای خلقهای غیر فارس که از کودکی به زبان مادری خود بیاموزند و سخن بگویند - تأسیس مراکز ورزش و تفریحات سالم در شهرها و روستاها برای جوانان .

ک - ایجاد و تحکیم مناسبات انسانی در روابط میان افراد جامعه - حفظ ارزشهای والای انسانی و اخلاقی - حفظ و تحکیم نهاد خانواده - ریشه کن کردن فساد و بیلای اجتماعی (رشوه خواری، اختلاس، اعتیاد به مواد مخدر و الکحل، جنایت، فحشا، ...).

ل - تأمین آزادیها و حقوق اساسی زنان و رفع تبعیض های جنسی و ریشه کن ساختن انواع ستم های اجتماعی در همه عرصه ها علیه زنان - ارتقاء سطح فرهنگ و بینش عمومی در مورد زنان - الغای بی درنگ همه قوانین

مغایر با شئون انسانی زنان - سلب حقوق چند همسری و حلالی بکجانبه مردان - تعیین سن قانونی ازدواج حداقل ۱۸ سال - ایجاد تضمین قانونی برابری حقوق زن و مرد در تمامی زمینه های اشتغال، انتخاب آزادانه همسر، طلاق، برخورداری از ارث، سرپرستی فرزندان، شهادت در برابر دادگاه، قضاوت، ... - تضمین حق مشارکت کامل زنان در اداره امور کشور تا عالی ترین سطح - پرداخت دستمزد مساوی به زنان و مردان در مقابل کار مساوی - ایجاد شبکه های فراگیر شیرخوارگاهها و کودکانها برای کمک به زنان - ممنوع شدن اخراج زنان کارگر در دوران استراحت قبل و بعد از زایمان - تأمین حداقل ۴ ماه مرخصی زایمان با دریافت حقوق و تضمین بازگشت آنان به کار - تأمین حق استفاده مرخصی بدون حقوق تا یکسال پس از زایمان با حفظ محل خدمت - تأمین حق برخورداری مادر از مرخصی با حقوق در زمان بیماری کودکان - رفع هرگونه تحمیل و اجباری در نوع پوشش و سلیقه ها به زنان و دیگر افراد جامعه .

۵- الف) - خط مشی استراتژیکی سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران»، مبارزه سیاسی توده ای در پیوند زنده با مردم و سازماندهی حرکت ها و جنبش های مردمی، برای گذار آرام و گام به گام به حکومت دمکراتیک، ملی و مردمی است .

ب) - «سازمان دمکراتهای ایران» اعتقاد دارد که قانون اساسی کنونی دارای نقایص جدی است و خواستها و حقوق دمکراتیک مردم را به طور دقیق و کامل و پیگیر مطرح نمی کند و برخی از اصول آن ناقص حقوق اساسی مردم است . از این رو سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» برای دگرگونی در قانون اساسی و حذف اصول غیردمکراتیک آن، با تکیه بر حاکمیت بدون قید و شرط مردم، از راه افزودن یک متمم اصلاحی دمکراتیک به قانون اساسی، با استفاده از اهرمها و امکانات قانونی یا موجود و ممکن و با مراجعه به آرای مردم تلاش می کند .

ج) - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران»، ضمن تأکید بر نقایص غیردمکراتیک قانون اساسی، وظیفه خود می داند تا به عنوان یک گام اساسی و اولیه در راستای تحقق اهداف خود، برای تضعیف حکومت مطلقه، باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشور، اجرای اصول در برگیرنده حقوق و آزادیهای اساسی مصرحه در قانون اساسی، اجرا و تحکیم حاکمیت قانون به جای حکومت هرج و مرج و ملوک الطوائفی جناحی، و تأمین حقوق قانونی مردم تلاش کند .

د) - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» اعتقاد دارد که در شرایط کنونی، مرحله اول ضرور برای گذار آرام و مسالمت آمیز به حکومت دمکراتیک، مردمی و ملی، برگزاری یک انتخاب واقعاً آزاد و دمکراتیک برای تعیین حکومت جدید است و اعتقاد دارد که شرط ضرور برای برگزاری انتخابات آزاد نیز تأمین دمکراسی کامل در جامعه می باشد .

ه) - سازمان «اتحاد دادخواهان ایران» وظیفه بریم خود می داند که برای تأمین شرایط ضرور تحقق آن، یعنی تأمین دمکراسی کامل در جامعه، مبارزه خود را تداوم می بخشد .

۶- الف) - شیوه انتخابی و مطلوب سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» در مبارزه برای تحقق اهداف خود، مبارزه سیاسی مردمی مسالمت آمیز، با پرهیز از اعمال خشونت کور و بمب گذاری و ترور و درگیری مسلحانه است .

مشی سیاسی سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» مبتنی است بر ایجاد و توسعه تشکیلات منسجم و آگاه دمکراتیک در میان مردم، گسترش فعالیت توده ای، ترویج ایده های دمکراتیک و اندیشه های عدالتجویانه و انسانی در جامعه، تهییج و بسیج و تشکل توده ها و هدایت مبارزات آنها برای تحقق خواستها و مطالبات دمکراتیک و عدالتخواهانه، حضور فعال سیاسی در

جامعه، کسب نفوذ و قدرت رهبری‌کننده در میان مردم، تلاش برای همکاری و وحدت با دیگر نیروهای مستقل و آزادخواه میهن‌پویزه در داخل کشور، گسترش مبارزه سیاسی مردمی، علیه استبداد برای تأمین آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی در کشور.

ب) - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» فعالیت تبلیغی و ترویجی، مبارزه سیاسی، و وظائف خود را به شکل کاملاً علنی انجام می‌دهد.

ج) - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» اعتقاد دارد که صحنه اصلی نبرد در درون کشور و در کنار مردم و همراه با جنبشها و حرکت‌های مردم در داخل کشور است. از این رو مجموعه رهبری و کادرهای اصلی این سازمان نباید تحت هیچ شرایطی و به هیچ بهانه‌ای به خارج از کشور منتقل شوند یا مهاجرت کنند.

د) - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» از اقدامات مترقی حزب‌ها و سازمانهای اپوزیسیون آزادخواه، جنبشها، اعتصابات، تظاهرات و اعتراضات اقشار مختلف مردم که برای تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک در جامعه، علیه استبداد حاکم، در دفاع از منافع و خواستههای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و صنفی خود، تأمین عدالت اجتماعی، و دفاع از صلح صورت پذیرد، با تمام نیرو حمایت می‌کند. اما از حرکتها و اقدامهایی که می‌تواند به گسترش تروریسم، درگیری مسلحانه و ایجاد جنگ داخلی در کشور منجر شود حمایت نکرده و از نظر اصولی با این نوع حرکتها مخالف است.

ه) - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» از مبارزات خلقهای ساکن ایران در راستای تأمین حقوق کامل خود در چارچوب ایران واحد و حفظ تمامیت ارضی و وحدت کشور حمایت می‌کند. سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» اعتقاد دارد که تجزیه کشور به سود منافع ملی و مصالح مردم سراسر ایران و خلقهای ساکن ایران نیست و از این رو از هیچ نوع اقدامی که بتواند موجب تجزیه و از هم گسیختگی کشور شود حمایت نکرده و حرکت‌های جدایی طلبانه را مورد تأیید قرار نمی‌دهد. ولی با هر نوع سرکوب خلقها برای نگهداشتن غیر داوطلبانه آنها در چارچوب جغرافیایی خاص مخالف است و اعتقاد دارد که با کار سیاسی - فرهنگی پیگیر باید همگان را متقاعد کرد که منافع خلقها در اتحاد برادرانه، آزادانه، داوطلبانه و برابر حقوق کلیه خلقهای ساکن ایران در چارچوب کشور واحد، تحکیم وحدت ملی و حفظ یکپارچگی کشور تأمین می‌شود.

و) - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» بنا به خصلت میهن‌پرستانه و بشردوستانه خود همواره علاقه پرشور به بهروزی مردم و سعادت میهن و وحدت ملی کشور را در صفوف خود تحکیم می‌بخشد و برای گسترش آن در سطح جامعه فعالیت می‌کنند.

ز) - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» در روند تمام فعالیتها و خط‌مشی سیاسی خود بر حفظ منافع ملی کشور تأکید دارد و از این رو با هر نوع تماس و ارتباط و همکاری از جانب خود با دولتهای خارجی مخالف بوده و تنها در چارچوب برنامه خود از امکانات تبلیغی سازمانها، نهادها و مجامع رسماً بی‌طرف غیردولتی مدافع آزادیها و حقوق بشر در جهان و نیز رسانه‌های گروهی بین‌المللی بهره می‌گیرد. سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» با هر نوع سیاست، اقدام و برنامه دولتهای خارجی که منافع و حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی و وحدت کشور و صلح را به خطر انداخته و به وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم منجر شود، تحت هر بهانه‌ای که انجام پذیرد، مخالف است.

ح) - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» در روند مبارزه خود علیه سلطه‌طلبی امپریالیسم جهانی و مقابله با اقدام‌ها و فشارهای آنها بر ضد مردم و منافع ملی

کشور، هیچگاه مبارزه برای تأمین خواستها و حقوق دموکراتیک و آزادیهای سیاسی در کشور و بر علیه حکومت استبدادی دینی را مترقی نمی‌سازد. سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» مبارزه خود برای تحقق دموکراسی، حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی را با اتکا به توده‌های مردم ادامه خواهد داد و در این مبارزه برای دولتهای خارجی هیچگونه حق دخالتی قائل نیست.

۱۰ - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» از مبارزات دموکراتیک زنان کشور برای تأمین حقوق انسانی خود، رفع تضییقات و تحمیلات اجباری، پایان بخشیدن به انواع تبعیضها و نابرابریها، لغو کلیه قوانین و محدودیتهای واپسگرایانه ضد زن و تأمین آزادیهای سیاسی و مدنی برای زنان، پشتیبانی می‌کند.

۱۱ - سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» وظیفه خود می‌داند که با در نظر داشتن چارچوب برنامه خود و در راستای تحقق اهداف، خواست‌ها و شعار اساسی خود با دیگر نیروهای دموکراتیک و مستقل اپوزیسیون همکاری کند. سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» از وظایف اصلی خود می‌داند تا برای تشکیل جبهه واحد فراگیر دموکراتیک با دیگر نیروهای دموکراتیک مستقل اپوزیسیون میهن بر پایه خواستها و اهداف کوتاه مدت یا دراز مدت، استراتژیک یا تاکتیکی، فعالیت خود را گسترش دهد. سازمان «اتحاد دادخواهان ایران» اعتقاد دارد که کلیه نیروها، حزب‌ها، سازمانها و

شخصیتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دموکراتیک و مستقل اپوزیسیون صرف نظر از پیش سیاسی، اعتقاد ایدئولوژیکی، پایگاه و موقعیت طبقاتی و اجتماعی خود به شرط آن که برنامه اتحاد عمل یا جبهه

واحد را بپذیرند، آن را تبلیغ و ترویج کنند، در راستای تحقق آن گام بردارند، مردم را در این جهت بسیج و هدایت و مبارزات دموکراتیک آنها را سازماندهی کنند و نیز به شرط آن که در جهت برقراری تماس و همکاری با دولتهای خارجی و بر ضد استقلال و منافع ملی و مصالح مردم و وحدت و تمامیت ارضی کشور فعالیت و اقدامی نکنند، می‌توانند در این جبهه واحد شرکت جویند. سازمان «اتحاد دمکراتهای ایران» حق خود می‌داند تا با در نظر داشتن برنامه خود و با تأکید بر هویت و صف مستقل خود، در تمامی مراحل همکاری یا تشکیل جبهه واحد با این نیروها همواره در جهت انتقاد از ناپیگیریهای سیاسی و دیدگاههای نادرست آنها، برقراری مناسبات سالم و دموکراتیک و برابر حقوق با آنان و در عین حال حفظ و تحکیم و گسترش صفوف رزم متحد علیه استبداد و بی‌عدالتی تلاش نماید.

اتحاد دمکراتهای ایران

رهایی ایران از بن‌بست اقتصادی

اظهارات جسته و گریخته برخی از بلندپایگان دولتی، سخنان پیش از دستور عده‌ای از نمایندگان مجلس و قراین آشکار دیگری که در رسانه‌های گروهی به چشم می‌خورد، همگی حاکی از آنند که اقتصاد ایران در حال حاضر یکی از سخت‌ترین دوران را می‌گذراند. افزایش آرام‌ناپذیر قیمت‌ها، کاهش بی‌سابقه و چشمگیر ارزش ریال، پایین‌افتادن سطح تولید در کارخانه‌های صنعتی، پدایش مجدد کسر بودجه، ناتوانی بانک‌ها در پرداخت وام‌های ارزی سررسیده، ادامه بی‌کاری پنهان و آشکار، پس‌افتادن آغاز برنامه عمرانی دوم، فریاد مردم از مشکلات زندگی، کمبود مسکن و امکانات

آموزش، کسادی بازار و بی‌پولی دولت، همه و همه چهره موروثی و راسخ اقتصادی کشور را مجسم می‌سازد.

مؤولان رده‌های بالای کشور، مشکلات کنونی را عمدتاً بی‌اهمیت و گذرا عنوان می‌کنند و با اشاره مکرر به دست‌آوردهای ادعایی انقلاب (با شعارهای استقلال سیاسی، «ام‌المقری» اسلامی، محروم‌زدایی از توده‌های ستمدیده، آبادی دهات، گسترش صنایع سنگین، افزایش نیروی برق، پیشرفت طرح‌های سدسازی و آبیاری، توسعه گازرسانی، گسترش راه‌ها و وسایل ارتباطی، فراوانی محصولات کشاورزی و غیره) با جرأت و اعتماد حیرت‌آوری مدعی‌اند که «در هیچ مقطعی از تاریخ ایران زمینه‌سازندگی و پیشرفت کشور در حد کنونی مساعد نبوده است».

هنگامی که آشفته‌گی‌ها و کاستی‌های آشکار و انکارناپذیر اقتصاد کشور از سوی ناظران داخلی و خارجی به اولیاء امور گوشزد می‌شود، همیشه علل اصلی به عوامل مختلفی، بیرون از اختیار حکومت، نسبت داده می‌شود و معمولاً از تحریم اقتصادی و دشمنی «استکبار جهانی» با انقلاب اسلامی، تلاش و کنکاش برخی از کشورهای «سرسرده و خائن» اوپک در پایین نگاه داشتن بهای نفت خام، مصیبت‌های ناشی از «جنگ تحمیلی» و قهر طبیعت و غیره سخن به میان می‌آید و آنچه باقی می‌ماند با توسل به حربه‌های شعارگونه و احساسی به کردار و رفتار دشمنان و منافقان داخلی (زیر پرچب‌هایی مانند «اخلال‌گران اقتصادی»، «محتکران بی‌بهره از ارزش‌های اسلامی»، فرصت‌طلبان سودجو، غارتگران مالی و مهمتر از همه هنوز بعد از ۱۸ سال حکومت اسلامی «به سیاست‌های غلط رژیم گذشته» منتسب می‌گردد. در رابطه با چگونگی برخورد با وضعیت موجود، نظرات مختلفی وجود دارد:

الف) - برخی از کارشناسان وضع فعلی اقتصاد ایران را وضعی «بحرانی» و اضطرابی می‌پندارند و تصور می‌کنند اگر برای این خطر جدی درمان عاجلی جستجو نشود عواقب سیاسی و اجتماعی ناگواری در پی خواهد آمد. یک مقوله از این نگرانی بی‌اساس ولی اضطراب‌آمیز، تأسف از این است که «ایران به جای آن‌که اکنون ژاپن دوم آسیا باشد به زودی بنگلادش دوم آسیا خواهد شد، اما واقعیت چنین نیست. زیرا با همه کاستی‌ها و نارسایی‌هایی که در پیش اشاره شد، به عقیده بیشتر کارشناسان جهانی، ایران هنوز به هیچ‌وجه در ردیف یا نزدیک به وضع کشورهای «بحرانی» دنیا (مثل افغانستان، آنگولا، هائیتی، عراق، موزامبیک، میانمار، سودان، و یا زئیر) به شمار نمی‌آید و گرچه گرفتاریهای اقتصادی فعلی ممکن است در شرایط خاصی حادثه‌آفرین باشند، هیچ‌کدام به خودی خود و در کوتاه‌مدت باعث و بانی فروپاشی نظام سیاسی کشور نخواهد بود.

گرانی به اصطلاح «سراسر آور» قیمت‌ها که در سرلوحه فریادهای روزانه مردم و روزنامه‌ها قرار دارد، مسلماً برای گروه‌های زیادی که درآمدشان ثابت یا کند روست طاقتم فرساست ولی در آن قسمت از بخش خصوصی و تعاونی که و درآمدها با موازات تورم یا سریع‌تر از آن پیش می‌رود چنین مسأله‌ای وجود ندارد. میهمانیهای مجلل شبانه، لباسهای آخرین مد، گلفروشان و جواهرسازان مرقه، عروسی‌های افسانه‌ای و دیگر زیاده‌روی‌های دهان پرکن در ایران به گوش می‌رسد، حاکی از آن است که توانایی خرید تعداد زیادی از آحاد ملت با به پای تورم در حال افزایش می‌باشد. تورم سالیانه در ایران به زعم بانک مرکزی در حدود ۲۲ تا ۲۵ درصد است و به فرض که میزان واقعی افزایش قیمت‌ها دو یا حتی سه برابر ادعای دولتیان (یعنی ۵۰ تا ۷۵ درصد) باشد تازه به پای نرخ‌های سه رقمی (در تیکارگوتنه، بولیوی، پرو و عراق و آرژانتین) یا چهار رقمی (در برزیل و روسیه) و یا نجومی (یعنی ۶۰۰ میلیون درصد در یوگسلاوی) در سالهای اخیر با حال نمی‌رسد. کاهش سریع ارزش ریال و برگشت دوباره بانک مرکزی به نظام

ارزی چند ریحی بنیاً نشانه شکست سیستمی ارزی دم به دم و دودرده جمهوری اسلامی است ولی تنزل بهی ریال در بربر ارزش‌های جهان‌روا هنوز به پای افتادگی بیشتر پول‌های دنیا (از جمله دینار یوگسلاوی، روبل روسیه، لیره ترک، دینار عراق و دهها ارز دیگر) نمی‌رسد. کاهش ارزش پول ملی نیز که ناواردان به مسایل اقتصادی آن را به علت باعث و بانی اصلی گران می‌پندارند، خود مخلوق و زائیده افزایش نقدینگی و بالا رفتن سطح قیمت‌ها است و اثری که تنزل ریال در افزایش بهای کالاها و وارداتی بر وجود می‌آورد یک اثر فرعی و تبعی است.

نا توانی در پرداخت بدهی‌های ارزی کشور در رأس مدت، بدون شک شهرت ۷۰ ساله خوش حسابی ایران را برای اولین بار در عرصه جهانی خدشه‌دار ساخته است ولی اعتبار مالی و قدرت وام‌گیری دولت از لحاظ اقتصادی (و جدا از ملاحظات سیاسی) هنوز پابرجاست. در حال حاضر ایران با کشورهای دیگری که به علت بدحسابی در لیست سیاه سازمانهای مالی بین‌المللی قرار دارند قابل قیاس نیست. سایر کاستیهای موجود نظیر کسر بودجه، کمبود تولید، کسادی بازار و بیکاری نیز گرچه همگی برآشفته‌گی وضع اقتصادی گواهی می‌دهند، ولی هیچکدام منحصر به ایران نیستند و موفقیت ایران به علت داشتن ذخایر نفت و گاز هنوز از اکثر کشورهای جهان سوم بهتر است.

بدین لحاظ، جمهوری اسلامی نیاز فوری و فوری برای ایجاد اقدامات حاد و سریعی در پیش ندارد و می‌تواند با ادامه روشها و سیاستهای گذشته و با کجدار مریز سستی به حیات سیاسی خود و روند اقتصادی کشور ادامه دهد. گرفتاریهای فعلی از جمله گرانی، بیکاری، محدودیت‌های ارزی، کمبود دارو، کندی طرح‌های عمرانی و مشکلات مسکن و بهداشت و آموزش به طور یقین بدون بهبود مؤثر در بهای جهانی نفت ادامه خواهد یافت و اگر تغییر اساسی در بافت عقیدتی و ساختار سیاسی نظام حاصل نگردد، وضع کلی اقتصادی بدون شک بهتر نخواهد شد ولی این مشکلات از توانایی رژیم برای ادامه حیات و مقابله با دشمنان داخلی و خارجی خود در کوتاه‌مدت چندان نخواهد کاست. ادامه وضع موجود به کاهش تدریجی سطح زندگی عمومی و نیازمندتر شدن قشرهای بی‌پناه جامعه کمک خواهد کرد ولی هنوز سالهای سال طول خواهد کشید که ایران با داشتن نزدیک به ۲۲۰۰ دلار درآمد سرانه در سال به سطح کشورهای مثل بنگلادش، حبشه، نپال، اوگاندا و تانزانیا (که درآمد سرانه سالیانه‌ای کمتر از ۲۲۰ دلار یعنی یک‌دهم ایران دارند) سقوط کند.

ب) - برخی دیگر از کارشناسان اعتقاد دارند که دست‌اندرکاران دولتی یا به پیچیدگی‌های علم اقتصاد آگاهی ندارند و یا از گزینش راه‌یافت‌های مؤثر برای رفع تنگناهای موجود عاجزند. برخی چنین تصور می‌کنند که کارگردانان فعلی جمهوری اسلامی به علت واپس‌گرایی‌های عقیدتی، تعصبات مذهبی، غوطه‌ور بودن در مسایل آخروی، بی‌خبری از دنیای بعد از قرن هفتم هجری، و بی‌بهرگی از دانش‌های تازه غربی قادر به بهبود بخشیدن اقتصاد کشور نیستند و به کمک‌های فنی و راهنمایی‌های تخصصی نیاز دارند. اما حقیقت چنین نیست. دستگاههای اصلی اقتصاد کشور در حال حاضر غالباً بوسیله فارغ‌التحصیلان دانشگاههای غربی و کارشناسان آگاه و آشنا به مسایل اقتصادی و فنی رهبری می‌شود و به طور کلی سطح دانش تکنوکراتهای جمهوری اسلامی به گواه شاهدان و عالمان جهانی نسبت به همتاهای خود در بیشتر کشورهای جهان سوم بالاتر و چشمگیرتر است. از این گذشته، ماهی نیست که در یکی از دستگاههای دولتی کف‌نرس یا سمینار یا میزگردی درباره مسایل اقتصادی ایران مطرح نشود و از دانشمندان و متخصصان جهانی برای شرکت در آنها دعوت به عمل نیاید. هیأت‌های اعزامی بانک جهانی، صندوق

پولی بین‌المللی، سازمان ملل و سازمانهای تخصصی و سسته به آن نیز مرتباً از ایران دیدار و با مقامات دولتی ملاقات و مذاکره می‌کنند. گزارشهای مربوط به این مشورت‌ها نشان می‌دهد که کمتر مطلب و مشکلی از دید کارشناسان و سیاست‌گزاران در ایران پنهان می‌ماند. دعوت‌های مکرری که از استادان ایرانی تبار دانشگاههای کشورهای غربی برای سفر و سخنرانی در ایران به عمل می‌آید، گواه بر این است که دولتی‌ها فرصتهای لازم و کافی برای مذاکره و مشورت با این کارشناسان در دست دارند و اگر مشکلی در کارشان باشد می‌توانند به آسانی در میان بگذارند و چاره‌جویی کنند. به عبارت ساده‌تر، مشکل دیوانسالاران جمهوری اسلامی مشکل «نابینا و چاه» نیست و بیشتر گرفتاریها و پریشان‌حالی‌های کنونی از ماهیت بنیادی حکومت دینی آب می‌خورد. کاستیها و ناگواریهای پولی و مالی جاری و کوتاه‌مدت ایران، بدون شک تا حدی معلول ندانم‌کاریها، سخیف‌داورها و اشتباهات مسؤولان اقتصادی کشور است. لیکن چنین اشتباهاتی در قضاوت و سیاست، ویژه ایران نیست. آنچه ایران را در این زمینه از دیگر کشورها متمایز می‌سازد این است که نظام سیاسی کنونی و بافت ذهنی قدرتمندان کشور راه برگشت و اصلاح کج‌روییها را غالباً بر روی مسؤولان امر می‌بندد، یا با ابقای مدیران ناشایسته به انباشتن مشکلات می‌افزاید.

نگاهی گذرا به ارقام و آمار انتشار یافته دولتی به خوبی نشان می‌دهد که کج‌روییها، سهل‌انگاریها و گشادبازیهای دولت بدون شک از جمله عوامل اصلی آشفتگی‌ها و مشکلات کنونی بوده است. لیکن هیچکدام از این تصمیمات و سیاستها به دلیل عدم دسترسی به راهنمایی کارشناسان صورت نپذیرفته است. و همگی علی‌رغم نظر و اندرز اقتصاددانان آگاه داخلی و خارجی، به دلایل سیاسی و اجتماعی انجام گرفته است. بنابراین تصور این که اقتصاددانان ایرانی مقیم اروپا و آمریکا بتوانند چاره‌های ناآزموده یا تازه‌ای را به جمهوری اسلامی ارائه دهند و یا دولت‌سالاران را به صراط مستقیم‌تری رهبری کنند از حدود یک احساس عاطفی و دلسوزی میهن‌خواهانه تجاوز نمی‌کند. سکوت و ظفره‌روی برخی از کارشناسان غربت‌گزیده نیز یقیناً خواب خوش را بر مسؤولان اقتصادی رژیم تباه نمی‌سازد. همانطور که چندبار گفته شد سیاست‌گذاران جمهوری اسلامی از لحاظ دسترسی به پند و اندرز و چاره و درمان کم و کسری ندارند و شاید بیش از آنچه نیاز دارند در اختیارشان باشد. گرفتاری اساسی در این است که آنها به دلایل بنیادی و عقیدتی قادر یا مایل به پذیرش و استفاده از داروهای شفابخش نیستند.

ج) - برخی دیگر از کارشناسان تصور می‌کنند آشفتگی‌ها و نارسایی‌های فعلی اقتصاد ایران، تافته‌ای جدابافته از نظام سیاسی و فلسفی جمهوری اسلامی است و بدون تغییر در این جهان‌بینی و جهت‌گیری و به عبارت ساده‌تر بدون دگرگونیهای بنیادی در هدفها و محورهای نظام و ارزشهای به اصطلاح انقلابی می‌توان به حل مشکلات و کاستیهای کنونی پایان داد. کارنامه اقتصادی ۱۸ ساله جمهوری اسلامی گواه صادقی بر رد این ساده‌اندیشی و آسان‌باوری است.

اولین شرط یک توسعه اقتصادی معقول و حساب شده وجود اراده ملی و هم‌رایی مردمی در راستای تولید بیشتر و زندگی مرفه‌تر است که این امر فعلاً در ایران محرز نیست و اختلافات سیاسی میان دسته‌ها و گروه‌های مذهبی و غیرمذهبی و همچنین در صف قدرتمندان دینی آشکار است. این کشمکش‌های آرمانی و عقیدتی متأسفانه فقط جنبه مکتبی و حوزه‌های ندارند و به طور مؤثری در جهت‌گیریهای سیاسی و پیشرفت‌های اقتصادی اثر می‌گذارند.

دومین شرط اساسی پیشرفت تند و پویای اقتصادی، روشن بودن نقش دولت در صحنه اقتصاد و وظیفه بخش خصوصی در چارچوب قانون اساسی

است. این شرط نیز متأسفانه در ایران هنوز مستقر و پابرجا نمی‌باشد. بشر به ابهامات و تضادهای فراوان و بارزی که در قانون اساسی وجود دارد، هنوز پس از گذشت ۱۸ سال، نزاع بر سر نقش دولت و بازار آزاد ادامه دارد و تکلیف دولت در عرصه اقتصادی مشخص نیست. از یک طرف، نص صریح قانون اساسی به دولت و بخش تعاونی اهمیت بیشتر و آشکارتری نسبت به بخش خصوصی می‌دهد و دولت را مالک بانکها و صنایع بزرگ و مادر و مسؤول مستقیم تأمین حداقل نیازمندیهای اساسی افراد جامعه می‌شمارد و از طرف دیگر، برنامه «تعدیل اقتصادی» چند سال گذشته دولت رفسنجانی بر اهمیت خصوصی‌سازی شرکتهای دولتی، آزادسازی قیمتها، از میان برداشتن سوبسیدهای مختلف، تشکیل مؤسسات اعتباری خصوصی، آزادی معاملات ارزی، تشویق بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری در صنایع و معادن، جلب سرمایه‌های خارجی و غیره تأکید می‌کند. این کشمکش روی نقش دولت میان بنیادگرایان و نوآوران باعث گردیده است که سیاستهای اقتصادی کشور فلج شود.

شرط سوم در روند توسعه اقتصادی امنیت مالی و قضایی، و درستی و کارایی دستگاه اداری است. تعدد مراجع قضایی و تصمیم‌گیریهای بی‌ضابطه، آراء ضد و نقیض و بدون رویه دادگاههای انقلابی و حکام شرع و دادگستری مدنی، فساد و نادرستی و زورگویی قدرتمندان در دستگاههای دولتی؛ فئودالیسم اقتصادی کارتل‌های خیریه و بنیادهای انحصاری مستقل و غیرمسؤول؛ بی‌ثباتی قوانین و مقررات خلق‌الساعه و بدون مطالعه وضع را در ایران طوری متزلزل ساخته است که غیر از معاملات دلالی و سفته‌بازی و خرید و فروشهای آبی چندان جایی برای سرمایه‌گذاریهای خصوصی پایدار و بلندمدت باقی نمی‌گذارد.

شرط چهارم توسعه اقتصادی که ارتقاء سطح بهره‌وری و کارایی است، مانند شرایط دیگر دستخوش مشکلات بنیادی و عقیدتی است. گذشته از کاستی‌ها و نارسایی‌هایی که به علت افزایش سریع جمعیت و فقدان منابع مالی گریبانگیر نظام آموزش و پرورش در ایران است، تأکید مکرر کشورسالاران مذهبی در رجحان «تقوی و تعبد و فضیلت» بر «تخصص و ابتکار و تدبیر» طبعاً از صلاحیت و آگاهی و تبخر مدیران دستگاه‌های دولتی و خصوصی کاسته و می‌کاهد «لعنت» فرستادن رهبر بر کسانی که معتقد به جدایی دانشگاه از حوزه می‌باشند، خود نشانه آن است که هدف انقلابیون بنیادگرا، اختلال دانش علمی و فنی نیست بلکه بیشتر بر «تزکیه نفس» استوار می‌باشد. و زیان‌های جبران‌ناپذیری که از بی‌تجربگی و ناشایستگی مدیران به اصطلاح «معتهد» ولی ضعیف و کم‌مایه به خزانه کشور وارد می‌آید نشانه بارزی از این عقب‌افتادگی است. عدم کارایی سیاست‌های پولی بانک مرکزی و تبدیل نظام بانکی کشور به دستگاه‌های ساده حسابداری موارد دیگری از این واپس‌ماندگی است.

پنجمین شرط توسعه موزون و پایدار، که بهبود ساختار تولید می‌باشد نیز از تأثیر و تحکم ارزشهای و عقیدتی مصون نیست. همانطور که در پیش گفته شد به علت پایین بودن میزان پس‌انداز ملی و واپس‌ماندگی سطح تکنولوژی و مدیریت فنی (که هیچکدام منحصر به ایران نیست)، لازم است که برای بالا بردن و بهینه ساختن تولید دست به سوی بازارهای جهانی سرمایه و تکنولوژی غربی دراز کرد و در چارچوب منافع ملی و میهنی از آن‌ها کمک گرفت. لیکن در این زمینه نیز ایران دچار محدودیت‌های سیاسی و عقیدتی خاصی است که مجموع آنها دسترسی به منابع خارجی را محدود می‌کند. در وهله اول، به دلایلی که در پیش ذکر شد، سرمایه‌گذاری خصوصی خارجی علاقه و اشتیاق چندانی برای فعالیت‌های بلندمدت در ایران ندارند و تمهیداتی از قبیل ایجاد مناطق آزاد تجاری و برداشتن محدودیت سهم

مالکیت و غیره نیز در وقتی که سرمایه‌داران ایرانی و داخلی سبب به وعده‌های دولتی نازند و از قدم به سرمایه‌گذاری به دارندگی محروم کرد. از سوی دیگر، انزوای سیاسی ایران در دنیای غرب (و حتی سایر کشورهای اسلامی)، امکانات کشور را در استفاده از منابع خارجی محدود می‌کند. درگیری خصمانه تهران با واشینگتن، نیز به این محدودیت می‌افزاید. علاوه بر این شروط اساسی که بر سر تا سر جهان سوم حکم است، شرایط خاص ایران نیز اتخاذ سیاست‌های مکملی را ایجاب می‌کند که باز به دلایل عقیدتی و بنیادی با خواسته‌های نظام حکومت دینی در تضادند. کنترل و مهار جمعیت که در دولت رفسنجانی در زمره سیاست‌های اساسی قرار گرفته است به دلیل فقدان وسایل آموزشی و بهداشتی و عدم دسترسی به دهات دوررس، نتایج سریع و مؤثری نداشت و تصمیم دولت به محروم ساختن فرزندان چهارم به بعد از کمک‌های غذایی و مالی دولتی به احتمال قوی موجب کاهش مولید نخواهد شد ولی به سوء تغذیه و بیماری و بدبختی بچه‌های بی‌گناه اضافه به دنیا آمده خواهد افزود.

کاستی‌های علمی پژوهشی و فنی کشور نیز به سبب درگیری و ستیزه‌جویی نظام حکومت دینی با بخش بزرگی از نیروی کارآمد و متحرک کشور زیر لوای مقابله «با تهاجم فرهنگی غرب» (ولی در حقیقت به خاطر تنگ‌نظری‌های عقیدتی و انحصارطلبی‌های مذهبی) چندان جبران‌پذیر نیست. کوشش‌های مذبوحانه گروهی از نوگرایان دولتی برای جلب مغزها و سرمایه‌های از ایران گریخته تاکنون با موفقیت‌های بسیار ناچیزی رو به رو بوده است. بسیاری از افراد و شخصیت‌های برجسته و جهان‌شناخته ایرانی به خاطر وطن‌دوستی آرزو دارند دانش و تجربه و مهارت خود را (که هم اکنون در دانشگاه‌ها، مراکز پژوهشی و سازمان‌های دولتی و خصوصی برونمرزی به کار می‌رود) در خدمت هم‌میهنان و در درون مرزهای کشور به کار اندازند اما متأسفانه به علت تک‌اندیشی، آزادی ستیزی، فضای بسته سیاسی، و بنیادگرایی کشورسالاران مذهبی قادر یا مایل به بازگشت به وطن نیستند. عدم استفاده از زنان کشور و مشارکت بسیار محدود و «نمایشی» آن‌ها در فعالیت‌های خلاقه اقتصادی و بخصوص در مواضع بالای سیاسی و تصمیم‌گیری‌های دولتی نه تنها حقوق اولیه انسانی نصف جمعیت کشور را زیر سؤال می‌برد، بلکه استفاده کمینه فعلی از شایستگی‌ها و استعدادها نهنفنه و آشکار زنان ایرانی از رونق و شکوفایی اقتصادی کشور به طور چشمگیری می‌کاهد.

صحبت از بازکردن بازار داخلی به روی رقابت دیگر کشورها، دیگر از کفرگویی‌های سیاسی است. با وجود بالندگی و پیشرفت اقتصادی کشورهای آسیای جنوب شرقی در سایه تکیه بر صادرات صنعتی و تسلیم به بازارهای رقابتی جهانی، مسأله حمایت از صنایع داخلی، هنوز پس از گذشت ۷۰ سال تجربه تلخ به مثابه وحی منزل تلقی می‌شود و مخالفت با آن در ردیف توهین به مقدسات فرهنگ بازرگانی ملی است. صحنه‌سازی‌های عوامفریبانه‌ای که اخیراً توسط عمال کارتل‌های داخلی با سیاست‌بازان حرفه‌ای در برابر کوکاکولا و سیگار وینستون و مک‌دونالد آمریکایی و به طور کلی در مخالفت با کالاهای وارداتی صورت گرفته و می‌گیرد، نمونه‌های جالبی از این فرهنگ بازرگانی است.

دسترسی به بازارهای جهانی سرمایه، تکنولوژی پیشرفته، مدیریت پویا، و مشارکت شرکت‌های خصوصی خارجی در استخراج و بهره‌برداری از منابع تولید نیز چنانچه قبلاً به آن اشاره شد، آسان نیست. ضعف یا سوء مدیریت و فساد در دستگاه‌های اقتصادی داخلی، بالا بردن نسبی سطح دستمزدها در رابطه با کارایی کارگران، سنگینی بار و فرسودگی صنایعی که بیش از ۲۰ سال از عمر آن‌ها می‌گذرد، منفی بودن دارایی‌های شرکت‌های دولتی به علت

و مادی بازپرداخت نشده، محدودیت مشارکت از سوی صنعتگران و مدیران و بسته به رژیم گذشته و بالاخره اعمال فشار و تحریم اقتصادی خارجی دسترسی به خارج برای توسعه امکانات بالقوه کشور را در حال تعلیق نگاه داشته است. جهان‌ستیزی نظام حکومت دینی با دنیای «سرمایه‌داری» (و تکیه به دوستی و حمایت فقط معدودی از کشورهای تنگدست یا آزماند) درهای بزرگی را در راه دسترسی به منابع خارجی به روی کشور می‌بندد.

مسئولان حکومتی اعلام می‌دارند که ایران به خاطر، «کسب اعتبار مالی» و بهبود «رونق اقتصادی» حاضر به تجدید رابطه سیاسی با آمریکا نیست. حاصل این اظهارات این است که دولت جمهوری اسلامی در ضدیت با آمریکا مخالفت با صلح اعراب و اسرائیل، کوشش در ایجاد شکاف میان آمریکا و سایر کشورهای گروه ۷، و اعلام کمک به جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه و آفریقا و آسیا تصمیمی است که نتایج اقتصادی زیان‌باری به دنبال دارد که گرچه ظاهراً از دید کشورسالاران بیرون نیست ولی همگی به کاهش امکانات اقتصادی کشور کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری

چنان‌که از گفتار بالا بر می‌آید، کاستی‌ها و نارسایی‌های اقتصاد ایران در حال حاضر ریشه‌های بنیادی و عقیدتی دارند و تا دگرگونی‌های اساسی و بنیانی در این زمینه صورت نگیرد امیدی برای بهبود چشمگیر و مستمر نمی‌توان داشت. مشکل فعلی نظام جمهوری اسلامی، به مصداق مثل عامیانه و مصطلح، علاقه به «شتر سواری دولا دولا» است.

در ۱۸ سال گذشته، جمهوری اسلامی توانسته است با دریافت بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار از درآمد صادرات نفت نیازمندی‌های اولیه بخش عمده‌ای از مردم کشور را به نحوی تأمین نماید، ولی در آینده‌ای نه چندان دور که جمعیت کشور به نزدیک صد میلیون نفر خواهد رسید و شاید دیگر نفتی برای صادرات باقی نماند این توانایی از دست خواهد رفت و لزوم توسعه اقتصادی حالت جدی‌تری به خود خواهد گرفت.

در کوتاه‌مدت، افزایش بهای نفت خام (که اقتصاد ایران در حال حاضر بر آن تکیه ناگسستی دارد)، تمدید مهلت بازپرداخت‌های خارجی، دریافت اعتبارات کم‌بهره عمرانی از ژاپن و بانک جهانی علی‌رغم مخالفت‌های واشنگتن، از دیاد فرآورده‌های کشاورزی، کاهش قهر طبیعت در ایجاد زلزله و سیل و آفت، و تغییر بعضی از دیوانسالاران ناوارد یا ناتوان می‌تواند به بهبود اوضاع اقتصادی تا حدی کمک کند. ولی پویایی و درخشش بلندمدت اقتصاد کشور کماکان در گرو دگرگونی ساختار تولید و روشن‌بینی در بافته‌های ذهنی سکانداران سفینه کشور است.

توسعه خودجوش و دیرپای اقتصاد ایران در تحلیل نهایی در یک فرایند زنجیرگونه خلاصه می‌شود: یگانه راه تأمین زندگی مرفه‌تر و آینده روشن‌تر برای شهروندان کنونی و نسل‌های بعدی کشور، بالا بردن سطح تولید ملی و درآمد سرانه از راه مهار کردن جمعیت، گسترش نیروی آماده به کار، ایجاد فرصت‌های برابر برای آحاد ملت و بالا بردن کارایی منابع است. بهره‌وری بیشتر از منابع داخلی نیازمند ارتقاء سطح دانش و مهارت‌های فنی، سرمایه‌گذاری لازم برای افزایش ظرفیت تولید و بهبود مدیریت است. چنین نظام اقتصادی پربرکتی نیز علاوه بر بسط آزادی‌های سیاسی در داخل کشور، مستلزم بیرون آمدن از انزوای سیاسی و آمادگی برای همکاری و هم‌بستگی با جهان پیشرفته شرق و غرب است.

در چنین فرایند جهانشمول، برابردانستن استقلال سیاسی کشور با خودکفایی کامل اقتصادی معقول به نظر نمی‌رسد. کوتاه سخن، تا هنگامی که جو سیاسی حاکم در ایران، بر شمارهایی مانند آخرت‌جویی، ساده‌بختی، درون‌نگری، خودکفایی و غرب‌زدایی تکیه دارد

و بحث درباره تولید نیرو، کاهش بهره‌وری، و پیش‌بینی منابع و هزینه‌های توسعه موردی ندارد و کار بهبودی همانند آب در هاون کوفتن است. آرزوی شئبل پروری در شوره‌زارهای عقیدتی از زمره خام‌اندیشی‌هایی است که بدون شک به بر باد رفتن منابع محدود ملی خواهد انجامید.

قراین مشهود نشان می‌دهد که ضرورت‌های این فرایند توسعه از دیدگاه بلندپایگان دولتی دور نیست، ولی امکان تحقق آنها نیازمند دگرگونی‌های بنیادی در جهان‌بینی و جهت‌گیری نظام حکومت دینی است که به سیاست‌های متعارف علم اقتصاد و راهنمایی‌های ذهنی و فکری کارشناسان اقتصاد، کاری ندارد.

برخی تاریخ‌های مهم از دوران سوسیال دموکراسی و حزب کمونیست در ایران (۱۲۵۹ - ۱۳۱۸)

۱۷ اسفند ۱۲۵۹: انتشار نخستین مقاله در معرفی سوسیالیسم (به نقل از مقاله روزنامه فارسی «اختر» چاپ استانبول) در روزنامه نیمه‌رسمی «ایران»، شماره ۴۱۲ مورخه ۸ مارس ۱۸۸۰.

سال ۱۲۸۳ (۱۹۰۴ میلادی): تشکیل گروه سوسیال دموکراسی کارگران ایران در باکو به نام گروه «همت».

فروردین ۱۲۸۶: اعتصاب ۱۶۰۰ کارمند تلگرافخانه در تهران و سایر شهرهای ایران برای دریافت اضافه حقوق و جلوگیری از اجحافات رؤسا.

بهار ۱۲۸۶: اعتصاب کارگران چاپخانه‌های تهران به عنوان همدردی با یکی از کارگران حروفچین که از اعتمادالسلطنه رئیس مطبوعات چوب خورده بود. اعتصاب تا برکناری اعتمادالسلطنه از کار ادامه یافت.

تابستان ۱۲۸۶: اعتصاب کارگران چاپخانه‌های تهران برای تقلیل ساعات کار مبارزه اعتصابی آنقدر ادامه یافت تا ساعات کار از ۱۴ ساعت به ۹ ساعت کاهش یافت.

شهریور ۱۲۸۶: (سپتامبر ۱۹۰۷): تصویب برنامه «جمعیت مجاهدین» در مشهد که خواستار برقراری آزادیهای دموکراتیک، مصادره املاک شاهی و خوانین بزرگ و تقسیم بلاعوض میان دهقانان، ۸ ساعت کار، تعلیمات اجباری و غیره بود.

دی ۱۲۸۶ (ژانویه ۱۹۰۷): اعتصاب کارمندان تلگرافخانه، تبریز که خواهان پرداخت حقوق عقب‌افتاده خود بودند.

سالهای ۱۲۸۶ - ۱۲۸۷: تشکیل اتحادیه‌های کارگران چاپخانه‌های تهران، کارگران واگن‌های آسی، تلگرافچیان، قالی‌بافان کرمان.

فروردین ۱۲۸۷: اعتصاب کرجی‌بانان لنگرود برای اضافه دستمزد.

۲۴ مهر ۱۲۸۷ (۱۶ اکتبر ۱۹۰۸): تشکیل نخستین گروه سوسیال دموکرات در تبریز.

۷ آبان ۱۲۸۷: اعتصاب کارخانه‌های چرمسازی تبریز تحت رهبری سوسیال دموکراتها. خواست اعتصابیون عبارت بود از: بالا بردن دستمزد، پذیرش و اخراج کارگران با موافقت نمایندگان کارگران، پرداخت دو برابر دستمزد برای اضافه کار، پرداخت نصف حقوق کارگران به هنگام بیماری.

اعتصاب پس از سه روز با گرفتن اضافه دستمزد و تمهید عدم اخراج اعتصاب‌کنندگان پایان یافت.

دی ۱۲۸۷: اعتصاب کارگران شیلات نژی علیه خودسری کنترلتجی‌ها - اعتصاب از طرف نیروی قزاق سرکوب شد، ولی مجدداً در فروردین ماه

خبریه درید.

تابستان ۱۲۸۹: اعتصاب کارگران چاپخانه‌های تهران و کارمندان تلگرافخانه تهران. پس از دخالت پلیس نمایندگان اعتصابیون در مجلس متحضر شدند تا آن که تقاضای اضافه دستمزد و آزادی بازداشت‌شدگان پذیرفته شد.

تابستان ۱۲۸۹: انتشار نخستین روزنامه کارگری به نام «اتفاق کارگران» که بیش پنج شماره از آن منتشر نشد.

سال ۱۲۸۹: انتشار روزنامه مترقی «ایران نو» ارگان حزب دموکرات که سوسیال دموکراتها در آن نفوذ داشتند. در این روزنامه مقالاتی در زمینه شناساندن مارکس و مارکسیسم انتشار می‌یافت.

سال ۱۲۹۵ - (۱۹۱۶ میلادی): تشکیل نخستین گروه عدالت زیر رهبری اسداله غفارزاده در معادن نفت باکو.

اردیبهشت ۱۲۹۶ (مه ۱۹۱۷): تشکیل حزب عدالت.

سال ۱۲۹۷: اعتصاب چهارده روزه کارگران چاپخانه‌های تهران که نتیجه آن انعقاد نخستین قرارداد دسته جمعی بود که در آن هشت ساعت کار بهبود وضع کارگران پیش‌بینی شده بود.

سال ۱۲۹۷: تشکیل اتحادیه‌های نانویی، آموزگاران، کارمندان پست و تلگراف، کفاشان، خیاطان، مجموعاً در این سال ۱۱ اتحادیه تشکیل شد.

پایان سال ۱۲۹۷: تشکیل شورای اتحادیه‌های کارگری تهران.

۱ - ۳ تیر ۱۲۹۹ (۲۲ - ۲۴ ژوئن ۱۹۲۰): نخستین کنگره حزب «عدالت» که به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد و در «بندرانزلی» تشکیل شد.

مرداد ۱۲۹۹ (سپتامبر ۱۹۲۰): تشکیل کنگره نمایندگان خاور در باکو.

مهر ۱۲۹۹ (اکتبر ۱۹۲۰): تشکیل پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران - در این پلنوم حیدرعمواغلی به صدارت برگزیده شد.

۱۳۰۰ - (۱۹۲۱): تشکیل دفتر مرکزی برای رهبری جنبش اتحادیه‌ای و پذیرش اتحادیه‌های ایران در بین الملل اتحادیه‌ها - (پروفیترن).

۹ دی ۱۳۰۰: انتشار نخستین شماره روزنامه «حقیقت» به مدیریت سید محمد دهگان عضو کمیته مرکزی که رسماً ارگان اتحادیه‌های کارگری تهران ولی در حقیقت ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران بود.

۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۱ (اول ماه مه ۱۹۲۲ میلادی): نخستین نمایش جمعی به مناسبت اول ماه مه.

سال ۱۳۰۱: انتشار روزنامه «کار» که پس از توقیف روزنامه «حقیقت» وظیفه ارگان مرکزی را انجام می‌داد و روزنامه «پیکان» که وابسته به حزب کمونیست ایران بود.

سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲ میلادی): نخستین اعتصاب در تأسیسات شرکت نفت جنوب.

بهمن ۱۳۰۱: اعتصاب ۲۱ روزه آموزگاران تهران برای دریافت حقوق پس‌افتاده که منجر به نمایشات سیاسی و سقوط حکومت قوام شد.

سال ۱۳۰۱: انتشار روزنامه هفتگی «خلق» که در باورقی‌القبای کمونیسم را منتشر می‌کرد.

سال ۱۳۰۱: انتشار مجله «جرعه» ارگان تئوریک حزب کمونیست ایران.

شهریور ۱۳۰۳: اعتصاب کارگران پارچه‌بافی تهران.

سال ۱۳۰۴: تشکیل تحادیه‌های کارگران نفت جنوب.

۱۲ آبان ۱۳۰۴: سیر سیحی و غطف کیوانی (قزوینی) یکی از شخصیت‌های حزب کمونیست ایران در برابر مجلس به هنگام طرح لایحه خلع

سلطنت قاجاریه به قتل رسید.

اردیبهشت ۱۳۰۶: اعتصاب عمومی کارمندان دولت علیه نقلیه حقوق.

سال ۱۳۰۶ (۱۹۲۷ میلادی): تشکیل کنگره دوم حزب کمونیست معروف به «کنگره اروپا».

آذر ۱۳۰۶: کنفرانس اتحادیه‌های کارگران نفت جنوب.

۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۸: اعتصاب سه روزه بیست هزار نفری کارگران نفت جنوب که خواستار آزادی رهبران بازداشت شده اتحادیه بودند. بین کارگران و سربازان دولتی زد و خورد شد. در نتیجه ۲۰۰ نفر از کارگران بازداشت و ۳۰۰ نفر از کار اخراج گردیدند. این اعتصاب مستقیماً تحت رهبری حزب کمونیست ایران بود.

تابستان ۱۳۰۸: اعتصاب ۱۲۰۰ نفر کارگر راه آهن مازندران.

بهمن ۱۳۰۸: کنفرانس کارگران نفت جنوب که خواستهای کارگران از جمله ازدیاد دستمزد، به رسمیت شناختن اتحادیه، به رسمیت شناختن روز اول ماه مه، شرکت نماینده کارگران در تصمیم پذیرش و اخراج کارگران، هفت ساعت کار روزانه برای خردسالان و غیره را مطرح ساخت.

سال ۱۳۱۰: انتشار روزنامه «پیکار» ارگان حزب کمونیست ایران و مجله «ستاره سرخ» ارگان تئوریک حزب در خارج از ایران.

سال ۱۳۱۰: اعتصاب کارگران راه آهن سرتاسری شمال که در دو نوبت انجام گرفت و ۱۵۰۰ کارگر در آن شرکت کردند. این اعتصاب مستقیماً تحت رهبری حزب کمونیست ایران بود.

اردیبهشت ۱۳۱۰: اعتصاب کارگران کارخانه وطن اصفهان به رهبری حزب کمونیست. در این نخستین اعتصاب اصفهان ۵۰۰ کارگر شرکت نمودند و موفق به دریافت ۲۰ درصد اضافه دستمزد و کاهش ساعات کار به ۹ ساعت در روز گردیدند.

۱۰ خرداد ۱۳۱۰: تصویب قانون ضدکمونیستی معروف به «قانون سیاه» که به موجب آن هر کس دسته یا جمعیتی تشکیل دهد و یا عضو دسته و یا جمعیتی باشد که رویه یا مرام آن اشتراکی است به سه تا ده سال حبس محکوم می‌شود.

اردیبهشت ۱۳۱۳: آغاز انتشار مجله «دنیا».

پایان سال ۱۳۱۳: ایجاد شبکه‌ای مرکب از ۵۳ نفر کمونیست پیرامون مجله «دنیا».

سال ۱۳۱۴: اعتصاب در دانشگاه تهران و دانشکده فنی برای بهبود وضع تدریس که توسط سازمان مخفی حزب کمونیست ایران اداره می‌شد.

اردیبهشت ۱۳۱۶: بازداشت ۵۳ نفر کمونیست ایرانی.

سال ۱۳۱۷: تشکیل اتحادیه مخفی کارگران راه آهن شمال.

سال ۱۳۱۷: محاکمه ۵۳ نفر.

۱۴ بهمن سال ۱۳۱۸: شهادت دکتر تقی ارانی رهبر گروه «۵۳ نفر» در زندان رضاشاه.

حقوق رای زنان

سالهایی که زنان در کشورهاشان از حق رأی برابر با مردان برخوردار شدند:

۱۸۹۳	زلات نو	۱۹۱۵	دانمارک
۱۹۰۶	فنلاند	۱۹۱۸	اتریش
۱۹۱۳	نروژ		لهستان

۱۹۴۸	روسیه	بلژیک
۱۹۱۹	هلند	اسرائیل
۱۹۲۰	جمهوری چک	هند
	ایالات متحده آمریکا	یونان
۱۹۲۱	سوئد	نیکاراگوئه
۱۹۲۶	لبنان	مصر
۱۹۲۸	بریتانیا	کانادا
۱۹۳۱	اسپانیا	پادشاهی ایران
۱۹۳۴	کوبا	افغانستان
	ترکیه	استرالیا
۱۹۴۴	بلغارستان	یمن
	فرانسه	لیبی
۱۹۴۴	آلبانی	سوئیس
	ایتالیا	آنگولا
۱۹۴۶	جمهوری خلق کره	موزامبیک
	رومانی	پرتغال
	ویتنام	عراق
۱۹۴۷	آرژانتین	آفریقای جنوبی
	ژاپن	

در جامعه‌ای که نیمی از آن (زنان) دارای حقوق برابر با نیم دیگر (مردان) نیستند، آن جامعه به شدت بیمار و عقب مانده است.

حقوق و تلاش‌های حق طلبانه زنان

پیروز دوانی

«اعلامیه جهانی حقوق بشر» بر اصل جایز نبودن تبعیض تأکید دارد و اعلام می‌دارد که تمامی افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند، از لحاظ مقام و منزلت و حیثیت و حقوق یکسان می‌باشند و می‌توانند از تمامی حقوق و آزادیها بدون هیچ‌گونه تمایزی، از جمله جنسیت، بهره‌مند شوند. اما علی‌رغم منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی و دیگر مصوبات سازمان ملل متحد، اعمال تبعیضات علیه زنان، در کشور ما همچنان ادامه دارد. تبعیض علیه زنان، ناقض اصول برابری حقوق و احترام به شخصیت بشر و بارفاه خانواده و جامعه ناسازگار است و از کامیابی و موفقیت نهادهای اجتماعی ممانعت می‌کند و مانع شرکت زنان در شرایط مساوی با مردان در زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در کشور خود می‌شود. از شکفته شدن و کمال استعدادهای نهانی زنان در زمینه خدمت به کشور و بشریت جلوگیری می‌کند. توسعه و پیشرفت کامل یک کشور و رفاه جهانی و برقراری صلح، به شرکت یکپارچه و برابر حقوق زنان و مردان در تمام زمینه‌ها بستگی دارد. نقش زنان در ایجاد رفاه خانواده، تربیت کودکان، و پیشرفت جامعه، یک نقش عمده و کلیدی است و ضروری است که مساوات میان مردان و زنان در تمام عرصه‌های خانوادگی و اجتماعی تحقق پذیرد و از این رو باید اصل تساوی حقوق زن و مرد، در سطح جهانی، در قانون و عرف، به رسمیت شناخته شود، تضمین شود و بدون هیچ بهانه و اعمال محدودیتی به اجرا درآید. در اینجا ابتدا به حقوق اساسی زنان که در سطح جهانی و از سوی نهادهای معتبر بین‌المللی و سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده است نظری - اندازیم و سپس به ضرورت تقویت حرکت مستقل زنان برای احقاق حقوق خود، اشاره‌ای خواهیم داشت.

الف) حقوق شناخته شده جهانی زنان برای رفع تبعیضات علیه زنان

برای آشنایی بیشتر با حقوق به رسمیت شناخته شده جهانی برای زنان، ضروری است که به مواد و اصول «کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان» (مصوب ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد) و «اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زنان» (مصوب ۱۹۷۵) نگاهی انداخته شود.

۱- تبعیض جنسی و اساس مقابله با آن

ماده ۱ «کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان» (مصوب ۱۹۷۹) توضیح می‌دهد که «واژه تبعیض علیه زنان» در این کنوانسیون به معنای قائل شدن هرگونه وجه تمایز، استثناء یا محدودیتی براساس جنسیت است که در مورد به رسمیت شناختن آزادی‌های اساسی زنان، رعایت حقوق بشر، و تساوی حقوق زن و مرد، خلل و آسیب وارد سازد. ماده اول «اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زن» (مصوب ۱۹۷۵) اعلام می‌دارد که این‌گونه تبعیضات جنسی، امری است غیرعادلانه و تجاوزی است به حریم شأن و مقام انسانیت. ماده دوم «کنوانسیون» تأکید دارد که برای رفع تبعیض علیه زنان، باید اصل مساوات زن و مرد در قوانین اساسی یا سایر قوانین، همچنین وضع قوانینی در جهت تثبیت حقوق زنان گنجانده شود و تمامی مقررات کیفری و قوانین و مقرراتی که تبعیض علیه زنان را در بر دارد، فسخ شود. ماده دوم «اعلامیه» تأکید دارد که باید تمامی تدابیر و اقدامات لازم، برای امحاء عرف و عادات و مقررات و اعمالی که نسبت به زنان جنبه تبعیض دارد، صورت پذیرد. ماده هفتم «اعلامیه» اشاره دارد که باید تمامی مواد مربوط به قوانین جزا که تبعیضاتی علیه زنان روا می‌دارد، لغو شود. ماده ۵ «کنوانسیون» ضروری می‌داند که دولتهای عضو، به منظور از بین بردن تعصب‌ها، سنت‌ها و روشهایی که مبتنی بر طرز فکر پست‌نگری یا برتری فکری جنسیت می‌باشد، در جهت تغییر الگوهای اجتماعی و فرهنگی رفتار و مناسبات مردان و زنان عمل شود. همچنین در جامعه و خانواده، درک صحیح از وظیفه اجتماعی و فرهنگی رفتار و مناسبات مردان و زنان عمل شود. همچنین در جامعه و خانواده، درک صحیح از وظیفه اجتماعی مادر و مسؤلیت مشترک مرد و زن در پرورش و تربیت کودکان، بوجود آید و رشد یابد. ماده سوم «اعلامیه» نیز تأکید دارد که باید اقدامات و تدابیری برای پرورش افکار همگانی و سوق دادن آمال ملی در راستای ریشه کن کردن تبعیضات و امحاء عرف و عادات و کلیه رسومی که موجب تحقیر زن می‌شود، اتخاذ شود.

۲- سوء استفاده جنسی از زنان

در واقع سوء استفاده از زنان و کودکان و اجیرکردن آنها برای سوء استفاده‌های جنسی، شکلی از «بردگی» است.

ماده ۶ «کنوانسیون» اعلام می‌دارد که دولتها باید اقدامات مقتضی به منظور جلوگیری از سوء استفاده از زنان را انجام دهند. ماده هشتم «اعلامیه» نیز اشاره دارد که باید با هرگونه معامله در مورد زنان و بهره‌برداری از فحشاء زنان مبارزه کرد. در ماده سوم «مقاوه‌نامه بین‌المللی» راجع به تأمین حمایت مؤثر، علیه صامقه جنایتکارانه موسوم به «خرید و فروش سفیدپوستان» (مصوب ۱۹۰۴)، دولت‌های امضاء کننده متعهد شده‌اند که اقدام لازم برای شناسایی و مقابله یا اشخاصی که زنان و دختران را اجیر می‌کنند و برای فحشاء به کشورهای دیگر می‌برند، به عمل آورند و چنین زنان و دخترانی را به وطن اصلی خود برگردانند. در «قرارداد بین‌المللی درباره جلوگیری از خرید و فروش سفیدپوستان» (مصوب ۱۹۱۰) هرگونه سوء استفاده از زنان به منظور اشاعه فحشا جرم شناخته شده است. ماده اول «قرارداد» تأکید دارد که هرکس برای انجام هوی و هوس دیگری، زنی را ولو با رضایت خودش باشد یا دختر صغیری را برای فسق، اجیر و جلب یا از راه عفت منحرف سازد، باید

مجازات شود و ماده دوم «قرارداد» اشاره دارد که هرکس برای انجام هوی و هوس دیگری به وسیله فریب، زور و تهدید یا هرگونه وسایل جبریه دیگری زن یا دختر بالغی را برای فسق، اجیر و جلب یا از راه عفت منحرف سازد، باید مجازات شود. همچنین در ماده دوم «قرارداد بین‌المللی الغاء خرید و فروش نوان و کودکان» (مصوب ۱۹۲۱) دولتهای امضاء کننده قرارداد موافقت کرده‌اند، برای شناسایی و مجازات افرادی که زنان یا کودکان (اناث و ذکور) را مورد معامله قرار می‌دهند، اقدامات لازم را انجام دهند. همچنین در ماده ۱ «قرارداد بین‌المللی در مورد جلوگیری از معامله نوان کبیره» (مصوب ۱۹۳۳)، تأکید شده است که «هرکس برای شهوترانی دیگری، زن یا دختر کبیری» را ولو با رضایت خودش برای فسق در مملکت دیگری اجیر و جلب یا از راه عفت منحرف سازد، باید مجازات شود. شروع به ارتکاب جرم، نیز قابل مجازات می‌باشد و همین‌طور عملیات مقدماتی ارتکاب جرم نیز در حدود قوانین قابل مجازات است. همچنین در «قرارداد تکمیلی منع بردگی و برده‌فروشی و کارهایی که مشابه بردگی است» (مصوب ۱۹۵۶) اشاره شده است که برخی، از رسوم و سنت‌ها، مشابه بردگی است و باید در سراسر جهان منسوخ شود. در ماده اول این «قرارداد» (قسمت ج) - این‌گونه کارها را، شامل هرگونه رسومی می‌دانند که به موجب آن ۱- والدین یا قیم یا کسان و یا شخص یا عده‌ای دیگر، زنی را بدون این که وی حق استنکاف داشته باشد، به شخص دیگری وعده دهند یا به زوجیت او درآورند و در ازاء این امر، مبلغی وجه نقد یا جنس دریافت کنند. ۲- شوهر یا اقوام شوهر یا طایفه شوهر حق داشته باشند، در مقابل اخذ وجه یا به طریق دیگر، زن را به دیگری واگذار کنند. ۳- زنی پس از مرگ شوهر به شخص دیگری به ارث برسد. همچنین در ماده دوم این «قرارداد»، دولت‌های عضو، متعهد شده‌اند که حداقل سن مناسبی برای ازدواج معلوم کنند و ترتیبی بدهند که طرفین ازدواج به آسانی بتوانند در برابر مقام دولتی یا مقام روحانی، رضایت خود را بیان کنند و مراسم ثبت ازدواج را بر پا سازند.

۳- ملیت و تابعیت

ماده ۹ «کنوانسیون» و ماده ۶ «اعلامیه» تأکید دارند که باید زنان در مورد کسب، تغییر، یا حفظ تابعیت و ملیت خود، دارای حقوق برابر با مردان باشند. ازدواج با مرد خارجی، تغییر ملیت شوهر در دوران ازدواج، نباید به خودی خود، بر ملیت زن، بی‌وطن شدن، سلب تابعیت از وی، یا تحمیل تابعیت شوهر به وی، اثر بگذارد.

۴- آموزش و پرورش

ماده ۱۰ «کنوانسیون» و ماده ۹ «اعلامیه» تأکید دارند که به منظور رفع تبعیض علیه زنان، در زمینه آموزش و پرورش، و تضمین حقوق مساوی دختران و زنان (مجرد و متأهل) با مردان، در فراگیری دانش و تحصیل در همه سطوح، باید اقدامات لازم، بویژه در موارد زیر اتخاذ شود:

الف - ایجاد امکانات و شرایط مساوی با مردان در انجام تحصیلات در مؤسسات علمی و فرهنگی و مدارس حرفه‌ای فنی و دانشگاهها، و دریافت مدارک تحصیلی از مؤسسه‌های آموزشی تمامی رشته‌ها و در تمامی سطوح، چه در شهر و چه در روستا.

ب) - انتخاب دوره‌های آموزشی نظیر دوره‌های مربوط به مردان، با امتحانات و کادر تعلیماتی و لوازم تجهیزات فنی مشابه.

ج) - از بین بردن هرگونه مفهوم کلیشه‌ای از نقش زنان و مردان در کلیه سطوح و اشکال مختلف آموزشی، بویژه از طریق تجدید نظر در کتابهای درسی و برنامه‌های آموزشی مدارس.

د) - امکانات مشابه با مردان، به منظور استفاده از بورسهای تحصیلی و مطالعاتی و سایر مزایای تحصیلی.

ه) - امکانات مشابه با مردان برای اجرای برنامه‌های مربوط به ادامه تحصیل و سراد آموزشی بزرگسالان و کاهش هرچه سریع‌تر شکاف آموزشی موجود بین زنان مردان.
و) - کاهش تعداد دانش‌آموزان دخترتری که ترک تحصیل می‌کنند و تنظیم و اجرای برنامه‌هایی برای دختران و زنانی که قبلاً ترک تحصیل کرده‌اند.
ز) - امکانات مشابه با مردان برای شرکت فعال زنان در امور ورزشی

و تربیت بدنی.

ح) - دسترسی به اطلاعات علمی به منظور تأمین بهداشت و رفاه و سلامتی و تندرستی خانواده.

د- حقوق سیاسی

در ماده ۷ «کنوانسیون» و ماده ۴ «اعلامیه» تأکید شده است که به منظور رفع تبعیض علیه زنان، در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور، و براساس تساوی حقوق زن و مرد حقوق زیرین برای زنان تأمین شود:

الف) - حق شرکت در تمامی انتخابات و همه‌پرسی‌ها و فرآیندهای عمومی. واجد صلاحیت بودن برای انتخاب شدن در تمامی انتخابات عمومی، برای تمام ارگانهای منتخب مردمی.

ب) - حق شرکت در تعیین و اجرای سیاستهای دولتی، و حق تصدی مقامات دولتی و انجام کلیه وظایف عمومی در تمام سطوح دولت.

ج) - حق شرکت در سازمانها و انجمن‌های غیردولتی و مرتبط با حیات سیاسی و اجتماعی کشور.

۶- شغل

الف) - در ماده ۱۱ «کنوانسیون» و ماده ۱۰ «اعلامیه» تأکید شده است که به منظور رفع تبعیض علیه زنان در زمینه شغلی و کار، و براساس حقوق زنان و مردان، باید حقوق زیر برای زنان و دختران تضمین و رعایت شود:

الف) - حق اشتغال به کار به عنوان حق لاینجزای افراد بشر.
ب) - حق استفاده از امکانات مشابه «شغلی» از جمله رعایت ضوابط یکسان در مورد انتخاب شغل.

ج) - حق انتخاب آزادانه حرفه و پیشه، حق ارتقاء مقام و پیشرفت در حرفه و شغل، حق برخورداری از امنیت شغلی و تمامی امتیازات و شرایط شغلی، و حق استفاده از دوره‌های آموزشی حرفه‌ای و بازآموزی.

د) - حق دریافت دستمزد مساوی با دستمزد مردان و نیز استفاده از مزایا و برخورداری از رفتار مساوی در مشاغل که دارای ارزش مساوی است.

ه) - حق استفاده از بیمه‌های اجتماعی و مزایای دوران بازنشستگی و دوران بیکاری، هنگام بیکاری و ناتوانی و دوران پیری و دیگر موارد از کارافتادگی و نیز حق استفاده از مرخصی با حقوق.

و) - حق دریافت فوق‌العاده تأهل، معادل آنچه مردان دریافت می‌کنند.

ز) - حق رعایت اصول بهداشتی برای حفظ سلامتی و رعایت ایمنی در محیط کار، به طوری که تندرستی آنها در دوران بارداری تضمین شود و آسیبی به سلامت آنها وارد نیاید.

ح) - ممنوعیت اخراج زنان به دلیل بارداری یا مرخصی زایمان.
ط) - حق دریافت مرخصی در دوران قبل و بعد از زایمان، با حقوق، بدون خطر از دست رفتن شغل، سمت یا مزایای اجتماعی.

ی) - ارائه خدمات اجتماعی لازم برای آن که زنان بتوانند تعهدات خانوادگی را با مسؤولیت‌های شغلی هماهنگ سازند و ایجاد تسهیلات لازم

برای مراقبت و نگهداری. سن شرکت در زندگی اجتماعی.
ک) - حمایت خاص از زنان باردار برای منع شرکت زنان در مشاغلی که برای آنها زیان‌آور است.

۷- حقوق فردی

ماده ۱۳ و ۱۵ «کنوانسیون» و ماده ۶ «اعلامیه» با توجه به اصل تساوی حقوق زن و مرد و برای رفع تبعیض علیه زنان در بسیاری از زمینه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی، خواهان رعایت حقوق زیرین برای زنان شده‌اند:

الف) - حق تملک، اداره کردن، بهره‌برداری و فروش و وراثت اموال (و از جمله اموالی که در طول مدت ازدواج به دست آمده باشد)، حق انعقاد قرارداد و اداره املاک و اموال خود.

ب) - برخورداری از حقوق یکسان با مردان در کلیه مراحل دادرسی و دادگاهها و محاکم.

ج) - حق احراز مقام‌های قضایی و انجام امور ناشی از آن، بدون اعمال هیچ‌گونه تبعیض جنسی.

د) - حق آزادی رفت و آمد، نقل و انتقال، انتخاب آزادانه محل اقامت و سکونت خود.

ه) - حق استفاده از وامهای بانکی، رهن، و انواع اعتبارات مالی.

و) - حق شرکت در فعالیتهای تفریحی سالم، رشته‌های مختلف ورزشی، و کلیه زمینه‌های زندگی فرهنگی و هنری، بدون اعمال هیچ‌گونه تبعیض جنسی.

ز) - حق مساوی با مردان در استفاده از مزایای خانوادگی.

۸- ازدواج و طلاق

ماده ۱۶ «کنوانسیون» و ماده ۶ «اعلامیه» و نیز ماده ۲۳ «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» به منظور رفع تبعیض علیه زنان، در مسایل مربوط به ازدواج و روابط خانوادگی و طلاق، و براساس تساوی حقوق زن و شوهر، خواهان رعایت حقوق زیرین برای زنان شده است:

الف) - حق مساوی با مردان در انتخاب آزادانه همسر.
ب) - حق ازدواج، با رضایت کامل و توافق کامل.

ج) - حق مساوی با مردان، در انعقاد ازدواج و فسخ و انحلال آن.
د) - حقوق و مسئولیتهای مساوی با مردان، در هنگام ازدواج، دوران زناشویی، هنگام انحلال آن، و دوران پس از جدایی.

ه) - حقوق و مسئولیتهای مساوی با همسر، به عنوان والدین، صرفنظر از وضعیت زناشویی، در مورد مسایلی که به فرزندان آنها مربوط می‌شود.

و) - حقوق مساوی با همسر، برای تصمیم‌گیری آزادانه و مستقلانه در مورد تعداد فرزندان و فاصله زمانی بارداری.

ز) - حقوق و مسئولیتهای مساوی با همسر، در مورد قیمومیت، حضانت، سرپرستی و فرزندخواندگی.

ح) - حقوق مساوی با همسر، در انتخاب نام خانوادگی، انتخاب حرفه و شغل دلخواه و ادامه تحصیل.

ط) - حقوق مساوی با همسر در مورد مالکیت، به دست گرفتن مدیریت، سرپرستی ملک.

همچنین ماده ۱۶ «کنوانسیون» و ماده ۶ «اعلامیه»، تأکید دارند که دولتهای عضو، اقدام مؤثری انجام دهند تا:

الف) - ازدواج کودکان و نامزدی دختران جوان قبل از رسیدن به سن بلوغ ممنوع شود.

ب) - حداقل سن مناسب برای ازدواج معلوم شود.

ج) - ازدواج‌ها به طور الزامی و اجباری، در دفاتر اسناد رسمی به

تحول کیفی اجتماعی را به وجود آورد، بلکه باید همواره در حین استقلال، همبستگی و همدوشی خود را با جنبشهای دمکراتیک حفظ کند. هیچ جنبش دمکراتیکی نمی‌تواند بدون شرکت زنان و دختران در زندگی اجتماعی - سیاسی و فرهنگی، به طور موفقیت‌آمیزی به پیش رود. هر جنبشی، میزان ترقی اجتماعی و سیاسی خود را به صورت شرکت فعال زنان و میزان مسئولیت آنها در آن جنبش، بازتاب می‌دهد. جنبشی که نتواند در برخورد با نیازها، آرزوها، خواست‌ها، علائق زنان و جلب اعتماد آنها، درست عمل کند، در اصل جنبشی است بدون آینده و محکوم به زوال.

باید به زنان فرصت داد تا به آرزوهای آرمانی خود (داشتن شغل مناسب - ادامه تحصیل تا سطح بالا - ایفای نقش بزرگ در برنامه‌های آینده - جامعه - ازدواج مناسب و ایفای نقش همسر و مادری نمونه - افزایش قدرت آفرینندگی و خلاقیت در همه عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و هنری - کسب استقلال و جلب اعتماد دیگران ...) دست یابند. باید علائق و نیازهای ویژه سن و موقعیت آنها در جامعه درک شود و فضای مناسبی برای آنها بوجود آید، تا بتوانند علائق و خواست‌های خود را با منافع و خواست‌های تمام مردم منطبق سازند، و با شرکت روزافزون و مؤثر در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و اداره جامعه، سیمای یک زن تلاشگر و مدیر شایسته را از خود ارائه دهند. مشخص‌ترین ویژگیهای چنین سیمایی، آمادگی برای عمل، روح پر تلاش کنجکاوی، تشنه حق و عدالت بودن و آزادی‌طلبی می‌باشد. باید سهم زنانه را برای ساختن و زیبا کردن زندگی، به طور جدی در نظر گرفت. زنان خواستار درک و پذیرش استعدادها و توانایی‌های خود، خواهان داشتن مسئولیت و فرصت‌هایی برای نمایش خلاقیت، قدرت تصمیم‌گیری و توان اجرای تصمیم‌های خود هستند. آنها می‌خواهند در اجتماع و در محیط کار و تحصیل و زندگی، تبعیض جنسی از بین برود، بدبینی و شکاکیت و یأس و تحقیرشدگی را در وجود خود نابود سازند و با احساساتی شایسته‌تر و اخلاقی والا‌تر و رفتاری پخته‌تر و مسئولیت‌پذیری آگاهانه‌تر و جدی‌تر، در جامعه و خانواده حضور فعال و حتی رهبری‌کننده داشته باشند. زنان سرشار از امیدهای درخشان و آرزوهای شرافتمندانه، مدافعان هر چیزی نو، مبارزان برضد هرگونه سکون، تنها در توسعه و گسترش بیشتر مناسبات در روابط مردمی است که می‌توانند مقام سازمان‌دهندگان عالی و محققانی ثابت قدم و شخصیت انسانی خود را شکل و رشد دهند، از حقوق اساسی و دمکراتیک خود دفاع و برای تحقق آنها تلاش کنند، با ارتقاء بنیادین سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و علمی خود و بهره‌گیری از تجارب دیگران، بر ترسی ناشی از بی‌تجربگی و نارسایی فکری سیاسی و اجتماعی خود غلبه، و نقش خود را به عنوان عاملی قاطع در مبارزه با خطر آینده بهتر به درستی ایفا کنند. تنها زمانی که زن بر خصوصیت و ویژگی انسانی و حقوقی برابر خود با مرد تکیه کند و فارغ از ویژگی‌ها و نقش‌های تاریخی، سنتی و موروثی در روند مبارزه اجتماعی و سیاسی شرکت جوید، می‌تواند امتیازات و حقوق از دست رفته اجتماعی و انسانی خود را بتدریج باز پس گیرد و در روند تکامل جامعه، نقش مؤثری ایفا کند. مبارزه برای رفع ستم جنسی از زنان و تأمین حقوق اساسی آنها، مبارزه‌ای است علیه استبداد و نابرابری در همه عرصه‌ها، در مقابله با هر نوع سوءاستفاده و بهره‌برداری و تحقیر غیرانسانی آنها، برای طرد و حذف هرگونه محدودیت و حصار غیرانسانی، و ایجاد تحول در بنیادها و فرهنگ‌ها و سنت‌های عقب‌مانده زن‌ستیز. این تلاشی است عمیقاً دمکراتیک و حق‌طلبانه، همه جانبه و درازمدت که باید مورد تشویق و حمایت واقعی همه اشرار جامعه و نیز مردان آزاداندیش قرار گیرد. نباید «مسئله زن» را فقط به بعد طبقاتی و ستم نظام سرمایه‌داری تقلیل داد و تنها و تنها از این زاویه طبقاتی و اقتصادی به حقوق و خواستهای زن توجه

ب - ضرورت حرکت مستقل زنان برای احقاق حقوق خود

حلی‌رغم تمامی مصوبات بین‌المللی، در دفاع از حقوق زنان، متأسفانه اعمال تبعیض علیه زنان به طور گسترده‌ای در کشور ما همچنان ادامه دارد و بسیاری از حقوق اساسی آنها همچنان نقض می‌شود. زنان و دختران یا باید تسلیم شرایط شوند، واقعیت موجود را بپذیرند، از حقوق اساسی خود حرفی نزنند، گوشه‌گیری اختیار کنند، یا باید با شناخت کامل از حقوق اساسی خود، برای تحقق آنها تلاش کنند. زن از هر طبقه‌ای که باشد، یک محرومیت عینی به عنوان زن می‌کند و اگر از اقلیت‌های ملی، طبقات زحمتکش، یا از نژادهای تحقیر شده باشد، محرومیت دیگری هم از این نقطه نظر تحمل می‌کند. واضح است که آگاهی زن از آن محرومیت، زمانی آغاز می‌شود که زن، آگاهی ذهنی بیشتری به آن یافته باشد. ولی وقتی زنی، محرومیت خود را به عنوان زن مورد سؤال قرار داد و علیه آن عصبان کرد، دینامیک این اعتراض، او را به مبارزه علیه تمامی نابرابریهای دیگر خواهد کشاند.

آگاهی زنان را از همین زاویه می‌توان سریع‌تر ارتقاء داد. زیرا یک زن، صرف‌نظر از تعلق آن به یک قشر و طبقه اجتماعی (کارگر، دهقان، معلم، خانه‌دار، کارمند...) در درجه اول، ستم‌کشیدگی‌اش را در «زن بودن» می‌بیند. زن کارگر می‌بیند که مرد کارگر از او بیشتر مزد می‌گیرد و کمتر مورد فشار قرار دارد. زن دهقان می‌بیند که مزد روزها کارش را باید به پدر یا برادر یا شوهرش تحویل دهد. زن خانه‌دار هم باید تمامی کارهای خانه را انجام دهد. از این روزان زودتر می‌تواند به محرومیت شدید خود به عنوان یک زن آگاه شود و آمادگی بیشتری برای تلاش در راه رفع این محرومیت‌ها از خود نشان می‌دهد. در طول تاریخ همواره زن - بدون توجه به جایگاه اجتماعی او - نه تنها در درون طبقه خود بلکه توسط طبقات دیگر مورد تبعیض قرار می‌گرفته است. گرچه سرنوشت زن ستم‌دیده، به سرنوشت مرد استثمار شده پیوند خورده است، اما علاوه بر قیود اقتصادی و طبقاتی، به فشارها و محدودیت‌ها و محرومیت‌های خاص خود نیز دچار هست. اگر به زن و مرد کارگر ستم طبقاتی اعمال می‌شود، اما درون همان سیستم اقتصادی، زن کارگر مجبور به تحمل روابط نادرستی است که از سوی مرد کارگر به او تحمیل می‌شود. همچنین زنانی که به طبقات استثمارکننده وابسته بودند با وجود بسیاری از امکانات مادی باز هم مورد تحقیر و سوءاستفاده و ستم مردان قرار می‌گرفتند. در عین حال جنبش زنان برای دفاع و تحقق خواست‌ها و حقوق اساسی زنان، می‌تواند و باید با دیگر جنبشهای اجتماعی عدالت‌جویانه یا آزادی‌خواهانه پیوندی واقعی برقرار سازد، و به عبارت دیگر در عین داشتن استقلال از دیگر جنبش‌های اجتماعی، بتواند وحدت و یگانگی عمومی میان همه این جنبشها را شکل و تحکیم بخشد.

درست است که تغییر روابط تولیدی در اجتماعی، از بین رفتن مالکیت خصوصی، ورود زنان به نیروی کار اجتماع و به دست گرفتن نقشهای تولیدکننده اجتماعی، از شرایط لازم برای تساوی حقوقی زن و مرد است و چنین شرطی یا تحقق یک تحول اجتماعی عمیق، جامعه عمل می‌پوشد، اما این شرط لازم، به هیچ وجه برای تحقق حقوق زن کافی نیست. وجود جنبش زنان که مسایل ویژه زن را در اجتماع، مطالعه و برای احقاق حقوق زن تلاش می‌کند، تنها عاملی است که می‌تواند احقاق حقوق زن را در جریان تحول اجتماعی تضمین کند. مطالعه انقلاب‌ها، به وضوح نشان می‌دهد که تغییر موقعیت زن در اجتماع، تا چه حد به وجود یک جنبش مستقل زنان در آن انقلاب، بستگی داشته است. واضح است که جنبش زنان نمی‌تواند به تنهایی

کرد و نیز نباید «مسئله زن» را تنها در بعد جنسی خلاصه کرد و حقوق زن را تنها از زاویه آزادی روابط جنسی یا عشق آزاد نگریست که انگار مشکل و معضل اصلی زنان در نداشتن آزادی کامل برای ارضای غرایز جنسی آنها است و یا مثلاً با برداشتن چادر و روسری، زنان مدرن و برابر حقوق با مردان می‌شوند.

چگونه زنان می‌توانند تصویری مثبت و مؤثر از خود نشان دهند، وقتی که از هر عرصه مهم و جدی دور نگه داشته شوند و به آنان جز کارهای کوچک و بی‌ارزش سپرده نشود، وقتی که در عرصه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ستمی مضاعف علیه آنها اعمال می‌شود و حقوق اساسی آنها توسط حکومت و نیز مردسالاران و با اعمال قوانین و سنت ضد زن نقض و لگدمال شود، وقتی که با اعمال تبعیضات جنسی از تحصیل آنها در برخی رشته‌های عملی و حتی از ورزش آنها آنگونه که میل دارند جلوگیری شود، وقتی که کار برابر آنها با مردان نادیده گرفته شود و ثمره رنج و کار و دسترنج آنها هم از جانب انگل‌های اجتماع و هم از جانب «آقا بالاسرهاشان» مورد تعرض و دستبرد قرار گیرد، وقتی که حق آنها برای شرکت فعال و گسیخته در امور سیاسی و اداره کشور تا عالی‌ترین سطوح نقض و نادیده گرفته شود، وقتی که حق اظهار نظر جدی و مؤثر در امور زندگی خصوصی و خانوادگی از آنها سلب شود، وقتی که از مهربانی و دلسوزی و عطوفت آنان برای مطیع ساختن آنها سوءاستفاده شود، وقتی خیرخواهی و فداکاری و از خودگذشتگی داوطلبانه آنها باعث شود تا آنها در دام حيله و فریب و نیرنگ گرفتار شوند، وقتی زنان مایملک مردان قلنداد شوند که تنها باید در چارچوب خانه و آشپزخانه و اتاق خواب به تأمین امیال و نیازهای جسمی و جنسی مردان بپردازند، وقتی باید برای کار و تحصیل و تفریح کردن و چگونه لباس پوشیدن و گردش رفتن و با دیگران معاشرت کردن از مردان اجازه بگیرند، وقتی به زن به عنوان موجودی از نظر فکری ناتوان و از نظر اجتماعی ضعیف و نامطمئن نگاه شود که تنها باید مطیع باشد، حق بلند حرف زدن، حق حرف زدن روی حرف پدر و برادر و شوهر، حق بلندخندیدن نداشته باشد بلکه باید «آهسته برود و آهسته بیاید» و «سر به زیر باشد و به هیچ مردی نگاه نکند» و مسئولیت حفظ و کنترل و هدایت آنها فقط توسط «مردش» صورت پذیرد، وقتی که حقوق اساسی و انسانی آنها قانوناً و رسماً و عرفاً نقض شود، اصل برابری آنها با مردان نفی گردد و رسماً زنان نصف مرد به حساب آیند، وقتی که هرگونه تبعیض و تحقیر و محرومیت و تمکین‌پذیری از شوهر به زنان تحمیل می‌کنند تا فقط مردان با داشتن انواع امتیازات و از جمله حق طلاق و حق ریاست خانواده حق حضانت فرزند و تعدد زوجات آنگونه که می‌خواهند لذت ببرند، و وقتی که حق انتخاب آزادانه زنان در عرصه ازدواج و تعیین همسر یا در عرصه انتخاب و ادامه تحصیل و کار و شغل یا گزینش مسیر زندگی اجتماعی و سیاسی، نقض و لگدمال شود. رهایی یافتن از این بدبختی‌ها، جز با الغای قوانین زن‌ستیز، رفع تحمیلات و محدودیتهای اجباری غیرانسانی علیه زنان، ارتقاء فرهنگ و بینش عمومی جامعه نسبت به زنان، و جز با تسلیم نشدن به قوانین و اندیشه‌ها و افکار واپسگرایانه و جاهلانه، امکان‌پذیر نیست.

- برای رفع تبعیضات علیه زنان و تأمین حقوق اساسی و انسانی آنها، نه فقط عدم تسلیم زنان به شرایط اسارت‌بار و تشدید مبارزه استوار آنها در تحقق حقوق خود، بلکه آگاهی و همبستگی زنان در گسترش این مبارزه حق‌طلبانه و نیز یاری و حمایت آگاهانه مردان ضروری است. مردان باید درک کنند که تنها در گسترش همه‌جانبه تلاش حق‌طلبانه زنان است که قادر خواهند بود تا مادران، خواهران، همسران و پاران اجتماعی خود را از آسیب بیماریهای خطرناک اجتماعی مصون بدارند و تمامی جامعه را نجات بخشند. مردان آزاداندیش درک می‌کنند که فرصت برابر، یک حق است و نه امتیاز.

همبستگی و اتحاد با تلاشهای حق‌طلبانه زنان به خاطر اعتلای شخصیت و مقام زنان و تأمین حقوق انسانی و برابر آنها با مردان، وظیفه همه مردانی است که رهایی زن را جزئی از رهایی انسان می‌دانند و خود را همسنگر این رهایی.

فشرده سه جلد «کاپیتال» اثر کارل مارکس

ایرج اسکندری

کارل مارکس در کتاب کاپیتال تحقیق اقتصادی خود را از تحلیل کالا شروع می‌کند، زیرا ثروت در رژیم اقتصادی بورژوازی به شکل «توده‌ی عظیمی از کالا» جلوه‌گر می‌شود و برای این جامعه کالا در حکم «سلول اقتصادی» است. بنابراین همانطور که در علوم طبیعی تشریح اشکال مقدماتی برای فهم مراحل عالی‌تر ضروری است در علم اقتصاد نیز تحلیل شکل کالائی، مقدم بر بیان اشکال و پدیده‌های دیگر اقتصادی است.

کالا در مرحله اول چیزی است که یکی از احتیاجات انسانی را رفع می‌کند و سپس دارای این خصوصیت است که با کالاهای دیگر قابل مبادله است. از اینجا دو صفت انتزاع می‌شود: یکی صفت مفیدبودن و به مصرف رسیدن و دیگری صفت قابلیت تبدیل. از این دو صفت دو نوع ارزش مختلف ناشی می‌شود: ارزش مصرف و ارزش مبادله. ارزش مصرف از خواص طبیعی و مادیت جسمانی شئی سرچشمه می‌گیرد. زیرا فقط این کیفیت است که ایجاد فایده‌ی بخصوص برای اشیاء می‌کند و با مصرف شدن، یکی از نیازمندیهای انسان را رفع می‌نماید. همانطور که اختلافات ماهوی اشیاء موجب تنوع کیفی می‌شود، تعدد و قابلیت تقسیم آنها نیز سبب تفاوت کمی است. بنابراین هرچیز مفید از دو جهت مورد توجه قرار می‌گیرد: از حیث کیفیت و از لحاظ کمیّت. این ارزشهای مصرف، قطع نظر از اشکال ساختمانهای اجتماعی، اساس مادی ثروت را تشکیل می‌دهند. مثلاً گندم در هر عصر و هر اجتماع به مصرف رفع یکی از احتیاجات ضروری انسان می‌رسد و بنابراین از نظر وی دارای ارزش مصرف است و چون چنین است مال و ثروت محسوب می‌گردد. تجربه‌ی روزانه به ما نشان می‌دهد که مقادیر معینی از این اشیاء مفید با مقادیری از اشیاء سودمند دیگر مبادله می‌شود و اشیائی که از لحاظ کیفیت سودمندی یا یکدیگر مابینت کامل دارد در مقابل هم مبادله می‌گردند. منطقیاً دو چیز وقتی می‌توانند با یکدیگر در رابطه و سنجش قرار گیرند که جهت اشتراکی بین آنها وجود داشته باشد. درعین اینکه اختلافات ماهوی اشیاء شرط اساسی مبادله را فراهم می‌کند، تا در نقطه‌ی معینی وحدت نداشته باشند، مبادله آنها امکان‌پذیر نیست. اگر گندم با گندمی از جنس خود مبادله نمی‌شود برای اینست که منطقیاً موجبی برای این عمل نیست، ولی اگر گندم مثلاً با آهن تعویض می‌شود قطعاً با وجود کلیه‌ی اختلافات کیفی که بین آنها هست، وجه اشتراکی دارند که معاوضه و مبادله آنها را امکان‌پذیر می‌کند. به عبارت دیگر برای اینکه مقدار معینی از یک چیز به مقداری از چیز دیگر بیارزد (یا باصطلاح علمی در رابطه‌ی ارزشی قرار گیرد) باید واحد سنجشی در میان باشد تا قطع نظر از کیفیات مختلف هر یک بتوان آنها را بقدر مشترک خود تحویل نمود. این قدر مشترک، این واحد سنجش قطعاً در خواص جسمانی و سودمندی اشیاء نیست، زیرا چنانکه گفتیم شرط مبادله‌ی دو شئی با یکدیگر اختلاف در سودمندی و کیفیات مادی آنست و وحدت در این خواص موجب منع مبادله می‌شود. بنابراین عامل مشترک نمی‌تواند یک خاصیت طبیعی معین، هندسی، فیزیکی یا شیمیائی کالاها باشد. خواص طبیعی فقط تا اندازه‌ای به حساب می‌آیند که کالاها را قابل استفاده می‌کنند و بالتبقیه ارزش

مصرف بوجود می آورند.

از طرف دیگر اگر درست دقت کنیم رابطه ارزشی که بین دو کالا قرار داده می شود همواره جنبه کمی دارد، یعنی همیشه مقداری از فلان جنس در مقابل مقداری از جنس دیگر قرار می گیرد (مثلاً ۵ کیلوگرم گندم = یک کیلوگرم آهن). بدون شک غرض از این تساوی این نیست که کیفیات طبیعی آهن مساوی با پنج برابر کیفیات فیزیکی یا شیمیائی گندم است و نیز مقصود این نیست که آهن پنج بار از گندم مفیدتر است و همچنین منظور وزن این دو با خاصیت دیگری از این قبیل نیست، زیرا یک کیلوگرم گندم همیشه از حیث وزن مساوی با یک کیلوگرم آهن یا چیز دیگر است و سایر خواص و کیفیات اساساً با برقراری چنین تساوی قابل سنجش نیستند. پس برای تحقیق درباره واحد ارزش مبادله باید به کلی از خواص جسمانی و طبیعی و کیفیات دیگر چشم پیوشیم. در این صورت تنها چیزی که باقی می ماند و در هر دو کالا مشترک است، این است که همه آنها محصول کار انسانی هستند.

ولی انسان به یک نوع کار اشتغال ندارد. شکل کار و نحوه اعمال هر تولیدکننده با نوع کار دیگری فرق دارد و از همین جهت محصولات کار متنوع و بی شمار است. نوع کاری که خیاط انجام می دهد بهیچ وجه شباهتی به کار بنا یا نجار یا دیگری ندارد. پس چگونه است که در مقام مبادله این کالاها با یکدیگر به آسانی معاوضه می شوند؟ توضیح مطلب در اینجاست که در مقام مبادله از فعالیت های مختلف تولیدی که لازمه تقسیم اجتماعی کار و شرط ضروری تولید کالا هستند مانند سایر فواید و کیفیات دیگر کالا (ارزش مصرف) انصراف حاصل می شود و بنابراین آنچه باقی می ماند صرف مقداری از نیروی بشری، یعنی مفید مصرف نمودن دماغ، عضلات، اعصاب و دست یا پای انسان است. این کار عبارت از صرف نیروی ساده ای است که بطور متوسط هر شخص بدون تربیت خاص در ارگانیزم طبیعی خود داراست. کالاهائی که محصول کارهای بغرنج است برای مبادله به ساده ترین کارها تحویل می شود و بنابراین محتوی مقدار معینی از کار ساده می گردد و بدین طریق قابلیت مبادله پیدا می کند. پس ارزشهای مصرف ترکیبی از کارهای مولد مخصوص و متفاوتند، در صورتی که ارزشهای مبادله تجسم ساده ای از کارهای همانند و مساوی هستند. اختلاف در آن کیفیات و وحدت در این صفت سبب منطقی و اساس مبادله هر کالا با کالای دیگری است. بنابراین آنچه که در عموم کالاها مشترک است و مبادله آنها را با یکدیگر امکان پذیر می کند نوع بخصوصی از کار یا شعبه معینی از تولید نیست، بلکه کار مجرد و کلی انسانی است که بطور ساده در هر نوع کالا وجود دارد و سبب امکان مبادلات می گردد.

ارزش جمیع محصولات اجتماع نماینده کلیه نیروی کاری است که برای تولید آنها به کار رفته است و بنابراین می توان مجموع آنها را مانند نیروی کار واحدی تلقی نمود. بدین طریق هر کار نماینده مقداری از زمان کاری است که اجتماعاً برای تولید آن بکار می رود. پس واحد سنجش ارزش عبارت از کار انفرادی یا مطلق نیست، زیرا در این صورت هر قدر بیشتر در تولید محصولی وقت تلف شود باید همانقدر بر ارزش آن افزود. در هر اجتماع نظر به تکامل شرایط و پیشرفت اسباب تولید برای ساختن محصولی مدت زمان متوسطی لازم است و آنچه بیهوده وقت در تولید چیزی صرف شده باشد از کیسه تولیدکننده می رود، چنانکه اگر به عکس برای تولید محصولی با همان شرایط کمتر وقت صرف شده باشد به نفع تولیدکننده خواهد بود. اگر چنین نبود، یا مبادله انجام نمی گرفت و یا منطقیاً هر کس بیشتر تبلی کرده بود محصولش گرانتر بفروش می رفت. همین امر که در مقام مبادله چنین اشکالی پیدا نمی شود دلیل بر اینست که مبادله کنندگان (بدون اینکه متوجه باشند) کار اجتماعی لازم را ملاک تشخیص و میزان مبادله قرار داده اند.

مارکس پس از آنکه ارزش مصرف و ارزش مبادله را دقیقاً تحلیل می کند و صفات دوگانه کار را توضیح می دهد، به تشریح اشکال مختلفه ارزش و شکل نهائی آن یعنی پول می پردازد. برای اینکه اساس و ریشه شکل پولی ارزش را بدست آورد سیر تکامل تاریخی مبادله را از ابتدائی ترین صورت آن شروع می کند و از شکل ساده یا نسبی ارزش که عبارت از مبادله دو کالا در قبال یکدیگر (بصورت معادله ۲۰ ذرع پارچه = یک دست لباس) شکل کلی ارزش و شکل پولی آن را استخراج می نماید.

در پایان این تحقیق مارکس نقشی را که پول در پنهان کردن و اسرارآمیز جلوه دادن روابط اجتماعی تولیدکنندگان انجام می دهد فاش می کند و خاصیت بتی یا «فتیشی» که پول در نتیجه این تحول بدست می آورد نشان می دهد. مارکس وظایف مختلفی را که پول انجام می دهد با دقت بی مانندی تحقیق می کند و با به کار بردن اسلوب تاریخی خویش ریشه های تکامل مبادلات و تولید کالا را بدست می دهد. در کتاب اول سرمایه نظریه خویش را چنین بیان می کند:

«اگر پول را مورد توجه قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد که وجود آن مستلزم درجه ای از تکامل در مبادله کالاهاست.

اشکال مخصوص پول: (معادل ساده کالاها، وسیله گردش، وسیله پرداخت، گنج سازی یا پول عمومی) بر طبق وسعت متغیر یا سطره نسبی هر یک از این وظایف، درجات بسیار مختلف تولید اجتماعی را نشان می دهند:

در دوره ای که محصولات کار به صورت کالا به بازار می آید یعنی دورانی که پول پیدا می شود گردش کالاها بدین صورت انجام می گرفته که کالا به پول و پول با کالای دیگر تعویض می شده است. بنابراین اگر ما علامت کالا را (ک) و علامت پول را (پ) قرار دهیم فرمول گردش کالاها چنین می شود: ک - پ - ک. یعنی فروش کالائی برای خرید کالائی دیگر. ولی به مرور که سرمایه پیدا می شود کم کم این فرمول نیز تغییر می کند و به ضد خویش تبدیل می گردد. در عوض اینکه پول وسیله مبادله بین دو کالا قرار گیرد، کالا وسیله تبدیل پول به مقدار بیشتری پول می شود. در مقابل فرمول ابتدائی فروش برای خرید فرمول جدیدی بدین صورت بدست می آید: پ - ک - پ یعنی خرید برای فروش با مقداری نفع. این مقدار پولی که زائد بر میزان سرمایه ابتدائی بدست آمده است همان چیزی است که مارکس اضافه ارزش می نامد. این پولی که بدین طریق «زیاده» شده همان پدیده ای است که پول را به سرمایه بدل می کند و علامت دوره جدیدی از مناسبات اجتماعی تولید است. اما پول بچه نمی کند و خود به خود زیاد نمی شود. پس این اضافه از کجا ناشی می شود؟ مسلم است که گردش کالاها خود نمی تواند موجد این اضافه ارزش باشد، زیرا اساس مبادله در بازار مبتنی بر داد و ستد معادلین است. توضیح آنکه در بازار معامله کنندگان از دو نوع خریدار و فروشنده خارج نیستند. جز در اجتماعات ابتدائی که تولیدکنندگان خود به بازار می آیند، معمولاً فروشنده محصولی را که عرضه می کند قبلاً از دیگری خریداری کرده است یعنی پیش از آنکه صفت فروشنده پیدا کند خریدار برده است و خریدار به نوبه خود پولی را که همراه دارد از حاصل فروش کالای دیگری تهیه نموده است یعنی پیش از آنکه خریدار شود فروشنده بوده است. بنابراین اگر فرض شود که کلیه فروشندگان به علت مجهولی دارای این امتیاز شوند که کالای خود را بیش از ارزش آن به خریداران بفروشند، چون اساس گردش کالا در بازار مبتنی بر فروش برای خرید است، ناچار به نوبه خود خریدار می شوند و آنچه از طرفی استفاده کرده اند از جانب دیگر از دست می دهند. اگر بعکس فرض شود که خریداران دارای امتیاز مخصوصی هستند که کالا را کمتر از ارزش واقعی می توانند خریداری کنند، چون قبلاً به عنوان فروشنده معادل همین مبلغ ضرر کرده اند،

نفعی که در مورد خرید عایدشان می‌شود در مقابل ضرر جبران می‌شود و بدین طریق چیزی عایدشان نمی‌گردد.

ادعای اینکه نفع تولیدکننده محصولی از اینجا ناشی می‌شود که مصرف‌کننده مال را بیشتر از این ارزش واقعی خود خریداری می‌کند فقط تحریفی از مطالب پیش گفته است. موضوع اینکه تولیدکننده خود به بازار آید یا دیگری به جای او بفروشد تفاوتی در اصل مطلب ایجاد نمی‌کند، زیرا خریدار نیز پول را یا از حاصل فروش محصولی که خود تولید کرده بدست آورده است و یا به عنوان نماینده تولیدکننده محصول به بازار آمده است. بنابراین همواره تولیدکنندگان یا نماینده آنها در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و تصور اینکه مصرف‌کننده بیش از ارزش واقعی بهای کالا را می‌پردازد عیناً مثل این است که فرض شود فروشندگان دارای امتیاز گرانفروشی هستند و چنانچه بیان شد این فرض به هیچ وجه قادر به توضیح اضافه ارزش نخواهد بود، زیرا مجموع نفع، بتایر استدلال فوق، مساوی با مجموع ضرر است و مآلاً چیزی به عنوان اضافه ارزش باقی نمی‌ماند. شاید علت اشکال در این باشد که ما مجموع معاملات بازار را یکجا در نظر گرفته‌ایم و به داد و ستد انفرادی توجهی نکرده‌ایم. فرض کنیم دارنده یک کیلو گندم بتواند با تدابیر و حقه‌بازی کالای خود را که مثلاً ۵۰ ریال می‌ارزد با یک کیلو قند که ۶۰ ریال ارزش دارد مبادله کند. در این صورت با اینکه صاحب گندم ۱۰ ریال از تفاوت ارزش استفاده کرده است، ولی در مجموع ارزش دو مال که ۱۱۰ ریال بوده تغییری حاصل نگریده است. عیناً مثل اینکه فروشنده گندم ده ریال از جیب دارنده قند دزدیده باشد. پول فقط از جیبی به جیب دیگر رفته، ولی در مجموع تغییری حاصل نشده است. بنابراین برای اینکه دارنده پول بتواند واقعاً بر مقدار دارایی خود بیافزاید باید در بازار کالائی بدست آورد که ارزش مصرف آن خود منبع تولید ارزش باشد، یعنی کالائی تحصیل کند که مصرف شدن آن در عین حال ایجاد ارزش نماید. چنین کالائی در بازار وجود دارد و آن نیروی کار انسانی است. قوه کار وقتی به مصرف رسید کار ایجاد می‌کند و کار خریداری می‌کند. ارزش نیروی کار مثل هر کالای دیگر بر حسب مقدار زمان کاری که اجتماعاً برای تولید آن لازم است تعیین می‌شود، یعنی مساوی با مخارجی است که برای زندگی کارگر و خانواده او ضروری است. ولی سرمایه‌دار چون نیروی کار را به این بها خریداری کرده است مانند هر کالای دیگری آنرا به مصرف می‌رساند، یعنی قوه را به فعل و نیروی کار را به کار تبدیل می‌کند. چون ارزش مصرف نیروی کار در نتیجه این معامله به او تعلق یافته است از آن، تا حدی که امکان داشته باشد، استفاده می‌کند و بدین طریق محصولی که از کار بدست می‌آورد زیادتر از بهائی است که در مقابل خرید نیروی کار پرداخته است، زیرا اگر در دوره معینی از تحول اجتماع مقدار زمانی متوسطی که برای تولید نیروی کار لازم است مثلاً مساوی با شش ساعت کار فرض شود و کارگر قانوناً یا عرفاً مجبور باشد ۱۲ ساعت در روز کار کند شش ساعت اول مخارج ضروری تولید نیروی کار را که دارنده پول می‌پردازد تأمین نموده است و شش ساعت اضافی دیگر صرف تولید محصول اضافی می‌شود که مجاناً عاید سرمایه‌دار می‌گردد. این همان اضافه ارزشی است که جستجو می‌گردیم. بنابراین آنچه گذشت مسلم است که اضافه ارزش در جریان تولید بوجود می‌آید، ولی از طرف دیگر نباید این نکته را فراموش کرد که تا محصول به بازار نیاید و در مقابل کالای دیگر قرار نگیرد این اضافه ارزش تحقق پیدا نمی‌کند، یعنی برای تولیدکننده یا دارنده کالا امکان ندارد که در خارج از محیط گردش محصولات یعنی در بازار ارزش متاع خود را نشان دهد و بالتبع پول یا کالا را تبدیل به سرمایه نماید. پس می‌توان گفت که سرمایه در عین اینکه نمی‌تواند از بازار سرچشمه بگیرد، چاره‌ای جز اینکه از آنجا ناشی شود ندارد.

اکنون اگر جریان تولید را دقیقتر مورد توجه قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد که سرمایه بکار رفته دارای دو قسمت مختلف است. قسمتی از سرمایه صرف خرید ادوات تولید از قبیل ماشین‌ها، ابزار و مواد اولیه و غیره شده است و قسمت دیگر به مصرف پرداخت بهای نیروی کار یعنی (دستمزد) کارگران می‌رسد. در جریان کار ارزش قسمتی از سرمایه که صرف ادوات تولید و وسائل کار شده است بدون کم و زیاد به محصولات انتقال می‌یابد. توضیح آنکه ماشین‌ها و ادوات کار هر روز به میزان معینی استعمال می‌شوند و از ارزش خود می‌کاهند، ولی محصولی که به استعانت آنها ایجاد گردیده به همان نسبت ارزش مورد مصرف را در بر می‌گیرد، بطوری که می‌توان گفت تدریجاً ارزش وسائل تولید عیناً به محصولات انتقال می‌یابد. در حقیقت ماشینی که هزار ریال می‌ارزد، اگر بیش از هزار روز کار نکند، یعنی در طی این مدت به کلی اسقاط شود، می‌توان گفت که روزانه یک هزارم ارزش خود را به محصولات انتقال داده است یا به عبارت دیگر روزی یک هزارم ارزش خود مصرف آن ماشین در اثر استعمال از دست رفته است. مواد خام و یا مواد دیگری که در جریان کار به تولید محصول کمک می‌کنند نیز ارزش خود را به محصولات انتقال می‌دهند با این تفاوت که انتقال ارزش این مواد به محض ریال یکجا و یک مرتبه انجام می‌شود، در صورتی که در مورد ماشین‌ها و ادوات کار این انتقال، چنانکه دیدیم، تدریجی است.

بنابراین در جریان تولید، آن قسمت از سرمایه که به صورت وسائل کار یعنی مواد اولیه، مواد کمکی و ادوات و ابزار درآمده‌اند مقدار ارزشی خود را تغییر نمی‌دهند و فقط از جایی به جای دیگر انتقال می‌یابند. به همین جهت مارکس این قسمت از سرمایه را سرمایه ثابت نامیده است. به عکس ارزش قسمت دیگری از سرمایه که تبدیل به نیروی کار شده است در جریان تولید تغییر می‌کند، زیرا چنانکه سابقاً گفتیم، نیروی کار وقتی به مصرف رسید کار انجام می‌شود و در حالی که کار ارزش وسائل تولید را با انتقال دادن به محصول حفظ می‌کند در هر لحظه نیز خود ارزش جدیدی بوجود می‌آورد. این ارزش جدید که به ارزش وسائل تولید افزوده می‌شود و در محصول کار تجلی می‌کند قسمتی صرف تولید معادل ارزش نیروی کار شده (یعنی دستمزد کارگر را جبران کرده است) و قسمت دیگر صرف ایجاد اضافه ارزش گردیده است. ولی به فرض اینکه اضافه ارزش را هم کنار هم بگذاریم همان مقدار ارزشی که در مقابل دستمزد بوجود آمده است به کلی تازه است و در حقیقت ارزش جدیدی است که در جریان کار پدید آمده است. در این مورد برخلاف آنچه که راجع به وسائل تولید بیان شد تغییر شکل و استحاله نیست، بلکه خلقت جدید و آفرینش است. نیروی کار ارزش خود را به محصول انتقال نمی‌دهد، بلکه ارزش جدیدی به وجود می‌آورد که نه تنها جبران قسمت دستمزدی که کارفرما پرداخته است می‌کند، بلکه مقداری هم به صورت اضافه ارزش بر آن می‌افزاید. بنابراین قسمتی از سرمایه که در مقابل خرید نیروی کار به مصرف رسیده است دائماً مقدار ارزشی خود را تغییر می‌دهد و به همین جهت مارکس آن را سرمایه متغیر نامیده است. پس اگر سرمایه ثابت را «ث» و سرمایه متغیر را «م» فرض کنیم رابطه ذیل بدست خواهد آمد: $س = ث + م$ و چون محصول بدست آمد نظر به اینکه مقداری بر مجموع ارزش عوامل تولید افزوده شده است چنین خواهیم داشت: ارزش محصول $= ث + م + ض$ ، یعنی ارزش سرمایه ثابت به اضافه ارزش سرمایه متغیر به علاوه اضافه ارزش (ض). بدین طریق سرمایه اولیه (س) تبدیل به سرمایه دیگری (س پریم) شده است و بنابراین فرمول جدید بدست می‌آید: $س پریم = ث + م + ض$.

اگر در رابطه اول یعنی $(س = ث + م)$ را که مقدار ثابت مساوی با صفر فرض کنیم چنین خواهیم داشت $س = ۰ + م$ یعنی $س = م$.

در این صورت سرمایه بدوی فقط صرف خرید نیروی کار شده است و ادوات و وسائل دیگری در تولید بکار نرفته است و بر طبق همین فرض در رابطه دوم چنین خواهیم داشت: $s = p + m + c$ یا $s = p + m + c$ یعنی ارزش محصول مساوی است با ارزش نیروی کار به علاوه اضافه ارزش. چنانچه مقدار واقعی ارزش محصول را مثلاً ۱۸۰ ریال و قسمتی که صرف تولید معادل ارزش نیروی کار (سرمایه متغیر) شده است ۹۰ فرض نمائیم ۹۰ ریال باقیمانده معرف مقدار مطلق اضافه ارزشی که بدست آمده است خواهد بود. حال اگر اضافه ارزش (ض) را به سرمایه متغیر (م) تقسیم کنیم نسبتی که سرمایه متغیر زائد بر مقدار اولیه خود کسب کرده است بدست خواهد آمد: $\frac{ض}{م} =$ نسبت یا نرخ اضافه ارزش. به عبارت دیگر اگر سرمایه متغیر، چنانکه فرض کرده ایم، ۹۰ ریال و اضافه ارزش نیز معادل همان مقدار باشد نسبت اضافه ارزش چنین خواهد بود: $\frac{ض}{م} =$ یعنی صد درصد در فرمول اول ممکن است (ض) را نیز مساوی با صفر فرض نمود، در این صورت:

$$s = p + m + c \quad \text{یعنی } s = p + m$$

در این حال چون اضافه ارزشی بدست نیامده است ارزش محصول مساوی با مجموع ارزش سرمایه ثابت انتقال یافته و سرمایه متغیر یا به عبارت دیگر چیزی در جریان تولید بر سرمایه ابتدائی افزوده نشده است. ولی عامل (م) در رابطه فوق قابل حذف نیست، زیرا جریان تولید بدون صرف نیروی کار ممکن نیست. پس برخلاف آنچه معمول است نسبت اضافه ارزش از تقسیم آن به مجموع سرمایه بکار رفته حاصل نمی شود، بلکه فقط سنجش اضافه ارزش با سرمایه متغیر این نسبت را بدست می دهد.

پیدایش سرمایه مستلزم وجود دو شرط تاریخی است:

نخستین شرط گرد آمدن مقداری پول در دست افراد و رسیدن اجتماع به مرحله نسبتاً تکاملی از تولید کالا است. شرط دوم وجود عده ای کارگر (آزاد) یعنی کارگری که بتواند بدون هیچگونه محدودیتی نیروی کار خود را بفروشد و نیز فاقد هرگونه وسائل تولید و یا زمین باشد، یا به عبارت دیگر خارج از هر قید اجتماعی و اقتصادی بتواند «آزادانه» نیروی کار خود را به معرض فروش بگذارد. مارکس آن قسمت از کاری را که کارگر برای جبران دستمزد خود انجام می دهد کار لازم و قسمتی که تولید اضافه ارزش می کند کار زائد می نامد. برای اینکه کارفرما بتواند بر مقدار اضافه ارزش بیافزاید یا باید مدت کار روزانه را زیاد کند (اضافه ارزش مطلق) و یا اینکه از قسمت کاری که برای جبران ارزش دستمزد لازم است بکاهد (اضافه ارزش نسبی). تا هنگامی که افزایش ساعات کار روزانه از لحاظ ضعف تشکیلات و قدرت جمعی کارگران امکان پذیر بود این طریق به کار رفت و دولت‌ها برای ازدیاد ساعات کار و پشتیبانی از کارفرما در این زمینه مداخله نمودند (قرن شانزدهم و هفدهم). ولی رفته رفته مبارزه کارگران برای تقلیل مدت کار شدیدتر شد و کار به جایی رسید که دولت‌ها در سده نوزدهم به وضع مقرراتی برای جلوگیری از ازدیاد مدت کار و سپس تصویب قوانینی برای تقلیل آن مجبور گردیدند (قوانین کارخانه‌ها).

مارکس پس از بیان اضافه ارزش مطلق و تشریح تاریخ مبارزه‌ای که طبقه کارگر در راه کوتاه نمودن روزانه کار در کشورهای پیشرفته نموده است به توصیف اضافه ارزش نسبی می پردازد و با دقتی بی مانند طرق مختلف بدست آوردن اضافه ارزش نسبی را تحلیل می نماید.

تئوری اضافه ارزش نسبی را می توان به طریق ذیل خلاصه نمود:

روزانه کار را ده ساعت فرض کنیم به طوری که مثلاً شش ساعت آن برای جبران نیروی کار و چهار ساعت دیگر جهت تولید اضافه ارزش صرف شود. اگر سرمایه دار به هفتی طبیعی یا اجتماعی نتواند بر ساعات کار بیافزاید و یا

میسر نشود که با شدت بیشتری از کارگران بهره کشی نماید ممکن است با کوتاه کردن قسمتی از مان کار که صرف جبران دستمزد کارگر می شود یعنی با کاستن مدت کار لازم مقدار اضافه ارزش را زیاد کند. اگر مثلاً برای وی میسر شود که مدت کار لازم را از شش ساعت به پنج ساعت تقلیل دهد بدون اینکه تغییری در ساعات روزانه کار حاصل گردد در حقیقت معادل یک ساعت برکاری که صرف تولید اضافه ارزش می شود افزوده است و بدین طریق مقدار اضافه ارزش نسبت به مجموع روزانه کار افزایش یافته است. به همین جهت این نوع اضافه ارزش را مارکس اضافه ارزش نسبی نامیده است. برای اینکه اضافه ارزش نسبی بدست آید باید مدت زمانی که برای تولید کالاها می شود مصرف کارگران لازم است کوتاهتر شود یا به عبارت دیگر باید به نیروی تولیدی کار به نحوی اضافه شود که تولید همان مقدار از کالا مستلزم صرف مقدار کمتری کار باشد. رسیدن بدین منظور به نوبه خود مستلزم تغییرات و تحولات شایسته‌ای در شرایط فنی و اجتماعی کار و طرق تولید است. ولی برای اینکه در ارزش نیروی کار تقلیل حاصل شود به نحوی که سرمایه دار بتواند قسمت دیگر روزانه کار را که مربوط به تولید اضافه ارزش می شود بیشتر کند، باید در صنایعی که محصولات آن مواد عادی مورد مصرف کارگران را تأمین می کند یعنی در صنایع مربوط به تولید وسائل لازم زندگی نیروی بارآور کار ترقی نماید.

واضح است سرمایه دار که در نتیجه بالا بردن نیروی بارآور کار قیمت محصول را پائین می آورد منظورش این نیست که ارزش نیروی کار و بالتجیه مدت کار لازم را تقلیل دهد. مقصود سرمایه دار فقط افزایش اضافه ارزش و به دست آوردن سهم بیشتری در محصول است. ولی غریزه ذاتی و تمایل دائمی سرمایه اینست که قوه بارآور کار را زیاد کند تا قیمت کالاها و در نتیجه قیمت خود کارگر تنزل نماید. بنابراین جریان واحدی، هم بهای اجناس را تنزل می دهد و هم بر مقدار اضافه ارزش می افزاید. همین وحدت جریان است که موجب تسهیل مغالطه در خصوص نقش حقیقی سرمایه دار شده است. می گویند اگر سرمایه داری فقط در جستجوی ارزش مبادله و سود است چگونه دائماً خود ارزش مبادله کالاها را تنزل می دهد؟ تئوری اضافه ارزش نسبی مارکس راه حل این معما را به دست می دهد و ثابت می کند که منظور از بالا بردن نیروی بارآور کار بدست آوردن منافع بیشتری از طریق تنزل بهای نیروی کار است.

در رژیم سرمایه داری منظور از تنزاید دائمی نیروی بارآور کار کوتاه کردن قسمتی از روزانه کار است که کارگر طی آن باید برای جبران دستمزد خویش کار کند تا در نتیجه قسمت دیگری از روزانه کار که به نفع سرمایه دار تمام می شود تطویل گردد. در ضمن تحلیل پیدایش اضافه ارزش نسبی مارکس مراحل اصلی و تاریخی را که طی آن سرمایه داری طرق مختلفه از دیاد نیروی بارآور کار را بدست آورده است شرح می دهد.

مرحله اول را مارکس همکاری ساده نامیده است. در این مرحله عده کثیری از کارگران در محل و زمان معین تحت نظارت سرمایه دار به تولید نوعی از کالا یا اجرای کار مشخصی گماشته می شوند. بدین طریق قدرت جمعی کارگران جانشین نیروهای فردی هر یک از آنها می شود و کارفرما از این نیروی جمعی که بر حاصل کار خود به خود می افزاید مجاناً استفاده می کند، زیرا وی فقط مزد انفرادی کارگران را می پردازد، ولی از نتیجه عمل جمعی آنها استفاده می برد. این شکل از همکاری در ازمنه قدیم نیز معمول بوده و فراعنه مصر و شاهان ایران و چین و هند نیز از آن برای ساختن ابنیه و آثار عظیم استفاده کرده اند و در دوران اولیه سرمایه داری نخستین طریقه از دیاد نیروی بارآور کار همین همکاری ساده یعنی افزایش کمی و عددی کارگران بوده است. در مورد همکاری ساده در عین اینکه کارگران متفقاً برای

انجام نقشه مبنی کار می‌کنند همه به یک نوع کار اشتغال دارند یعنی مثلاً همه خشت می‌زنند، نیمه بالا می‌دهند، ماله می‌کشند و یا گل می‌ریزند. ولی چون در ابزار و آلات کار و وسائل تولید و مواد اولیه و همچنین در مورد ابنیه‌ای که برای محل کار لازم است صرفه‌جویی می‌شود و از طرف دیگر، چنانکه گفتیم، قدرت جسمی کارگران موجب ازدیاد نیروی بارآور کار می‌شود، این طریقه خود انقلابی در تولید ایجاد می‌کند که با به کار بردن همان عده از کارگران بطور انفرادی امکان‌پذیر نیست.

مرحله دوم تقسیم کار و مانوفاکتور - مانوفاکتور که یکی از اشکال همکاری است در اوائل دوره سرمایه‌داری تعمیم می‌یابد و کم‌کم صفت مشخص تولید دوره سرمایه‌داری می‌گردد. این طریقه تولید که از اواسط قرن شانزدهم تا ثلث آخر سده هجدهم عمومیت داشته از دو منبع مختلف سرچشمه گرفته است: نخستین منبع مانوفاکتور و ساده‌ترین صورت آن که در حقیقت یکی از ابتدائی‌ترین اشکال همکاری است عبارت از اینست که عده‌ای از کارگران یک حرفه و یا یک صنف را با یکدیگر در محل معینی جمع کنند تا هر یک از آنها در مکان مشترکی به‌مدد شاگردان خود مستقلاً به‌ساختن و پرداختن آن چیزی که صنعت آنهاست اشتغال ورزند. بدین طریق هر یک از کارگران به‌تنهایی تمام مراحل مختلف تولید محصول را همچنانکه در خارج از کارگاه به‌جا می‌آورده‌اند در درون آن انجام می‌دهند.

نوع دیگر مانوفاکتور از اینجا پیدا شده است که سرمایه‌دار کارگرانی را که به‌حرفه‌های مختلف و مستقل از یکدیگر اشتغال داشته، ولی کار هر یک آنها مکمل کار دیگری بوده است، در محل معینی گرد آورده تا در عین اینکه هر کدام از آنها مستقلاً کار مخصوص به‌خود را انجام می‌دهند، محصولی که نتیجه کار مجموع آنهاست یکجا بدست آید. مثلاً در قدیم برای ساختن کالسکه آهنگر، نجار، سراج، خیاط، شیشه‌ساز، نقاش و غیره هر یک به‌توبه خود جداگانه سهمی داشته‌اند. کم‌کم در نتیجه ازدیاد تقاضای این کالاهای سرمایه‌داران برای اینکه بتواند مقدار زیادی از آن را در کمترین مدت تحویل دهند کلیه این کارگران مختلف را در کارگاه معینی جمع کردند و بدین طریق مانوفاکتور کالسکه‌سازی را بوجود آوردند.

همکاری ساده در هر دو نوع از مانوفاکتور رفته رفته موجب پیدایش تقسیم کار دقیق‌تر و منطقی‌تری می‌شود. کم‌کم هر یک از کارگران در نوع بخصوص یا قسمتی از کار تخصص پیدا می‌کند و به‌جای اینکه عملیات مختلفه متوالیاً به‌وسیله یک کارگر انجام شود، هر یک از کارگران به‌اجرای قسمتی از کار گماشته می‌شوند و در تلقیق مجموع عملیات جزئی آنها محصول مورد نظر ساخته می‌شود. بدین طریق چون هر یک از کارگران منحصرأ به‌ساختن قطعه‌ای از محصول اشتغال دارد مجرب‌تر و آزموده‌تر می‌شود و در عین اینکه کلیه مهارت و شایستگی خود را صرف بالا بردن کیفیت محصول می‌کند سرعت کار نیز افزایش می‌یابد و همچنین ابزار و ادوات کار در نتیجه تفکیک عملیات مختلفه کاملتر می‌شوند و به‌تناسب کار مخصوصی که انجام می‌گردد اشکال جدیدی پیدا می‌کنند و این تکمیل ابزار و آلات خود به‌ازدیاد ثمربخشی کار کمک می‌کند.

تقسیم مانوفاکتوری کار در عین اینکه موجب ترقی و توسعه نیروی تولیدی و افزایش بارآوری کار می‌شود و از نظر تاریخی یکی از مراحل تکامل اقتصاد بشر محسوب می‌گردد بر درجه استثمار کارگران می‌افزاید، زیرا خود یکی از طرق تولید اضافه ارزش نسبی است. با این وصف چون استعدادهای شخصی و درجه مهارت و استادی کارگر هنوز رکن اساسی تولید محسوب می‌گردید، مانوفاکتور نمی‌توانست عملاً بر تمام شئون تولیدی اجتماع تسلط یابد و بطور اساسی شیوه تولید را منقلب نماید. ولی تکامل داخلی رژیم مانوفاکتوری عاملی به‌وجود آورد که در عین زائل کردن موانعی که سد راه

پیشرفت شده بود، خود مانوفاکتور را نیز از بین برد.

توضیح آنکه یکی از اقسام مانوفاکتور کارگاهی بود که ابزار و آلات تولیدی می‌ساخت. این کارگاه که خود در نتیجه تقسیم کار مانوفاکتوری بوجود آمده بود کم‌کم تحول یافت و دستگاههای پیچیده‌تر و آلات بفرنجتری ساخت، تا سرانجام به‌ایجاد چیزی که نافی مانوفاکتور است یعنی ماشین موفق گشت. با پیدایش ماشین عرابی که هنوز در اثر وابستگی کار به‌استعدادهای فردی، در سر راه تسلط سرمایه باقی مانده بود بر طرف شد و راه برای سرایت رژیم سرمایه‌داری به کلیه شئون اقتصادی همار گردید.

مرحله سوم - ماشینیس و صنعت بزرگ - در رژیم مانوفاکتوری نیروی کار مبداء انقلاب در شیوه تولید است، ولی در صنعت بزرگ و وسیله کار این انقلاب را به‌وجود می‌آورد. هر مکانیسم تکامل یافته‌ای مرکب از سه قسمت اصلی است: دستگاه محرک (موتور)، دستگاه انتقال و بالاخره افزار ماشین یا ماشین کار. دو قسمت اول مکانیسم فقط به‌منظور حرکت دادن افزار ماشین و بکارانداختن آن تعبیه شده‌اند و در حقیقت باید گفت تا زمانی که افزار ماشین پیدا نشد تنها کشف قوه بیخار یا هر قوه دیگری کافی برای ایجاد انقلاب صنعتی نبود. لیکن پیدایش افزار ماشین موجب استفاده از قدرت بخار و انقلاب صنعتی گردید.

مارکس پس از آنکه ماشین را تعریف می‌کند و نقش مهم افزار ماشین را در تولید بیان می‌نماید به‌انقلابی که پیدایش ماشین در طرز تولید ایجاد نموده می‌پردازد و ضرورت تحول اساس تولید و سرایت ماشین را از شعبه‌ای به‌شعبه دیگر صنعت شرح می‌دهد تا آنجا که صنعت بزرگ اجباراً دست از مانوفاکتور می‌کشد و ماشین را نیز به‌وسیله ماشین می‌سازد و در خاتمه چنین نتیجه می‌گیرد که ماشینیس با کار مشترک و منظم جمعی ملازمه دارد، زیرا ماهیت وسائل تولید همکاری منظم را به‌یک ضرورت فنی تبدیل می‌کند.

پس از بیان مبانی اضافه ارزش، مارکس به‌تحلیل اثبات سرمایه یعنی تبدیل قسمتی از اضافه ارزش به‌سرمایه و استفاده از آن برای تجدید تولید، می‌پردازد.

علمای اقتصاد کلاسیک تصور می‌کردند که کلیه اضافه ارزش تبدیل یافته به‌سرمایه، صرف سرمایه متغیر می‌شود یعنی به‌مصرف خرید نیروی کار می‌رسد. مارکس ثابت می‌کند که این نظریه به کلی اشتباه است، زیرا قسمتی از سرمایه انباشته شده تبدیل به‌وسائل تولید می‌شود و قسمت دیگر صرف خرید نیروی کار می‌گردد. چنانکه سابقاً گفتیم اضافه ارزش تنها از سرمایه متغیر سرچشمه می‌گیرد، زیرا در جریان تولید ارزش سرمایه ثابت عیناً به‌محصول انتقال می‌یابد و بنابراین نمی‌تواند ارزش جدیدی ایجاد کند. از این مقدمه چنین نتیجه می‌شود که سود سرمایه‌دار از اضافه ارزش ناشی می‌شود و منطقیاً باید مساوی با آن باشد. اگر اجتماع سرمایه‌داری را یکجا در نظر بگیریم این نتیجه کاملاً صحیح و صادق است یعنی مجموع سود سرمایه‌داران مساوی با مجموع اضافه ارزشی است که در مدت مفروضی در اجتماع بدست آمده است. ولی چنانچه سرمایه‌داران را جدا جدا مورد مطالعه قرار دهیم مشاهده می‌کنیم که سهم هر یک از آنها در مجموع اضافه ارزش اجتماع کاملاً متناسب با سرمایه متغیری که در جریان تولید صرف کرده‌اند نیست. علت این انحراف اینست که چون در اجتماع سرمایه‌داری هر صاحب سرمایه‌ای متوجه نفع شخصی خویش است ترکیبات مختلفی در سرمایه ثابت و متغیر بوجود می‌آید و سود سرمایه‌دار تنها بر طبق سرمایه‌ای که به‌عنوان دستمزد خرج شده است حساب نمی‌شود؛ به‌عبارت دیگر مجموع سرمایه‌ای که به کار افتاده است (اعم از سرمایه ثابت و متغیر) با اضافه ارزشی که به‌دست می‌آید سنجیده می‌شود و سود شخصی بر طبق کسری که صورت آن را اضافه ارزش و مخرجش را کلیه سرمایه بکار رفته تشکیل می‌دهد جستجو می‌شود. و نظر به‌اینکه در هر

مؤسسه رابطه معنی بین سرمایه ثابت و متغیر وجود دارد سود سرمایه دار برطبق ترکیبی که این رابطه پیدا می کند کم و زیاد می شود. این رابطه را مارکس «ترکیب آلی» سرمایه می نامد.

واضح است هر قدر در ترکیب آلی سرمایه سهم سرمایه متغیر بیشتر باشد به همان مقدار سود سرمایه دار بیشتر خواهد بود، زیرا اضافه ارزش تولید شده، که در صورت کسر قرار می گیرد، بزرگتر است و بالتیجه خارج قسمت بزرگتر خواهد بود. برای روشن شدن مطلب چند ترکیب آلی مختلف را با یکدیگر مقایسه می کنیم و برای تسهیل کار فرض می کنیم که در کلیه این موارد نرخ اضافه ارزش صد در صد است یعنی نیروی کار مورد استفاده، اضافه ارزشی کاملاً مساوی با ارزش خود ایجاد کرده است.

مجموع سرمایه ها	اضافه ارزش	نرخ سود انفرادی
ث = سرمایه ثابت م = سرمایه متغیر		
۱- ۸۰ + ۲۰ م	۲۰	۲۰%
۲- ۷۰ + ۳۰ م	۳۰	۳۰%
۳- ۶۰ + ۴۰ م	۴۰	۴۰%
۴- ۸۵ + ۱۵ م	۱۵	۱۵%
۵- ۹۵ + ۵ م	۵	۵%

به طوری که در جدول فوق ملاحظه می شود هر قدر نسبت سرمایه متغیر بیشتر است نرخ سود نیز بالاتر است و بعکس هر اندازه که سرمایه ثابت به نسبت بیشتری ترکیب یافته است نرخ سود ضعیف تر می گردد.

حال اگر فرض کنیم که مجموع سرمایه هائی که در اجتماعی در مدت معینی بکار رفته است مساوی با همین پنج قلم باشد مجموع سرمایه ثابت جمله مساوی با ۳۹۰ و جمع سرمایه متغیران مساوی با ۱۱۰ خواهد بود. و چون نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ فرض شده است مجموع اضافه ارزش تولید شده ۱۱۰ خواهد بود. اکنون اگر مجموع اضافه (۱۱۰) را به مجموع سرمایه های ثابت و متغیر تقسیم کنیم، آنگاه متوسط نرخ سود ۲۲٪ خواهد بود.

بنابراین سرمایه داری که ترکیب آلی سرمایه هایش به نحوی است که سرمایه ثابت وی نسبت به سرمایه متغیر به مقدار زیادی از حد متوسط اجتماعی تجاوز می کند نرخ اضافه ارزشش از نرخ متوسط بسیار پائین تر است و بالعکس سرمایه هائی که بر خلاف این ترتیب ترکیب یافته اند (یعنی نسبت سرمایه ثابت به متغیر کمتر از معدل اجتماعی است) اضافه ارزش بیشتری دارند. ولی در اجتماع سرمایه داری، چون رقابت آزاد سرمایه ها را بطرف آن ترکیبی می کشاند که بیشتر سود می دهد، این اختلاف خود به خود تعدیل می شود و بالتیجه نرخ متوسط سود عمومیت پیدا می کند. بدین طریق هر یک از سرمایه داران به جای اینکه بر طبق اضافه ارزشی که در مؤسسه وی تولید شده است استفاده کند سودی به نسبت سرمایه واقعی (ثابت و متغیر) که در جریان کار صرف کرده است برمی دارد. ولی در عین حال سود عموم سرمایه داران یا هم در مدت مفروض مساوی با مجموع اضافه ارزش تولید شده است و به همین جهت سود هر سرمایه دار جدا گانه این نیست که اضافه ارزش زیادتری تولید نماید، بلکه صلاح شخصی او در این است که در بدست آوردن سود بیشتری کوشش نماید.

پس از آنکه مرحله تولید پیموده شد، برای اینکه سرمایه دار محصول را به پول تبدیل نماید باید کالای تولید شده را به بازار بفرستد. در مقابل چه بها با قیمتی سرمایه دار کالای خود را می فروشد؟ و قیمت بازار تا چه اندازه با

ارزش کالا تطبیق می کند؟ در این مورد نیز اگر مجموع تولید اجتماع در مدت مفروض در نظر گرفته شود مسلم است که حاصل جمع ارزش کلیه کالاهای تولید شده مساوی با مجموع قیمتها خواهد بود. ولی اگر هر یک از مؤسسات یا شعب مختلفه صنعت را جدا جدا در نظر بگیریم مشاهده خواهیم کرد که قیمتها کم و بیش از ارزش انحراف حاصل می کنند. علت این انحراف را باید در این نکته جستجو نمود که در نتیجه رقابت هر سرمایه دار مجبور است جنس خود را بر طبق قیمت تولید یعنی سرمایه مصرف شده با اضافه حد متوسط سود حساب نماید.

برای توضیح مطلب فرض می کنیم که شعب مختلفه صنعت جامعه منحصر به پنج رشته است مثلاً بدین قرار: فلزکاری، شیمیائی، داروسازی، صنایع چرم و پوست، صنایع نساجی. مقدار سرمایه های ثابت و متغیر بکار رفته در هر یک از پنج رشته مزبور را نیز، برای احتراز از پیچیدگی، یکصده واحد فرض می کنیم (مثلاً یکصده هزار یا یکصده میلیون تومان)، ولی چنین قرار می دهیم که ترکیب آلی هر یک از این رشته های پنجگانه، یعنی نسبت بین سرمایه ثابت و متغیر هر یک از آنها، مثلاً به ترتیب ذیل متفاوت باشد: اولی ۸۰ واحد سرمایه ثابت و ۲۰ واحد سرمایه متغیر، دومی ۷۰ ثابت و ۳۰ متغیر، سومی ۶۰ ثابت و ۴۰ متغیر، چهارمی ۵۰ ثابت و ۵۰ متغیر، پنجمی ۴۰ ثابت و ۶۰ متغیر. باز برای احتراز از بغرنجی مطلب فرض می شود که نرخ اضافه ارزش در هر پنج رشته یکی است و برابر ۱۰۰٪ و نیز به همین منظور فرض می کنیم که در هر پنج رشته فوق الذکر سالیانه سرمایه های ثابت تماماً به محصول انتقال می یابند. بنابراین در رشته فلزکاری اضافه ارزش تولید شده مساوی با ۲۰، در صنایع شیمیائی ۳۰، در داروسازی ۴۰، در صنایع چرم و پوست ۵۰ و در نساجی ۶۰ و ارزش محصولات در اولی ۱۲۰، در دومی ۱۳۰، در سومی ۱۴۰، در چهارمی ۱۵۰ و در پنجمی ۱۶۰ و در مجموع برابر با ۷۰۰ واحد خواهد بود. چنانچه مجموع اضافه ارزشهای رشته های پنجگانه را به مجموع سرمایه های بکار رفته تقسیم کنیم آنگاه نرخ متوسط سود ۴۰٪ خواهد بود (۴۰ = $\frac{160}{400}$) و لذا بهای تولید هر یک از آنها نیز مساوی با ۱۴۰ واحد می شود. می توان به وسیله جدول ذیل انحراف بهای تولید را از ارزش کارها به سهولت دریافت:

مجموع سرمایه ها	اضافه ارزش	ارزش کالا	ارزش کالا	بهای تولید	انحراف بهای تولید از ارزش
۱- ۸۰ + ۲۰ م	۲۰	۱۲۰	۱۲۰	۱۴۰	+ ۲۰
۲- ۷۰ + ۳۰ م	۳۰	۱۳۰	۱۳۰	۱۴۰	+ ۱۰
۳- ۶۰ + ۴۰ م	۴۰	۱۴۰	۱۴۰	۱۴۰	صفر
۴- ۵۰ + ۵۰ م	۵۰	۱۵۰	۱۵۰	۱۴۰	- ۱۰
۵- ۴۰ + ۶۰ م	۶۰	۱۶۰	۱۶۰	۱۴۰	- ۲۰
جمع کل سرمایه ها	۲۰۰	۷۰۰	۷۰۰	۷۰۰	-
۳۰۰ + ۲۰۰ م					
۵۰۰ =					

چنانکه ملاحظه می شود قیمت هر یک از مؤسسات بر طبق اضافه ارزشی که تولید شده است بدست نیامده، بلکه بهای هر جنس از روی قیمت تولید یعنی مجموع سرمایه مصرف شده با اضافه نرخ متوسط سود حساب شده است. بدین طریق هر مؤسسه بر طبق ترکیب آلی سرمایه های خویش سهم معینی بدست می آورد. ولی اگر مجموع قیمتها را در نظر بگیریم این انحرافات از میداء ارزش بر طرف می گردد. مثلاً اگر ۵ ترکیب آلی جدول مورد مثال را به منزله مجموع سرمایه بکار رفته اجتماع در مدت معینی فرض کنیم ملاحظه خواهیم کرد که دو قلم از محصولات تولید شده ۳۰ واحد بالاتر از ارزش و ۲

قلم دیگر ۳۰ واحد کمتر از ارزش حقیقی خود فروخته شده‌اند یعنی سود و زیان در نتیجه احوال نرخ متوسط سود و تقسیم مساوی کل اضافه ارزش در اجتماع یکدیگر را تعدیل نموده‌اند. و این امر طبیعی است، زیرا در اجتماعی که تولیدکنندگان بطور مستقل و مجزا از یکدیگر عمل می‌کنند و فقط ارتباط آنان با یکدیگر به وسیله بازار است قوانین جز اینکه به صورت متوسط و کلی خود ظهور کنند و تفاوت‌های انفرادی را جبران نمایند به نحو دیگری نمی‌توانند احوال شوند.

سرمایه‌دار کلیه اضافه ارزش تولیدشده را به مصرف شخصی نمی‌رساند، بلکه قسمتی از آن را به سرمایه سابق خود می‌افزاید و برای بدست آوردن سود بیشتری استفاده می‌کند. از نو تبدیل کردن اضافه ارزش به سرمایه را مارکس انباشت سرمایه نامیده است. مارکس جریان انباشت شدن سرمایه و بکار رفتن قسمتی از اضافه ارزش پیشین را در تولید سرمایه‌داری بیان می‌نماید و با تجزیه و تحلیلی عمیق ثابت می‌کند که به فرض ادعای سرمایه‌داران با طرفداران آنها مبنی بر اینکه سرمایه اولیه از راه مشروع بدست آمده است این سرمایه در جریان تجدید تولید بطور کلی مستملک می‌شود و پس از چندی کلیه سود سرمایه‌دار مستقیماً از حاصل زحمت کارگران بدست می‌آید. و سپس با دلائل و شواهد تاریخی طرق انباشت نخستین سرمایه‌ها را بیان می‌کند و نشان می‌دهد چگونه در ابتدای دوران سرمایه‌داری این انباشت بدوی با زور و حنف، در نتیجه غصب اراضی دهقانان و چپاول وسائل تولید کارگران و دزدی زمینهای خالصه و اسلوب استعماری و غیره بوقوع پیوسته است.

چنانکه سابقاً ذکر شد تمایل دائمی سرمایه این است که نیروی بارآور کار را زیاد کند تا بهای کالاها و در نتیجه بهای خود کارگر تنزل یابد. بنابراین انباشت سرمایه به نوبه خود نیروی بارآور کار را زیادتر می‌کند یعنی دائماً قسمت بزرگتری از سرمایه صرف تهیه آلات و ادوات کار (سرمایه ثابت) می‌شود و بخش نسبتاً کمتری از آن در خرید نیروی کار (سرمایه متغیر) بکار می‌رود. به عبارت دیگر تمایل ذاتی سرمایه‌دار این است که بر مقدار نسبی سرمایه‌های ثابت بیافزاید و بالتسویه از مقدار سرمایه متغیر بکاهد. بدین طریق تدریجاً به نسبتی که حجم سرمایه‌ها، با انباشت قسمتی از اضافه ارزش تولید شده، زیاد می‌شود بیش از پیش ثروت اجتماع در دست سرمایه‌داران جمع می‌گردد و مبنای تولید سرمایه‌داری و شیوه‌های مخصوص به آن کامل تر می‌گردد.

هر سرمایه شخصی عبارت از گردآئی (Concentration) مقداری از وسائل تولید در دست سرمایه‌دار و حکومت وی بر عده‌ای از کارگران است. از یک طرف از دید سرمایه‌های فردی سبب تقسیم و تجزیه سرمایه‌ها می‌شود و از طرف دیگر به وسیله رقابت آزاد موجدات تمرکز (Centralisation) آنها را فراهم می‌آورد. پیدایش اعتبارات و بانکها بر قدرت سرمایه‌داران بزرگ می‌افزاید و پس از آنکه رقبا با این اسلحه مخوف به زانو در آمدند سرمایه‌های پراکنده جمع‌آوری می‌شوند. و بدین طریق وسیله خاص دوران تمرکز سرمایه‌داری به وجود می‌آید. تمرکز به نوبه خود انباشت سرمایه‌ها را تسریع می‌کند و با گردآوردن و متشکل کردن سرمایه‌های پراکنده بردرجه شتاب و سرعت آن می‌افزاید.

توسعه روزافزون نیروی بارآور کار تغییرات فاحشی در ترکیب آلی سرمایه‌ها بوجود می‌آورد و در هر تغییر و تحولی، چون نسبت سرمایه ثابت به متغیر زیاد می‌شود، عده‌ای از کارگران از کار محروم می‌شوند. بنابراین یکی از نتایج مستقیم انباشت و تمرکز سرمایه‌ها پیدایش جماعتی از کارگران زائد بر میزان احتیاجات سرمایه است. این پدیده را که مخصوص به دوران سرمایه‌داری است مارکس «اضافه جمعیت نسبی» نامیده است. ولی این

افزایش نسبی نفوس کارگری به نوبه خود به جریان انباشت سرمایه‌ها کمک می‌کند و حتی یکی از شرایط وجودی شیوه تولید سرمایه‌داری می‌گردد، زیرا بدین طریق یک نوع «ارتش احتیاط» یا ذخیره‌ای برای صنعت به وجود می‌آید که همواره تحت اختیار سرمایه است و می‌تواند خارج از تغییرات و حدود طبیعی نفوس هر موقع که تحولات سرمایه ایجاد نماید این نیروی احتیاط را به زیر پرچم بخواند و یا مرخص کند. در واقع جریان انباشت سرمایه‌ها به درجه‌ای می‌رسد که از حدود یک یا چند صنعت تجاوز کرده، لایرز می‌شود و ناچار است که یا شعب قدیمی صنایع را توسعه بخشد و یا این که بطرف رشته‌های جدیدی سرازیر شود. در این صورت لازم است که چنین ارتش ذخیره‌ای از کارگران در اختیار باشد تا بتوان بدون اینکه لطمه‌ای به اوضاع موجود وارد گردد عده‌ای از آنان را به کارگماشت. و نیز چون تولید سرمایه‌داری بطور تناوب از بحرانی به بحران دیگر و از دوره رونقی به دوره دیگر می‌رود دائماً احتیاج به جذب و دفع کارگران دارد و این میسر نمی‌شود مگر اینکه چنین نیروی ذخیره‌ای در اختیار باشد. بدین طریق هر قدر ثروت اجتماع سرمایه‌داری زیادتر می‌شود به همان نسبت عده این نیروی احتیاط کارگری افزایش می‌یابد و فقر و پریشانی طبقه کارگر را فرا می‌گیرد. این قانون مطلق و کلی انباشت سرمایه در دوران سرمایه‌داری است و مانند هر قانون دیگری نظر به اوضاع و احوال و جریان وقایع تغییرپذیر است. بنابراین در رژیم سرمایه‌داری انباشت ثروت در یک قطب موازی با انباشت فقر در قطب دیگر است.

چنانکه تذکر دادیم از دید نیروی بارآور کار مستلزم ترقی دادن سرمایه ثابت است و چون جستجوی سود بیشتر و انباشت سرمایه دائماً سرمایه‌داران را به ازدیاد بخش ثابت وای دارد، ترکیب آلی سرمایه‌ها یعنی نسبت سرمایه ثابت به متغیر نیز ضرورتاً تغییر می‌کند و ناچار سهم نسبی سرمایه متغیر رفته رفته کوچک می‌شود. ولی بنابر توضیحاتی که سابقاً دادیم اضافه ارزش تنها از سرمایه متغیر سرچشمه می‌گیرد. بنابراین نرخ سود (که نسبت اضافه ارزش به مجموع سرمایه، اهم از ثابت و متغیر، است) منطقیاً تنزل می‌کند. توضیح آنکه نرخ سود به وسیله کسر ذیل نموده می‌شود:

اضافه ارزش

سرمایه ثابت + سرمایه متغیر

پس هر قدر سرمایه ثابت که تأثیری در تولید اضافه ارزش ندارد و عیناً به محصول نقل می‌شود بزرگتر شود ناچار منجر کسر بزرگتر و خارج قسمت آن کوچکتر خواهد شد. کارل مارکس این پدیده را «تمایل نزولی نرخ سود» نامیده است. تمایل نزولی نرخ سود یکی از عمده‌ترین تناقضاتی است که از اساس رژیم سرمایه‌داری سرچشمه می‌گیرد، زیرا پویه سود و سود اضافی، خود موجب سقوط نرخ سود می‌گردد. برای اینکه سرمایه‌دار بتواند ضرری که از تنزل نرخ سود عاید می‌شود جبران نماید مجبور است بر حجم سرمایه خود بیافزاید و چون ناگزیر قسمتی از این سرمایه اضافی صرف سرمایه ثابت می‌شود مجدداً بهمان نسبت نرخ سود تنزل می‌کند. پس انباشت سرمایه موجب تنزل نرخ سود است و نزول نرخ سود بر حجم سرمایه انباشته شده می‌افزاید و چون هر دو به گردآمدن و تمرکز یافتن سرمایه‌ها کمک می‌کنند ناچار مقدار سرمایه ثابت به نسبت بیشتری بزرگ می‌شود و باز نرخ سود بیشتر سقوط می‌کند.

از این مقدمات چنین نتیجه می‌شود که تولید سرمایه‌داری بدون توجه به احتیاجات و مصرف اجتماع بنابر قوانین جبری و ذاتی خود توسعه می‌یابد و چون دائماً بروسائل تولید و نیروی بارآور کار افزوده می‌شود مقدار محصولی که به بازار برای فروش ریخته می‌شود رو به تزاید می‌رود. از طرف دیگر سرشت تولید سرمایه‌داری چنانکه گفتیم ایجاد می‌کند که اکثر

تولیدکنندگان (کارگران) از خرید قسمت اعظم آنچه خود به وجود می آورند محروم باشند، زیرا وسائل خرید لازم را در اختیار ندارند و نیز کارگران برای اینکه بتوانند در حدود احتیاجات ضروری خویش مصرف نمایند مجبورند بیش از این مقدار تولید کنند تا با مزدی که از حاصل فروش نیروی کار خود بدست می آورند قادر به خرید وسائل ضرور زندگی خویش شوند.

از سوی دیگر جریان انباشت سرمایه‌ها، به طوری که توضیح دادیم، موجب می شود که طبقه سرمایه‌دار همواره قسمت بیشتری از اضافه ارزش را بکار اندازد و قسمت کمتری را به مصرف احتیاجات شخصی خود برساند یعنی از مقدار نسبی مصرف خود بکاهد^۱. پس هر قدر مکانیسم سرمایه‌داری بر عرض و طول سرمایه‌های انباشته شده می افزاید مقدار محصولات تولید شده بیشتر و بالعکس نسبت قدرت خرید یا توانائی مصرف کمتر می شود. نتیجه این می شود که کالاها به فروش نمی رسند و بحران سرریز تولید، جامعه سرمایه‌داری را متشنج می کند.

چند نقل قول از مارکس مطلب را روشن تر می کند. مارکس در این باب در «سرمایه» چنین می نویسد:^۲

«دومین مرحله پروسه سر می رسد و لازم است که توده کالاها یعنی تمام محصول که نماینده سرمایه ثابت، متغیر و همچنین اضافه ارزش است بفروش برسد. اگر فروش وقوع نیابد و یا فقط جزئی عملی شود و یا کالاها به بهائی کمتر از قیمت تولید بفروش برسند، از کارگر بهره کشی شده ولی سرمایه‌دار از آن فایده‌ای نبرده است، یعنی اضافه ارزش بطور جزئی وقوع یافته و یا اصلاً به نتیجه نرسیده است و حتی ممکن است که موجب از دست رفتن جزئی یا کلی سرمایه شود. شرایط بهره کشی مستقیم و فروش محصولات این بهره کشی یکی نیست، شرایط زمانی و مکانی و حتی جهت آنها با یکدیگر تفاوت دارد. در حالیکه بهره کشی مستقیم متحصراً محدود به نیروی تولیدی اجتماع است فروش محصولات بهره کشی معلول تناسب شعب مختلف تولید و نیروی مصرفی جامعه است. اما استعداد مصرف اجتماع مشروط به نیروی مطلق تولید و مصرف نیست، بلکه به آن امکان مصرفی وابسته است که براساس توزیع مبتنی بر تناقض قرار دارد، و مصرف توده عظیم جامعه را به حداقل پائین می آورد در حالیکه این حداقل خود در محیط کم و بیش تنگی تنظیم می یابد. همچنین استعداد مصرف جامعه با تمایل به انباشتن و افزودن و تولید اضافه ارزش، به مقادیر عمده، محدود می گردد.»

مارکس در کتاب «عقاید اقتصادی»، آنجا که از نظریه ریکاردو انتقاد می کند به موضوع بحران سرریز تولید اشاره کرده چنین می نویسد:

«... وی (ریکاردو) فراموش می کند که کالا باید به پول بدل شود. تقاضای کارگران کفایت نمی کند، زیرا پیدایش سود درست از آنجاست که تقاضای کارگران کمتر از ارزش محصول است و هر قدر که این تقاضا کوچکتر است سود بزرگتر می شود. سرریز تولید از آنجا ناشی می شود که حد متوسط جمعیت هیچوقت قادر به جذب مقدار متوسط وسائل معیشت نیست و مصرف به نسبت نیروی بارآور کار ترقی نمی کند.»^۳

و باز در جای دیگر کاپیتال^۴ بطریق زیر اظهار عقیده می کند:

«آخرین علت هر بحران واقعی همواره فقر توده‌ها و مصرف محدود آنها در مقابل تمایل تولید سرمایه‌داری به توسعه نیروهای تولیدی است به نحوی که گویی این تولید جز استعداد مصرف مطلق جامعه حدود دیگری را نمی شناسد.»

مارکس برای اینکه علت واقعی این تضاد عمده را که منشاء اساسی

بحرانهای سرمایه‌داری است نشان دهد، جلد دوم کاپیتال را به مطالعه در پروسه گردش سرمایه و تجدید تولید ساده و گسترش یافته تخصیص داده است.

مارکس در این قسمت از اثر دورانساز خود بر پایه مبادی جلد اول نشان می دهد که محصول کار جامعه سرمایه‌داری^۵، از لحاظ ارزشی، به سرمایه ثابت، سرمایه متغیر و اضافه ارزش تقسیم می گردد و از حیث شکل مادی خود، به وسائل تولید و اشیاء مصرفی منقسم می شود. مجموع تولید اجتماعی دارای دو بخش است: بخش I عبارت از آن بخشی است که به تولید وسائل تولید می پردازد و بخش II آن قسمت از تولید را شامل می شود که اشیاء مورد مصرف تهیه می کند.

انجام دومین مرحله پروسه گردش سرمایه به وسیله مبادله محصولات در بازار یا به عبارت دیگر سامان‌یابی^۶ روند گردش سرمایه در مجموع خود مسئله‌ای است که محتوی آن عبارت از جواب به سؤال زیرین است: چگونه می توان در بازار برای هر یک از بخشهای محصول اجتماعی (چه از لحاظ ارزش و چه از جهت شکل مادی)، بخش دیگری از محصول اجتماعی را یافت که بتواند با آن مبادله شود؟ در واقع هنگامی که دور و چرخش سرمایه‌ها بالانفرد مورد مطالعه بود، مسئله اینکه چه کالائی بصورت ارزش مصرف در کارخانه مشخصی تولید می شود مطرح نبود، ولی وقتی سخن بر سر تجدید تولید و گردش کل سرمایه اجتماعی است شکل مادی کالاهائی که در جامعه تولید شده‌اند اهمیت خاصی کسب می کند، زیرا برای اینکه روند تولید پیوسته تجدید گردد لازمست که هم وسائل تولید مورد احتیاج وجود داشته باشد و هم اشیاء مورد مصرف. بنابراین به قول لنین:

«مسئله سامان‌یابی دقیقاً به این تحلیل بر می گردد که چگونه بخشهای تولید اجتماعی، چه از لحاظ ارزش و چه از لحاظ شکل مادی، با به‌پا می شوند.»^۷

مارکس برای روشن ساختن این مسئله بفرنج اقتصادی، یعنی تعادل تولید اجتماعی در شرایط آنارشی تولید سرمایه‌داری، نموداری بدست داده است که در جهان اقتصاد بنام «شمای^۸ مارکس» معروفیت یافته است.

محتوی این نمودار بطور خلاصه این است که در تجدید تولید ساده سرمایه‌داری شرط وقوع تعادل عبارت از این ضرورت است که سرمایه متحرک بعلاوه اضافه ارزش در بخش I باید مساوی با سرمایه ثابت در بخش II باشد. و در تجدید تولید گسترش یافته سرمایه دارای شرط سامان‌یابی عبارت از اینست که مجموع سرمایه متحرک و اضافه ارزش در بخش I بیشتر از سرمایه ثابت در بخش II گردد.

برای توضیح این مطلب فرض می کنیم که در بخش I (یعنی مجموع بخشی که به تولید وسائل تولید، می پردازد)، ارزش سرمایه ثابت مثلاً ۴ میلیارد تومان و ارزش سرمایه متحرک یک میلیارد و اضافه ارزش نیز یک میلیارد تومان باشد. فرض کنیم که در بخش II (یعنی مجموع بخشی که به تولید اشیاء مصرفی می پردازد)، ارزش سرمایه ثابت ۲ میلیارد تومان، سرمایه متحرک ۵۰۰ میلیون تومان و اضافه ارزش نیز ۵۰۰ میلیون تومان باشد. در این صورت کل محصولات اجتماعی سالانه متضمن عوامل زیرین خواهد بود:

$$4000 \text{ میلیون} + C + 1000 \text{ میلیون} + V = 1000 \text{ میلیون} = M = 6000 \text{ میلیون}$$

$$2000 \text{ میلیون} + C + 500 \text{ میلیون} + V = 500 \text{ میلیون} = M = 3000 \text{ میلیون}$$

برای اینکه روند تولید امکان تجدید یابد لازمست که قسمتی از محصول بخش I (یعنی ۴۰۰۰ میلیون) به مؤسسات همین بخش برای تجدید تولید سرمایه ثابتشان فروخته شود. بقیه محصول بخش I (یعنی مجموعاً ۲۰۰۰ میلیون)، که نماینده تجدید تولید ارزش سرمایه متحرک و اضافه ارزشی است که از نو تولید شده و هر دوی آنها به صورت وسائل تولید عرضه می شوند،

به مؤسسات بخش II فروخته می‌شود (زیرا بنا به فرض تجدید تولید سرمایه ثابت بخش II مستلزم ۲۰۰۰ میلیون تومان است) و در ازاء آن به همان ارزش وسائل مصرفی که مورد احتیاج شخصی سرمایه‌داران و کارگران بخش I است خریداری می‌شود. بنابراین از ۳۰۰۰ میلیون تومان محصول بخش II (از قبیل نان، گوشت، لباس، کفش و دیگر مواد خوراکی و پوشاکی و تجملی و غیره)، ۲۰۰۰ میلیون تومان آن در برابر دستمزد کارگران و اضافه ارزش سرمایه‌داران بخش I مبادله می‌شود و بدینسان سرمایه ثابت بخش II جبران می‌گردد. ولی ۱۰۰۰ میلیون تومان محصول دیگر بخش II در درون خود همین بخش به مصرف شخصی کارگران و سرمایه‌داران همین بخش می‌رسد. بنا به مراتب فوق شرط وقوع تعادل در مورد تجدید تولید ساده سرمایه‌داری را می‌توان با فرمول زیرین بیان نمود:

$$I (V + m) = II C$$

فرمول تعادل در تجدید تولید ساده به این معنی است که مجموع کالاهای که در بخش I به وسیله مؤسسات تولیدکننده وسائل تولید طی یکسال تولید می‌شود، باید از جهت ارزشی برابر با مجموع وسائل تولیدی باشد که سالیانه به وسیله مؤسسات هردو بخش مورد مصرف قرار می‌گیرد، و از سوی دیگر مجموع کالاهائی که در بخش II سالیانه بوسیله مؤسسات تولیدکننده وسائل مصرفی تولید می‌گردد که باید از لحاظ ارزشی مساوی با مجموع درآمد کارگران و سرمایه‌داران هردو بخش باشد.

اما نظر به اینکه تجدید تولید گسترش یافته سرمایه‌داری مستلزم انباشت سرمایه است، ناچار سرمایه انباشته نیز در هر یک از دو بخش تولید بین سرمایه ثابت و سرمایه متغیر آنها تقسیم می‌شود. یعنی قسمتی از سرمایه انباشته صرف خرید وسائل تولید اضافی می‌شود و قسمت دیگر به منظور تأمین دستمزد بیشتری که ناگزیر مورد لزوم خواهد بود تخصیص داده می‌شود. نتیجه آن می‌شود که بخش I (تولیدکننده وسائل تولید) ضرورتاً سالیانه وسائل تولیدی، بیش از آنچه که برای تجدید تولید ساده لازم بود، تولید می‌کند. یا به عبارت دیگر مجموع سرمایه متغیر و اضافه ارزش در بخش I باید بیشتر از سرمایه ثابت در بخش II باشد. زیرا، چنانکه فوقاً بیان شد، برابری بین سرمایه متغیر و اضافه ارزش در بخش یکم و سرمایه ثابت بخش دوم شرط وقوع تعادل در تجدید تولید ساده است، ولی در تجدید تولید گسترش یافته، چون در نتیجه انباشت، این دو جزء سرمایه نیز ترقی می‌کنند، ناچار مجموع مقدار آنها باید از سرمایه ثابت بخش دوم تجاوز نماید. بنا به مراتب فوق در تجدید تولید گسترش یافته شرط وقوع تعادل، برابری زیرین است:

باید ارزش سرمایه متغیر به اضافه قسمتی از اضافه ارزش، که برای مصارف خصوصی سرمایه‌داران اختصاص یافته، به علاوه قسمت انباشته شده اضافه ارزش، که به سرمایه متغیر بخش یکم افزوده شده است، برابر باشد با ارزش سرمایه ثابت بخش دوم با اضافه قسمت انباشته اضافه ارزش، که به سرمایه ثابت این بخش افزوده شده است.

بنابراین در تجدید تولید گسترش یافته مجموع سرمایه متغیر و اضافه ارزش بخش یکم باید سریعتر از سرمایه ثابت بخش دوم رشد نماید و نیز سرمایه ثابت بخش یکم باید به مراتب سریعتر از سرمایه ثابت بخش دوم نمو داشته باشد.

از این تحلیل یک قانون کلی برای رشد اقتصادی جامعه انتزاع می‌شود، که در مورد هر رژیم اجتماعی مفروض صدق می‌کند، و آن عبارت از قانون رجحان افزایش تولید وسائل تولید نسبت به تولید اشیاء مصرفی است. در واقع رژیم اجتماعی هر چه باشد، توسعه نیروهای مولد جامعه به این شکل بیان می‌گردد که سهم کار اجتماعی وارد در بخش تولید وسائل تولید، نسبت

به سهمی که کار اجتماعی در مورد تولید اشیاء مصرفی احراز می‌کند، فزونی یافته باشد. یا به عبارت دیگر نسبت بین افزایش سهم کار اجتماعی در وسائل تولید از یکسو و تولید اشیاء مصرفی از سوی دیگر، بیانگر درجه رشد اقتصادی جامعه است. در رژیم سرمایه‌داری قانون فوق به صورت رشد سریعتر سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر، یعنی به صورت بالارفتن ترکیب آلی سرمایه، بیان می‌شود.

لنین، نمودارهای مارکس را در مورد تجدید تولید گسترش یافته، براساس تغییراتی که در ترکیب آلی سرمایه بوجود می‌آید، بسط داده است. ششانی که لنین برای پایه تنظیم نموده، چنانکه خود متفکر شده است، نشان می‌دهد که: «آنچه سریعتر از همه رشد می‌یابد تولید وسائل تولید برای وسائل تولید است؛ سپس تولید وسائل تولید برای وسائل مصرف و کندتر از آنها تولید وسائل مصرفی رشد می‌کنند»^۱.

به‌رحال روشن است که در رژیم سرمایه‌داری تعادل، جز به صورت تصادفی، امکان‌پذیر نیست زیرا تولید اجتماعی بوسیله افرادی انجام می‌شود که هر یک صرفاً تابع منافع شخصی خویشند و برای بازاری محصول تهیه می‌کنند که قدرت جذب آن تا ورود در عرصه بازار برای خود آنها مجهول است. بنابراین توسعه رشته‌های مختلف تولید بطور نابرابر انجام می‌گیرد و نسبت‌هایی که بین این رشته‌ها وجود دارد دائماً در نتیجه گذار سرمایه‌ها از رشته‌ای به رشته دیگر مختل می‌گردد و به همین سبب اختلال دائمی تعادل، قاعده عمومی تجدید تولید سرمایه‌داری است. مارکس در این مورد می‌نویسد:^۲

تجدید تولید ساده و گسترش یافته «مبدل به شرایط متعددی از توسعه ناهنجار امکانات بحران می‌گردند زیرا، نظر به شکل طبیعی این تولید (شیوه تولید سرمایه‌داری)، تعادل خود امری تصادفی است»^۳.

بنا به مراتب فوق، در رژیم سرمایه‌داری که با بی‌نظمی تولید قرین است سامان یافتن محصول اجتماعی در میان دشواریها و نوسانات دائمی انجام می‌گیرد و این اشکالات و اختلالات نیز با توسعه سرمایه‌داری بیش از پیش افزایش می‌یابد. در جریان تجدید تولید سرمایه‌داری تضاد بین تولید و مصرف بارز می‌گردد. این تضاد سرشتی و اساسی سرمایه‌داری از تناقضی که در این رژیم بین خصلت اجتماعی تولید از یک طرف و شکل انفرادی تملک وسائل تولید از طرف دیگر وجود دارد، ناشی می‌شود. در بحرانهای سرریز تولید تضادهای تولید سرمایه‌داری به نحو چشمگیری تجلی می‌کند.

مارکس در جلد سوم کاپیتال به مطالعه سرمایه ریائی، سرمایه تجاری و سرمایه مالی یا پولی می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه سود بین صاحبان پول اعم از رباخوار، بازرگان و بانکدار تقسیم می‌شود و نیز در همین جلد از کاپیتال مبداء عوایدی را که از مالکیت زمین ناشی می‌شود تشریح می‌کند و اشکال تحولی این نوع از استثمار کار انسانی را به سه مرحله زیرین تحلیل می‌نماید:

- ۱- مرحله‌ای که عواید زمین به صورت کار (بیگاری) به مالک پرداخته می‌شود،
- ۲- مرحله‌ای که عواید به شکل محصول تحویل می‌گردد (بهره مالکانه و تقسیم محصول)،
- ۳- دوره‌ای که عواید زمین با پول پرداخت می‌شود (اجاره‌داری و مالیاتهای نقدی دهقانان به مالکین).

سپس مارکس به عواید زمین در دوره سرمایه‌داری می‌پردازد و ثابت می‌کند که در کشورهای سرمایه‌داری، چون کلیه زمینهای مزرع به وسیله مالکین خصوصی، تصاحب شده است، مساحت اراضی قابل کشت نیز محدود

می آید و در نتیجه درآمد زمین تابع قاعده جبران بهره‌ها می‌شود. ولی الغاء مابه‌التفاوت مادامی که این رزم باقی است امکان‌پذیر نخواهد بود.

است. بنابراین قیمت تولید محصولات زمین بر طبق مخارجی که برای تولید یک قطعه زمین متوسط می‌شود، تعیین نمی‌گردد، بلکه مخارج تولید زمینی که از حیث کیفیت و شرایط دیگر از سایر اراضی پست‌تر است، ملاک تشخیص این قیمت خواهد شد. تفاوت این قیمت با قیمت تولید زمینی که از حیث شرایط و کیفیت عالیتر است موجب عایدی دیگری بنام «مابه‌التفاوت» می‌شود. از طرف دیگر چون مالکیت زمین یک نوع انحصار به نفع مالک است و در اثر محدود بودن مقدار اراضی مزروعی نفل و انتقال سرمایه‌ها با آن آزادی که در شعب دیگر اقتصاد وجود دارد ممکن نیست، ناچار قاعده جبران سودها و نرخ متوسط سود نمی‌تواند به نحوی که در مورد صنایع شرح دادیم اعمال گردد و به همین جهت مالکینی که در نتیجه ترکیب آلی سرمایه‌های خود سودهای شخصی بیشتری بدست می‌آورند به جای آنکه در تعدیل نرخ سود، به طریقی که دوباره صنایع بیان شد، شرکت نمایند می‌توانند بهای محصول را بالاتر از حد متوسط نگاه دارند. از اینجا درآمدی نصیب آنها می‌شود که مارکس آنرا «بهره مطلق زمین» اصطلاح کرده است. پس در رژیم سرمایه‌داری، مالکیت زمین می‌تواند متشاه دو نوع درآمد شود که با وجود شباهت با سود از بعضی جهات با آن متفاوت است:

۱. مثلاً اگر فرض کنیم سرمایه‌داری از یکصد هزار ریال سود خود نمی‌را برای احتیاجات شخصی و نیم‌دیگر را برای توسعه صنعت صرف نماید نسبت بین مصرف شخصی و انباشت سرمایه $\frac{1}{4}$ است، ولی همین سرمایه‌دار پس از آنکه ۱۵۰۰۰۰ ریال استفاده کرد به همان نسبت سابق سود جدید را تقسیم نمی‌کند، زیرا حرمس تحصیل سود از یک طرف و رقابت آزاد از طرف دیگر او را مجبور می‌کند که دائماً به توسعه دستگاه استحصالی خود بپردازد. بنابراین اگر فرض کنیم به مقدار مصرف شخصی خود ده هزار ریال هم بیافزاید باز نسبت سابق تغییر یافته است یعنی در عوض $\frac{1}{4}$ فقط $\frac{1}{5}$ از سود حاصل شده را صرف احتیاجات شخصی نموده و $\frac{3}{5}$ دیگر را برای توسعه دستگاه استحصالی خویش بکار برده است (یعنی ۶۰ هزار و ۹۰ هزار ریال). پس با اینکه مقدار مطلق مصرف ترقی کرده مقدار نسبی آن از $\frac{1}{4}$ به $\frac{3}{5}$ تنزل یافته است و بالعکس مقدار نسبی و مطلق سهم دیگر از $\frac{3}{4}$ به $\frac{2}{5}$ ترقی نموده است.
۲. کاپیتال، ترجمه مولینور، جلد دهم، صفحه ۱۷۶.
۳. عقاید اقتصادی، جلد چهارم، صفحه ۳۰۰، ترجمه فرانسه.
۴. کاپیتال، ترجمه مولینور، جلد دوازدهم، صفحه ۳۸.
۵. دوره‌هایی که سرمایه‌های انفرادی در مجموع خود انجام می‌دهند، حرکت و سیر سرمایه‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهند. سرمایه اجتماعی عبارت از کل سرمایه‌های انفرادی در روابط متقابل بین آنهاست.
۶. Realisation
۷. لنین: «برای خصلت نمائی رمانتیسیم اقتصادی»، ترجمه فرانسه چاپ زبانهای خارجی مسکو ۱۹۵۴، صفحه ۳۹.
۸. Schema
۹. لنین: در مورد مسئله «بازارها»، صفحه ۱۴ از ترجمه فرانسه چاپ مسکو.
۱۰. کاپیتال، کتاب دوم، جلد دوم، (ترجمه فرانسه چاپ Editions Sociales ۱۹۵۳) صفحه ۱۴۱.

- ۱- بهره مطلق زمین که در حقیقت یک نوع بهای انحصاری است و تابع حد متوسط نیست.
 - ۲- مابه‌التفاوت که در نتیجه اختلاف کیفی زمینها و درجه حاصلخیزی یا میزان سرمایه‌هایی که در آنها بکار رفته است بوجود می‌آید و عبارت از تفاوت قیمت تولید بین اراضی پست و عالیتر است.
- در رژیم سرمایه‌داری ممکن است مثلاً با ملی کردن مالکیت اراضی بهره مطلق زمین و برانداختن، زیرا بهره مطلق نتیجه انحصار مالکیت زمین به نفع حده معینی است و چون کلیه املاک از آن دولت اعلام شود این انحصار خود به خود زائل می‌گردد و امکان رقابت آزادتر و کامل تری در کشاورزی بوجود

هزینه تمام شده برای تهیه بولتن شماره ۷ = ۱۶۰۰۰۰ ریال
هزینه بسته‌بندی و پست برای ارسال بولتن‌ها = ۲۰۰۰۰ ریال
حساب سپرده قرض الحسنه پس‌انداز به شماره ۷۰۲۱۹۸ - بانک ملی ایران -
شعبه نوید (کد ۹۵۲) - تهران - به نام پیروز دوانی